

زندگی و زمانه علی دشتی

عبدالله شهبازی

علی دشتی در ۱۱ فروردین ۱۲۷۳ ش. / ۱۳۱۲ ق. در کربلا زاده شد.^۱ پدرش، شیخ عبدالحسین دشتستانی، روحانی خوشنام و مورد احترام بود و گاه در عتبات و گاه در دشتستان و بوشهر به سر می برد. شیخ علی دشتی تحصیلات خود را در مدرسه حسینی ایرانیان در عتبات^۲ تا مقطع سطح به پایان برد و مدتی در درس خارج نیز تلمذ کرد. قسمتی از اصول را نزد حاج سید حسین فشارکی و کفایه آخوند خراسانی را نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فراگرفت.^۳

علی دشتی در اواخر ذیحجه ۱۳۳۴ ق. / نوامبر ۱۹۱۶ م.، در کوران جنگ جهانی اول، به همراه پدر و برادران^۴ راهی ایران شد و در شب عاشورای ۱۳۳۵ ق. به بوشهر رسید. پس از مدتی اقامت در بوشهر و دشتستان و برازجان، و سفری کوتاه به بندرعباس، به شیراز رفت. اقامت دشتی در شیراز سرآغاز ورود او به دنیای ملتبه و پرتلاطم روزنامه نگاری و سیاست آن روز ایران است.

زمان و نحوه بازگشت دشتی به ایران و اقامت اولیه او در بوشهر و شیراز بعدها موضوع مناقشات شد که به آن خواهیم پرداخت و متن دفاعیه دشتی را، با عنوان "دشتی را بهتر بشناسید"، نقل خواهیم کرد.

طلبه آشوب گر

علی دشتی در فضایی پر آشوب به دنیای سیاست و مطبوعات وارد شد. فعالیت روزنامه نگاری را در شهر شیراز و در روزنامه فارس، به مدیریت فضل الله بنان شیرازی، آغاز کرد؛ ولی اندکی بعد مقاله ای از او منتشر شد که، به نوشته رکن زاده آدمیت، «عامه نپسندیدند و هیاهویی راه انداخته، اراده قتلش را کردند. ناچار در منزل عبدالحسین میرزا فرمانفرما، که در آن وقت والی فارس بود، پناهنده شد و فرمانفرما به حمایت از او برخاست و در پنهانی روانه اصفهان کرد.»^۵ اقامت دشتی در شیراز، به گفته خود او، حدود پنج ماه به درازا کشید.

اقامت دشتی در اصفهان نیز، چون شیراز، کوتاه بود و او پس از پنج ماه راهی تهران شد. عین السلطنه، از قول شیخ عبدالمجید مینوچهر، همولایتی دشتی، علت و نحوه خروج دشتی از شیراز و دوران اولیه اقامت او در تهران را چنین بیان کرده است:

آدمی است طبیعی مذهب. در شیراز بدین واسطه مطرود واقع شد. می خواستند صدمه به او بزنند. حاجی آقای شیرازی^۶ او را همراه خود طهران آورد، امورات خانه را به وی سپرد. مسافرت کرد. گویا هنگام مهاجرت، شیخ علی [دشتی] انواع تقلب و خیانت را در غیبت او نمود... حاجی آقا آمد، از وقایع مستحضر شد، او را پس از سرزنش ها مرخص کرد.^۷

دشتی در پاسخ به اتهامات رایج آن زمان بر ضد خود، در مقاله "دشتی را بهتر بشناسید" به طور مختصر به ماجرای اختلال در روابط خود با «میزبان محترم»، حاجی آقا شیرازی، نیز اشاره کرده و آن را کار «هوچی هایی» دانسته است «که غیر از دو به هم زدن و کشتن ضعیف کاری ندارند.»

در ۲۹ شوال ۱۳۳۶ ق. / ۷ اوت ۱۹۱۸ م. میرزا حسن خان وثوق الدوله برای دومین بار ریاست دولت را به دست گرفت. در این زمان جنگ جهانی اول به پایان خود می رسید؛ پایانی سرنوشت ساز که طلوع عصر نوینی از سلطه نواستعماری را برای منطقه خاورمیانه، و از جمله ایران، رقم می زد.

سرانجام، در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ جنگ خاتمه یافت و حدود هشت ماه بعد، در ۹ اوت ۱۹۱۹ م.، دولت وثوق الدوله قرارداد معروف ۱۹۱۹ را در تهران با سر پرسی کاکس، نماینده وزارت امور خارجه بریتانیا، منعقد کرد. در زمانی که دولت بریتانیا به دلیل بحران ژرف مالی و اقتصادی پس از جنگ مجبور به کاهش حدود ۸۶ میلیون پوند از بودجه وزارتخانه های خود بود، انعقاد این پیمان سالیانه ۳۰ میلیون پوند هزینه جدید را بر او تحمیل می کرد. به این دلیل، قرارداد ۱۹۱۹ با مخالفت دیوید لویدجرج، نخست وزیر، و گروهی از متنفذترین اعضای دولت وقت بریتانیا- از جمله وینستون چرچیل، وزیر جنگ، و ادوین مونتگگ، وزیر امور هندوستان- و حکومت هند بریتانیا مواجه شد؛ ولی به دلیل پافشاری لجوجانه لرد کرزن، وزیر امور خارجه، بر پیمان فوق موجهی از دسیسه ها را علیه او و برای الغای قرارداد برانگیخت. حکومت هند بریتانیا، که امور اطلاعاتی ایران و بین النهرین را در حیطه اقتدار خود داشت، سهمی بزرگ در این دسیسه ها علیه کرزن و دولت وثوق الدوله ایفا نمود.

در ایران دو گروه و با دو انگیزه به مخالفت با قرارداد برخاستند: گروه نخست رجال میهن دوستی بودند، همچون سید حسن مدرس، که قرارداد ۱۹۱۹ را پیمانی استعماری و منافی با استقلال سیاسی ایران می دانستند، و گروه دوم کسانی بودند که پرچم مبارزه با قرارداد را



برافراشتند تا راه را برای تحقق کودتا و استقرار دیکتاتوری نظامی بومی در ایران هموار کنند؛ طرحی که از حمایت حکومت هند بریتانیا، بازیگر اصلی صحنه سیاست ایران، و کانونی قدرتمند و جهان وطن در بریتانیا برخوردار بود. با توجه به این دوگانگی است که می توان فعالیت کسانی چون حاج محمد معین التجار بوشهری را، که به داشتن پیوندهای عمیق با "انگلیسی ها" شهره بودند، علیه قرارداد ۱۹۱۹ تبیین و تعلیل کرد.^۸

در ۱۳ ذیقعدة ۱۳۳۷ / ۱۸ اسد ۱۲۹۸ دولت وثوق الدوله متن

قرارداد را در روزنامه های رعد و ایران، که ناشر افکار دولت بودند، منتشر کرد و اندکی بعد موجی بزرگ بر ضد آن به پا خاست. به نوشته دشتی در مقاله "دشتی را بهتر بشناسید"، در زمان شروع غوغای ضد قرارداد یکی دو ماه از اقامتش در اصفهان می گذشت و او از همین زمان در شماره های نخست هفته نامه میهن، پس از کسب اجازه از «آقای بنان السلطان»، مقالاتی علیه قرارداد نوشت ولی اندکی بعد، «در معیت آقای حاج آقای شیرازی»، عازم تهران شد. دشتی در تهران به نگارش و توزیع شب نامه و مقالات تند علیه قرارداد و دولت وثوق الدوله ادامه داد.

وثوق الدوله تکاپوی پرهیاهوی این شیخ جوان دشتستانی را برتافت و دستور اخراج او از ایران و بازگشتش به عتبات را صادر کرد. دشتی پس از چند روز بازداشت به مرزهای غربی ایران اعزام

شد. نظامیان دشتی را، در هوای گرم اواخر خردادماه، پیاده به قزوین بردند. بیمار شد و سه هفته در قزوین ماند. در قزوین بود که دولت وثوق الدوله سقوط کرد (جمعه ۸ شوال ۱۳۳۸ / ۴ سرطان ۱۲۹۹) و چند روز بعد میرزا حسن خان مشیرالدوله زمام دولت را به دست گرفت. دوستان دشتی برای آزادی او تلاش کردند ولی مشیرالدوله موافقت نکرد. دشتی را به همدان بردند. در این زمان از مرکز دستور رسید که از اعزام دشتی به بین النهرین صرفنظر شود و در کرمانشاه بماند. دشتی قریب به پنج ماه در کرمانشاه ماندگار شد. در آن زمان غلامرضا رشید یاسمی، که بعدها به عنوان ادیب و محقق شهرت فراوان یافت، در کرمانشاه معلمی می کرد. دشتی با او دوست و محشور شد و مقدمات زبان فرانسه را نزد وی فرا گرفت. رشید یاسمی اندکی بعد همکار دشتی در روزنامه شفق سرخ شد. دشتی در سال ۱۳۵۲ نوشت: «رشید نخستین همکار من در شفق سرخ و بلکه مشوق و مؤید من در تأسیس آن بود.»

در ۱۴ صفر ۱۳۳۹ ق. دولت سپهسالار اعظم (محمدولی خان تنکابنی) زمام امور را به دست گرفت. دشتی منتظر ابطال حکم تبعید نشد و به تهران بازگشت؛ به دلیل بازگشت خودسرانه زندانی شد ولی پس از چند روز با وساطت سید محمد صادق طباطبایی رهایی یافت.

اینک اوائل زمستان ۱۲۹۹ و دو سه ماه پیش از کودتای ۳ اسفند است. دشتی به فعالیت های سیاسی خود در تهران ادامه داد و تقاضای امتیاز روزنامه ای به نام قرن بیستم کرد که آن را به دست نیاورد. بعدها، از ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۰، میرزاده عشقی به همین نام روزنامه ای جنجالی منتشر کرد که به دلیل مواضع صریح و تند آن بر ضد رضا خان سردار سپه، و انتساب غائله جمهوری به دسایس استعمار بریتانیا، به ترور و قتل او (۱۲ تیر ۱۳۰۳) انجامید.

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ علی دشتی، به سان بسیاری

دیگر از فعالین سیاسی، بازداشت شد و تا پایان کار دولت نود روزه سید ضیاءالدین طباطبایی در باغ سردار اعتماد زندانی بود. او در این دوره یادداشت هایی فراهم آورد که در اواخر ۱۳۰۰ و اوائل ۱۳۰۱ در شماره های اول تا پانزدهم شفق سرخ، با نام "ایام محبس"، درج شد و در آبان ۱۳۰۱، به همراه یادداشت های تبعید در زمان دولت وثوق الدوله، توسط خود دشتی به صورت کتاب انتشار یافت. در سال ۱۳۱۳ رکن زاده آدمیت این کتاب را تجدید چاپ کرد. چاپ دوم نیز، مانند چاپ اول، به سرعت نایاب شد. در آذر ۱۳۲۷ مشفق همدانی چاپ سوم ایام محبس را با مقدمه خود منتشر کرد و بر مبنای این نسخه چاپ های پنجم (۱۳۳۹) و ششم (امیرکبیر، ۱۳۵۲) انجام گرفت.

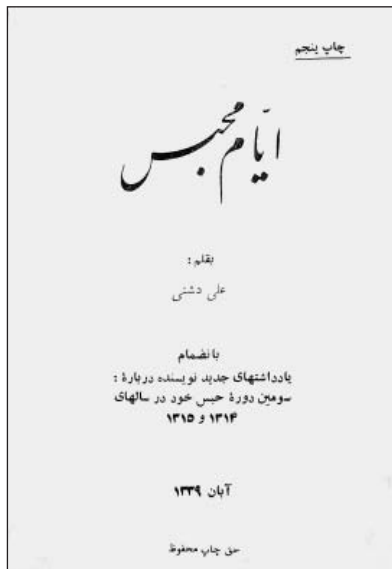
ایام محبس، علاوه بر ارزش ادبی آن، که به عنوان یکی از آثار مؤثر در رواج ساده نویسی در نثر معاصر فارسی شناخته می شود، نخستین اثر در ادبیات فارسی است که به توصیف زندان و زندانی سیاسی پرداخته است.

دشتی در این یادداشت ها سراسر انزجار خود را از حاکمان وقت و رفتارهای ناشایست بشری و تمدن جدید ابراز می دارد. این گونه پیداست که ایام محبس بر او بسیار سخت گذشته است تا آنجا که تمدن جدید را، که زندان را یکی از نشانه های آن می داند، سخت به باد ناسزا و دشنام می گیرد و این تمدن را نه تنها برای آدمیان سعادت آمیز نمی داند، بلکه مایه هلاکت و بدبختی می شمارد... از لابلای سطور این رساله دغدغه های فکری و آمال این زندانی سیاسی کاملاً هویدا است. از عرفان و تصوف و نقش آن دو در حیات آدمیان سخن می گوید، از گوته و گوستاو لوبون سخن می راند، سید ضیاء را به باد انتقاد می گیرد، تمدن جدید را به سخره می گیرد و عقاید مادیون و طبیعیون را گمراه کننده می شمارد و بهترین طریق سعادت مند کردن آدمیان را توسل به آئین اسلام می داند. می نویسد: «تنها مایه تسلی یک نفر محبوس این است که خود را در میان جمعیتی که در افق فکری به وی نزدیک است مشاهده کند، بزرگ ترین ضربه به قلب یک نفر محبوس سیاسی این است که او را در میان دزدان بفرستند».^۹

اندیشه سیاسی دشتی در ایام محبس را می توان نوعی پوپولیسم آنارشیتی، یا آنارشیسیم احساسی و عوام فریبانه، خواند که با رگه هایی از فرهنگ ایرانی آمیخته است. این نوع نگرش شاخص اندیشه بسیاری از تجددگرایان آن عصر است، در مطبوعات آن زمان موج می زند، و در کسانی چون شیخ ابراهیم زنجانی، سید ضیاءالدین طباطبایی و علی دشتی به اوج افراط می رسد و ملغمه ای آشفته از دیدگاه های متناقض و شعارهای سطحی را پدید می آورد.

دشتی در ایام محبس، به رغم این که زندانی سید ضیاء است - روزنامه نگاری که با داعیه مبارزه با اشرافیت به قدرت رسیده - به شدت به اشراف و ثروتمندان می تازد و عملکرد سید ضیاء را در این زمینه نه تنها مورد تأیید قرار می دهد بلکه او را به «انتقام» و «محو نابود کردن» ایشان فرامی خواند:

این مجسمه های غرور و نخوت که خود را مافوق طبقات مردم تصور می کنند از کجا تحصیل ثروت نموده اند...؟ تمول این دسته آلوده به خون هزاران افراد جامعه است. مکنت و تجمل این آقایان با اشک چشم هزارها ستمدیدگان اجتماع تدارک شده است... بنام دست سید ضیاءالدین طباطبایی را که بر سر این جنایتکاران اجتماعی فرود آمد ولی افسوس که آن ها را محو و نابود نکرد... افسوس، این دستی که بر سر شما فرود آمده سنگین و منتقم نیست.





افسوس که همه شما به مکافات اعمال زشت خود دچار نشده‌اید. افسوس که جامعه برای دور انداختن کابوس وجود شما از روی سینه خود ضعیف و ناتوان است.

نفرت دشتی از اغنیا تا بدان جا می‌رسد که حتی اصول سوسیالیسم را مورد تأیید قرار می‌دهد:

ای ماشین‌های فلسفه‌باف، ای دماغ‌های جامد، ای مزدورهای سعادت دیگران، ای شمایی که به قوه الفاظ مجوف اصول سوسیالیسم را مخالف عمران و تکامل تمدن می‌دانید، بس است، یک قدری عمیق شوید، به فلسفه حیات و زندگانی مراجعه کنید و منتهی‌الیه زندگانی را جستجو نمایید.

دشتی در ایام محبس به تمدن جدید می‌تازد و به «ویران کردن» آن و در انداختن طرحی نو فرامی‌خواند:

تمدن قسمت اعظم بشر را بدبخت نموده تا یک دسته را خوشبخت و سعادت‌مند نماید...

باید این تمدن ظالم را ویران کرد و بر آثار و خرابه‌های او توحشی که نسبتاً به سعادت نزدیک‌تر باشد برپا نمود.

و در مقابل، اسلام را، به عنوان راه رستگاری بشر، می‌نمایاند:

عقاید خشک مادیون و طبیعیون این‌ها را به طرف یأس، ناامیدی، بدبختی و قساوت و بالتیجه جرایم و جنایات می‌کشاند، همچنان که عقاید تصوف به سوی ذلت و نکبت و اسارت سوق می‌دهد. پس بهترین طریق برای سعادت‌مند کردن مردم، یعنی ایجاد سعادت نسبی، همان حدودی است که تعالیم یک دینانی مانند اسلام برای پیروان وظایف طبیعی و اخلاقی تعیین کرده است...

به نوشته یحیی آرین‌پور، بر اساس تصریح خود دشتی در ایام محبس، او هلوئیز جدید^{۱۰} اثر ژان ژاک روسو را در زندان با خود داشت و در نگارش این اثر تحت تأثیر نوشته‌های روسو و لامارتین بود.^{۱۱}

شفق سرخ و غائله جمهوری

علی دشتی پس از آزادی از زندان، قریب به سه ماه با میرزا حسین خان کمال‌السلطان، متخلص و مشهور به "صبا"، در روزنامه ستاره ایران همکاری کرد و سردبیری این روزنامه را به دست گرفت. در این زمان رضا خان سردار سپه، وزیر جنگ، فشار بر مطبوعات را آغاز کرد؛ مدیر ایران آزاد به تبعید رفت و حسین صبا، مدیر ستاره ایران، در قزاق خانه، در حضور شخص سردار سپه، دوست ضربه شلاق خورد. سردار سپه در اعلامیه خود هدف از تنبیه صبا را «پایان دادن به هرج و مرج‌های انفرادی» و «حفظ عالم مطبوعات» عنوان کرد.^{۱۲} ولی، در واقع، هدف تبدیل صبا به ابزاری کاملاً مطیع برای تبلیغات خود بود و موفق نیز شد.

در این زمان تاریخ مطبوعات ایران یکی از پرهیاهوترین ادوار خود را می‌گذراند. چنان‌که در مقاله "دشتی را بهتر بشناسید" خواهیم دید، بازار پرونده‌سازی و ایراد اتهامات سیاسی و اخلاقی پررونق بود و به‌ویژه متهم کردن دیگران به وابستگی به انگلیس حربه‌ای کوبنده به شمار می‌رفت و از این‌رو رواج گسترده داشت. به تبع این فضا، ارباب جراید پرورش از نفوذ فراوان برخوردار بودند و در بسیاری موارد جریده خود را به ابزاری برای کسب ثروت بدل می‌کردند. روزنامه‌نگاران با اخلاق نادر بودند. قلم‌فروشی رواج فراوان داشت و سطح نازل اخلاق سیاسی و فردی تعارضی ژرف میان گفتار و نوشتار با کردار واقعی و عملکرد روزمره روزنامه‌نگاران پدید آورده بود. بدینسان، مکتبی بنیان نهاده شد که بعدها، در سال‌های ۱۳۲۰، در روزنامه‌نگارانی چون محمد مسعود

به اوج خود رسید.^{۱۳} عین‌السلطنه فضای مطبوعاتی تهران را در واپسین سال‌های سلطنت احمد شاه چنین توصیف کرده است:

روزنامه خیلی زیاد شده، دکان و محل ارتزاق خوبی شده است. گویا چهل روزنامه هفتگی و یومیه چاپ می‌شود. بعضی از جراید هست که به همان نصب تابلو و نشر دو سه نمره قناعت نموده است. برخی فقط هفته‌ای یکی دو بار... چاپ و منتشر می‌کنند. به همان اسم و دخول در جرگه جراید و بعضی دخل‌های مختصر قانع می‌باشند. عمیدالملک می‌گفت درست حساب کردیم هر روزنامه که روز چاپ شود پنجاه تومان خرج دارد. از تک‌فروشی و آبونمان هر قدر کوشش کنند بیش از سی تومان واصل نمی‌شود. بیست تومان در هر نمره ضرر است و این ضرر با تمام آن خرج‌هایی که دارند تمام یا از سفارتخانه‌ها گرفته می‌شود یا از مردم دیگر.

در منزل ما گفتند عصر جدید با پول انگلیس چاپ می‌شود. هرمز میرزا خواست برانت ذمه او^{۱۴} را حاصل کند. گفت: کاغذش را انگلیس‌ها دادند. (حالا طوری شده که از کاغذ روزنامه شناخته می‌شود مال سفارت روس است یا انگلیس).^{۱۵}

اندی پیش سید ضیاءالدین طباطبائی، که از پیشینه‌ای مشابه با دشتی برخوردار بود، به یمن کودتای فوج قزاق به قدرت رسیده و در مسند ریاست دولت جای گرفته بود. بنابراین، پیشه روزنامه‌نگاری در میان جوانان جویای نام خواهان فراوان داشت و مدیریت روزنامه‌ای از آن خود آرزوی هر روزنامه‌نگاری بود. به تعبیر عین‌السلطنه، «یک نفر سید ضیاء که مدیر جریده بود رئیس‌الوزرا شد، حالا هر مدیر روزنامه

خیال ریاست وزرا دارد.^{۱۶}

در ۱۱ اسفند ۱۳۰۰ آرزوی دشتی ۲۸ ساله تحقق یافت و انتشار شفق سرخ را آغاز کرد. این نشریه ابتدا سه شماره در هفته و از آذر ۱۳۰۴ به صورت یومیه بود. نویسندگان جوان و با استعدادی چون غلامرضا رشید یاسمی، سعید نفیسی، نصرالله فلسفی و دیگران نویسندگی را در شفق سرخ دشتی مشق کردند و بعدها چهره‌هایی نامدار شدند. بنابراین، شفق سرخ را می‌توان مکتبی سیاسی، فکری و ادبی دانست که پرورش‌یافتگان آن در دهه‌های پسین بر فرهنگ ایران تأثیرات ژرف بر جای نهادند. پیشکسوت و ستاره این مکتب شیخ جوان دشتستانی بود. دشتی در سال ۱۳۵۲ نوشت:

رشید [یاسمی] نخستین همکار من در شفق سرخ و بلکه مشوق و مؤید من در تأسیس آن بود... رشید به تهران منتقل شده بود. ستون انتقاد ادبی روزنامه، از همان شماره نخست، به رشید اختصاص داشت. او سعید نفیسی و چند تن از اهل ادب را به همکاری در شفق سرخ دعوت کرد، به طوری که حوزه دوستان و همکاران شفق سرخ از همان اوایل کار رونق گرفت. به تدریج و اندکی پس و پیش، نصرالله فلسفی، رضا هنری، مجتبی طباطبایی، رضا شهرزاد، محمود عرفان، محمد سعیدی، بدیع الزمان فروزانفر، سید احمد صانی نجفی (بهترین مترجم رباعیات خیام به عربی)، لطفعلی صورتگر، احمدی بختیاری، میرزا آقاخان فریار، سید فخرالدین شادمان، یحیی ریحان و غیره گرد هم آمدند. حوزه‌ای دوستانه، که عباس خلیلی اسم آن را "اقمار سرخ" گذاشته بود، رونق گرفت. در جمع ما، رشید یکی از استوارترین دوستان به شمار می‌رفت.^{۱۷}

فرج‌الله بهرامی،^{۱۸} رئیس کابینه وزارت جنگ و منشی رضا خان سردار سپه، نیز مخفیانه و با نام مستعار "ف. برزگر" در شفق سرخ می‌نوشت.^{۱۹} بهرامی چهل ساله رابط سردار سپه با دشتی و "اقمار سرخ" او بود. این رابطه بعدها به دوستی نزدیک بدل شد. در اوج دیکتاتوری رضا شاه دشتی و بهرامی با هم به زندان و تبعید رفتند و اندکی پس از

سقوط رضا شاه با هم حزب عدالت را به پا کردند. در شماره‌های آغازین شفق سرخ واکنش دشتی به رفتار خشن و سرکوب‌گرانه رضا خان سردار سپه در قبال مطبوعات چنین بود:

آقای سردار سپه، بخوانید و به دقت هم بخوانید زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده‌اید کمتر این گونه کلمات به مسامع شما رسیده است... آقای سردار سپه، آن روزی که مدیر ستاره ایران را به امر شما شلاق زدند یک نفر به شما نگفت که این رفتار در خاطره عموم ملت چقدر اثر سوء بخشیده است. آن روزی که مدیر ایران آزاد به حکم شما تبعید شد کسی این قدر در راه دوستی شما فداکاری نداشت که از اصدار این حکمی که به قلوب عناصر آزادپخواه یک صدمه غلیظی می‌زد، جلوگیری نماید... در مملکتی که آزادی را به قیمت خون‌های مقدسی به دست آورده و حکومت را از محمدعلی میرزا و درباریان و وزرا گرفته به قانون داده‌اند، آیا قضاوت در مندرجات جراید از وظایف یک نفر نظامی به کلی خارج نیست؟ آقای سردار سپه، من یک قلم بیش تر ندارم و آن را هم حکومت نظامی شما می‌تواند در هم بشکند، و حالت روحیه‌ام نیز برای تحصن در هیچ جا و تشبث به هیچ بیگانه‌ای حاضر نیست؛ ولی، معذرت، چون نمی‌خواهم سرنوشت‌هایی نظیر اسلاف شما منتظر شما بوده باشد، این حقیقت خالی از آرایش را می‌گویم... شما برای اجرای نیات خود و برای توسعه قوای نظامی و عظمت دادن ایران باید نه تنها مطابق قانون و اصول حکومت ملی ایران رفتار کنید، بلکه دست به دست آزادیخواهان داده بنای استبداد و مفساد موجوده اجتماعی را متزلزل کرده برای کلیه مظاهر اجتماعی خود یک طرح تازه و جدیدی بریزید...^{۲۰}

این نوشته را گاه به عنوان نمادی از نگرش منفی دشتی به رفتار اقتدارگرایانه سردار سپه در اوان کار شفق سرخ ذکر می‌کنند. ولی، در واقع، شیوه سلوک رضا خان با مطبوعات، در فضای آن روز، جایی برای دفاع از او باقی نگذاشته بود. جملات دشتی را باید مقایسه کرد با شیوه خطاب فرخی یزدی - مدیر روزنامه طوفان - به سردار سپه؛ و در این مقایسه است که انتقاد دشتی نرم و همدلانه جلوه می‌کند. در آن زمان، فرخی یزدی خطاب به رضا خان چنین می‌سرود:



با مشت و لگد معنی امنیت چیست با نفی بلد ماحی امنیت کیست
با زور مرا مگو که امنیت هست با ناله ز من شنو که امنیت نیست

اندکی بعد، هواداری دشتی از سردار سپه بارز و بارزتر شد. شفق سرخ از اولین نشریاتی بود که الگوی جمهوری آتاتورکی ترکیه را فراروی ایرانیان قرار داد و پیشاهنگ غوغای مستعجل جمهوری رضا خانی شد؛ و این آغاز اشتها دشتی است. عین السلطنه در ذیل وقایع روزهای اول دلو (بهمن) ۱۳۰۲ نوشت:

چند روز قبل جریده شفق سرخ نقل از جریده وقت آنقوره [آنکارا] نموده بود که ایران هم مشغول جمهوری شدن است و بسیار هم خوب است. پسره روزنامه فروش داد می زد: جمهوری ایران. بعضی از علما و رؤسای تجار، اصناف، بعضی از رجال شدیداً به رئیس الوزرا شکایت کردند که همان مشروطه ما را کفایت کرد، خواهش داریم دست از ما بردارند.^{۲۱}

و یک ماه بعد، در اوائل اسفند، دشتی را چنین معرفی کرد:

شفق سرخ (مدیرش شیخ علی. اهل دشتستان. معمم. نویسنده ماهری است. عامل قوی سردار سپه. درست نمی شناسم. معروف نبوده است.) چون حالا می خواهند سردار سپه به میدان بیاید، امروز در شماره سال دوم نمره ۹۲ شروع به این نغمه نموده است مثل آن که اول از جریده عثمانی شروع به نغمه جمهوریت کرد.^{۲۲}

نمونه ای از تبلیغات علی دشتی به سود رضا خان را در مقاله زیر می توان دید که با عنوان "نامه ای از اصفهان" در شفق سرخ درج شد:

آقای دشتی، این صلاهی جمهوریتی که از صفحات شفق سرخ در فضای ما منعکس شد، مانند نفخه صور مردم را از این خواب مرگ ماندنی که یک قرن و نیم بر آن ها مستولی شده بود بیدار کرد. چشم های خواب آلوده آن ها باز شد. انتظار متوجه فجایع و مظالم طولانی قاجاریه گشت... عدم لیاقت و قابلیت سلاله های چنگیز و هلاکو واضح شد. مردم فهمیدند سیلاب نکبت و بدبختی از کجا به مرز و بوم کیخسرو سرازیر شده است...

نویسنده "ناشناس" نامه، که در واقع خود علی دشتی است، در پایان آرزو کرد که «حضرت اشرف آقای سردار سپه رئیس الوزرا» به عنوان «قائد دسته اصلاح طلب» به این خواست مردم پاسخ مثبت دهد و «تقاضای ملت را در برانداختن سلطنت نامیمون قاجاریه بپذیرد».^{۲۳}

سهم شیخ علی دشتی و شفق سرخ او در غوغای جمهوری رضا خانی چنان بزرگ بود که ملک الشعرا بهار در منظومه "جمهوری نامه" نام او را، در کنار میرزا کریم خان رشتی^{۲۴} و سید محمد تدین، به عنوان یکی از گردانندگان اصلی این غائله ذکر کرد:

چو جمهوری شود آقای دشتی علمدارش بود شیطان رشتی
تدین آن سفید کهنه مشتی نشیند عصرها در توی هشتی
کند کور و کچل ها را خبردار ز حلاج و ز رواس و ز سمسار
دریغ از راه دور و رنج بسیار

در این زمان دشتی به عنوان فعال ترین و متنفذترین روزنامه نگار مدافع رضا خان سردار سپه شناخته می شد و با سردار سپه دیدارهای خصوصی مکرر داشت.^{۲۵} با توجه به این رابطه بود که عین السلطنه نوشت: «شیخ علی دشتی مدیر شفق بیش تر از همه محل توجه [است] و پول خوب سرشار را او می گیرد».^{۲۶} کوهی کرمانی نیز از ریخت و پاش های مالی گسترده ای سخن می گوید که از درون آن غوغای جمهوری زاده شد:

ای برادر هر کجا بلوا بود آن کریم رشتی مهتر نسیم
مقصدش نی خرقه و نی متشاست رهنما^{۲۸} هم چه گویدی اساس
این که بدداری اش یک شب کلاه از کجا آورده او حالا هوئل؟^{۲۹}
آن تدین^{۳۰} آن که بود اول گدا این همه پول از کجا آورده است؟

دان که بلوا در پی حلوا بود هر چه می گوید بود از بهر سیم
مقصد او خوردن لشت نشاست^{۲۷} جملگی باشد برای اسکناس
با عبا ی کهنه و چرک و سیاه که سوارش گشته با ساز و دهل؟
تازه قصری کرده در شمران بنا در چه بازاری تجارت کرده است؟

در کوران غائله جمهوری، و در زیر سرنیزه مهیب رضا خان، انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای ملی برگزار شد؛ انتخاباتی فرمایشی که طی آن، به جز معدود رجال سرشناس مخالف رضا خان چون مدرس و قوام السلطنه که از تهران به مجلس راه یافتند،^{۳۱} از صندوق های شهرستان ها نامزدهای مورد نظر سردار سپه سردرآوردند در حالی که در بسیاری موارد حتی شهرت محلی نداشتند. شیخ ابراهیم زنجانی، نماینده ادوار اول تا چهارم مجلس شورای ملی از زنجان، در اوائل تابستان ۱۳۰۳ انتخابات مجلس پنجم در حوزه انتخابیه خود، خمسه، را چنین توصیف کرد:

پس از ختم مجلس چهارم، که مشیرالدوله رئیس الوزرا بود و انتخابات به جریان افتاد، از بدبختی ایران امر انتخابات بزرگ تر وسیله برای دخل اشرار و وطن فروشان گردید. این دزد شیر [امیرحشمت نیساری حاکم زنجان]، نجات،^{۳۲} جاسوس انگلیس بهائی بی شرف، را پیدا کرده [و] به واسطه او متوسل شد به سفارت انگلیس که توسط کرده او را برای حکومت از دولت معین کنند. و زنجان را می خواست زیرا اهالی بدبخت آنجا را نادان و ناتوان و منافق دانسته برای دخل مناسب دانسته بود. نجات بی پدر و مادر او را به سفارت انگلیس راهبر شد به این شرط که او را وکیل خمسه کند برای جاسوسی انگلیسان. این معامله مانند بسیاری از وکلای دوره پنجم فقط برای طرفداری و جاسوسی انگلیس سرگرفت. البته همه ایرانیان می دانند که اکثر اعضای مجلس پنجم به اشاره و کوشش انگلیسان از وطن فروشان، پست فروشان پست طرفدار انگلیسان معین شده اند. نام بردن نمی خواهد. همه پسران شیخ العراقین^{۳۳} و سرکشیک زاده^{۳۴} و افشار^{۳۵} و داور^{۳۶} و [غیره] و [غیره] را می شناسند. بهر حال، به امر سردار سپه، مشیرالدوله این نابکار [امیرحشمت] را حاکم خمسه کرد. و این بی شرف شمشیر خود را کشیده و امیرافشار^{۳۷} و هرکس نفوذی داشت تهدید کرد که باید نجات وکیل خمسه شود. در آخر اسعدالدوله پست و نمک ناشناس پول مهمی به او داد و با هم پیمان کردند. صندوق های آرا که در دست کسان اسعدالدوله بود، و هرکس به اطراف زنجان برای انتخابات رفته بود آراء مرا و هرکس را که از اهل خمسه بود و صلاحیت داشت بیرون آورده، نام سه نفر را خود نوشته به صندوق ها ریخته و درآورده و خوانده، سه نفر وکیل برای خمسه ساختند که سه نفر از اهل خمسه آنها را نمی شناسد. و این کار گذشت و اکثریت مجلسیان هم دانسته آنها را پذیرفتند، زیرا آن ها بهتر از این ها نبودند.^{۳۸}

شیخ جوان دشتستانی نیز، به پاس خدمت به سردار سپه، از ساوه به مجلس راه یافت در حالی که «نه هوای ساوه را استشمام کرده و نه جرعه ای آب آنجا را نوشیده و نه معروفیت محلی» داشت.^{۳۹}

برخلاف پیش بینی سردار سپه و راهنمایان و مشاوران او، که مردم را مرده می پنداشتند، از نخستین روزهای فعالیت مجلس پنجم، در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲، موجی بزرگ از مخالفت با جمهوری رضا خانی آغاز شد؛ در ۲۷ اسفند با اهانت یکی از عمال رضا خان، احیاء السلطنه بهرامی،^{۴۰} به مدرس به اوج رسید و سیلی خروشان را برانگیخت. در میان مردم معروف شد که لقب «احیاء السلطنه» بامسمی بود زیرا او با زدن سیلی به مدرس در صحن مجلس «سلطنت را احیاء کرد».^{۴۱}

ملک الشعراى بهار قیام خونینی را که سیلی احیاء السلطنه برانگیخت چنین توصیف کرد:

از آن سیلی ولایت پر صدا شد
به روز شنبه مجلس کربلا شد
که آمد در میان خلق سردار
قشونی خلق را با نیزه راندند
رضاخان را به جای خود نشانند
بسی پیر و جوان سر نیزه خوردند
چهل تن اندرین هنگامه مردند
دو صد تن تاکنون هستند بیمار

نخستین روزهای سال ۱۳۰۳ اوج تظاهرات گسترده مردمی علیه جمهوری رضا خانی در تهران و شهرهای اصلی ایران است. سیل تلگراف‌ها از سوی طبقات مختلف مردم به سوی مجلس شورای ملی روان بود و مخالفت با جمهوری را اعلام می‌کرد. غائله، ظاهرًا، با شکست رضا خان به پایان می‌رسید. او که توانایی مقاومت در برابر مخالفت رو به تزاید طبقات مختلف مردم را نداشت، و از اوج‌گیری این موج و تبدیل آن به قیام همگانی هراسان بود، راهی آبرومند و عوام‌فریبانه را برای عقب‌نشینی برگزید. در ۱۱ فروردین ۱۳۰۳ به بهانه زیارت به قم رفت و با علمای بزرگ آن زمان - سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی و شیخ عبدالکریم حائری - دیدار کرد. علما نظر قاطبه مردم را به اطلاع او رسانیدند و رضا خان قول داد که از خواست جمهوری منصرف شود. به تهران بازگشت و روز بعد با صدور اعلامیه‌ای، به بهانه «احترام به مقام روحانیت»، هوادارانش را به «موقوف» کردن فعالیت‌های جمهوری‌خواهی فراخواند. در همین زمان، احمد شاه، در پاریس از موج مخالفت همگانی با سردار سپه مطلع شد، در ۱۵ فروردین با ارسال تلگرافی رضا خان را از ریاست دولت عزل کرد و از مجلس خواست که رئیس‌الوزرای جدیدی برگزینند. مجلس برای تشکیل دولت جدید به مستوفی الممالک ابراز تمایل کرد.

در این زمان، رضا خان از آخرین و خطرناک‌ترین برگ برنده خود بهره جست که می‌توانست کودتای نظامی دیگری را، و این بار بسیار خونین، برای ایران رقم زند. او در سه شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ ش. ۳ رمضان ۱۳۴۲ ق. از تمامی مناصب خود استعفا داد و اعلام کرد که از ایران خارج خواهد شد؛ و موقتاً به املاکی که به تازگی در رودهن خریده بود رفت.^{۲۲}

از فردای خروج رضا خان از تهران، موجی اربع‌آمیز از سوی روزنامه‌نگاران و نظامیان حامی او برانگیخته شد. علی دشتی در برانگیختن این موج نقش اصلی داشت. او در ۱۹ فروردین ۱۳۰۳ در صفحه اول شفق سرخ مقاله‌ای منتشر کرد با عنوان «پدر وطن رفت». دشتی در این مقاله کناره‌گیری سردار سپه را ملازم با «ریختن خون‌های زیاد» خواند، مخالفان او را «خائن به وطن» و «بوم‌های شومی» نامید که ایران را ویران می‌خواهند، و ایشان را تهدید کرد که «صاحب منصبان رشید ایران» به حمایت از «رئیس بزرگ خود» برخوانند خاست. متن کامل مقاله دشتی چنین است:

آن کسی که بعد از دو قرن ضعف و مذلت و تفرق و تشتت به ایران قوت و عزت و وحدت داد، روز گذشته از طهران پراز جنایت و غرض بیرون رفت.

آن کسی که سه سال قبل با پیشانی پراز امید و افتخار به طهران آمد و با یک اراده خستگی‌ناپذیری به ترمیم خرابی‌های گذشته و اصلاح اوضاع کثیفی که

حکومت‌های نالایق ایجاب کرده بود شروع نمود، دیروز با قیافه افسرده و سیمایی که غبار ملالت و پیری بر آن نشست است، طهران را وداع گفت.

سردار سپه رفت و طهران پراز جنایت را به حال خود گذاشت. ولی تکلیف مجلس و مردم چیست؟

نمی‌دانم. ولی اگر مردم خدمات برجسته سردار سپه را دیده‌اند، اگر مجلس اوضاع حاضره مملکت را می‌بیند، اگر متفکران و عقلاء قوم اعتراف دارند که فقط اراده توانای این شخص فتودالیه را محو، قشون را بزرگ، یاغیان را قلع و قمع، آبرو و حیثیت ایران را در خارجه بزرگ نموده است، اگر تجار و اصناف وجود سردار سپه را برای امنیت و رواج تجارت لازم می‌دانند، اگر علما بقاء این مرد بزرگ را برای عظمت اسلام و شوکت یک دولت اسلامی و جلوگیری از فحشا و منکرات ضروری می‌دانند (همچنان که حجج اسلام قم دانسته و به مردم توصیه کرده بودند که قدر این نعمت یعنی وجود سردار سپه را بدانند)، و اگر آزادیخواهان و احرار به افکار آزادی خواهانه این شخص و احترامی که همیشه به عقاید ملی می‌گذاشت اذعان داشته باشند، و بالاخره اگر نظامیان ما به خاطر دارند که سه سال قبل چه شأن و اعتباری داشتند و در تحت ریاست صاحب‌منصبان روسی و سوندی چه مقامی داشتند و امروز چه حیثیتی دارند و می‌شناسند که شأن و شوکت و حیثیت و اعتبار آن‌ها را کدام روح پاکی باعث شده و این سردار سپه است که آن‌ها را در جامعه سربلند و مفتخر ساخته و شرافت حق آن‌ها را به آن‌ها داده است، اگر طبقات مختلفه این حقایق را اذعان دارند، باید نگذارند سردار سپه برود.

رفتن سردار سپه و تسلط اجنبی، رفتن سردار سپه و اختلافات کلمه، رفتن سردار سپه و ظهور یاغیان، رفتن سردار سپه و در هم شکستن اعتبارات ایران، رفتن سردار سپه و اغتشاشات داخلی، رفتن سردار سپه و محو شدن نقشه اصلاحات با هم مترادف است.

سردار سپه پدر وطن است. سردار سپه نمونه روح مردانگی و شهامت و شجاعت ایرانی است. سردار سپه جانشین اردشیر بابکان و نادر شاه افشار است. سردار سپه قائد توانای ملیون و موضوع احترام و ستایش طبقات رنجبر و موجد نظام جدید ایران و ذاتاً یک نفر مصلح و ایران‌دوست به درجه عبادت است.

این شخص نباید برود و لو به قیمت ریختن خون‌های زیادی باشد باید برگردد زیرا ملت ایران او را دوست می‌دارد و چشم بیست و پنج قرن تاریخ گذشته ایران به طرف او متوجه است.

سردار سپه باید برگردد. این روح ملت است که با نوک خامه شفق مراجعت او را تقاضا می‌کند.

هر کس برخلاف این معتقد باشد او نسبت به وطن خیانت کرده است. هر کسی منکر عواقب وخیمه استعفاء سردار سپه باشد طالب اغتشاش و دامن زدن آتش فتنه و فساد و دشمن اصلاحات و عظمت ایران و طرفدار محو استقلال و تجزیه ولایات است.

چه باید کرد؟ امروز سردار سپه مرکز عظمت و اقتدار و استقلال و امنیت ایران شده است. اگر رفت همه این‌ها می‌رود و حتی برای شهوت‌رانی و غرض‌ورزی مخالفین هم موقعی پیدا نمی‌شود و این آقایانی که در بهارستان جمع شده‌اند نیز به دوام دوره خود نمی‌توانند اطمینان داشته باشند.

سردار سپه برود کی بیاید؟

کدام یک از فرزندان ایران به رشادت و صحت عمل و فضیلت و تقوای سردار سپه هستند؟

آیا قوام السلطنه یا وثوق الدوله؟



برکشیدگان دوره اقتدار سه ساله اخیر رضا خان بودند، رژه در خیابان‌ها و تظاهرات به سود سردار سپه را آغاز کردند. امرای لشکر تلگراف‌های تند و تهدیدآمیز بر ضد مجلس شورای ملی و اقلیت مخالف رضا خان به تهران ارسال کرده و متذکر شدند که اگر رضایت سردار سپه جلب نشود به تهران حمله خواهند کرد. جنجالی‌ترین این تلگراف‌ها از احمد آقا خان (سپهبد امیراحمدی بعدی)، امیرلشکر شرق، حسین آقا خزاعی، ۶۸ ساعته برای مجلس تعیین کرد. امیرلشکر شرق، حسین آقا خزاعی، نیز از «کیفر و طرد جیره‌خواران اجانب» سخن گفت، از «عشق تام خود به حضرت اشرف سردار سپه» و «تفر شدید» از «آن‌هایی که به نام وکالت می‌خواهند منویات اجانب را صورت خارجی بدهند»؛ و اعلام کرد که اگر تا دو روز دیگر منویات سردار سپه تحقق نیابد به تهران حمله خواهد کرد.^{۴۵} افکار عمومی این تلگراف‌ها را بسیار زشت ارزیابی کرد و خالصی زاده، از رهبران جنبش ضد جمهوریت رضا خانی، در منبر گفت:

لُر‌ها خیلی از سردار سپه و امرای لشکر او برای ما بهتر بودند زیرا آن‌ها با پول و اسب و تفنگ و قورخانه خودشان یاغی‌گری می‌کردند، این‌ها با پول و اسلحه و قورخانه دولت. امیرلشکر غرب با شیخعلی خان بیرانه‌وند چه تفاوتی دارد؟^{۴۶}

قهر رضا خان، جنجال روزنامه‌نگاران حامی او و تهدید نظامیان به خون‌ریزی و کودتا، کارساز بود. مجلس در ۲۱ فروردین ۱۳۰۳/۱۰ آوریل ۱۹۲۴، با رأی ۹۲ موافق، خواستار رئیس‌الوزاری مجدّد سردار سپه شد و هیئتی را برای سفر به رودهن و بازگردانیدن رضا خان تعیین کرد. در این هیئت مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک، مصدق‌السلطنه، حاج عزالمالک اردلان، سردار فاخر حکمت، سلیمان میرزا اسکندری، دکتر امیراعلم و سید محمد تدین عضویت داشتند.

یک روز پس از بازگشت رضا خان به تهران، احمد شاه در تلگرافی از پاریس «صلاح‌اندیشی» مجلس را پذیرفت و رضا خان در دیدار با

ما به آن بوم‌های شومی که ایران را ویران می‌خواهند تا در آن مسکن گیرند اطمینان می‌دهیم که اگر آن‌ها سردار سپه را نشناسند صلحا و یک عده مردم باتقوا او را می‌شناسند و روح ملت آغوش خود را برای او گشوده است و به اتکاء به سربازان وطن و صاحب‌منصبان رشید ایران، که رئیس بزرگ خود را دوست می‌دارند، اجازه نمی‌دهند که ایران به فقدان سردار سپه دچار شود.^{۴۷}

دشتی در صفحه اول همین شماره مقاله‌ای با عنوان «مراجعہ به آراء عمومی، مسئله رفراندوم» درج کرد و در آن احمد شاه را «جوان نالایقی» خواند که «تاج پرافتخار اردشیر بابکان» را بر سر نهاده است. دشتی در این مقاله خلع قاجاریه را، از طریق مراجعہ به آراء عمومی، خواستار شد. عبدالله مستوفی فضای مطبوعاتی آن زمان و عملکرد شیخ علی دشتی را چنین توصیف کرده است:

روزنامه‌های جدی و وزین چپ‌اقتسی، هر چه بودند، همه بسته شده و مدیرهای آن‌ها در حبس و تبعید به سر می‌بردند، و بعضی هم که روزنامه‌نویسی آن‌ها برای ارتزاق بود، مانند نجات‌ایران و از این قماش، چون آتش و پلور دستگاه سردار سپه زیاده‌تر بود، از ضدیت‌های خود دست برداشته طرفدار جدی دولت شده و می‌شدند و تمایلات عجیب به سردار سپه کرده، کارهای بی‌رویه و بی‌ترتیبی را که احياناً برای پیشرفت مقاصد جاه‌طلبانه او به عمل می‌آمد رفع و رجوع می‌نمودند و از انتشار مجعولات و اکاذیب هم تشویشی نداشتند. جدی‌تر از همه آن‌ها شفیق سرخ بود که به مدیری و قلم‌علی دشتی کار تملق به سردار سپه را به جاهای باریک رسانده و، چنان که دیدیم، برخلاف هر اصل مسلمی نظامیان را به روی ملت واداشته و مردم را به سرنیزه سردار سپه می‌ترساند. خدا نکند آخوند اصول مسلم دینی سابق خود را کنار بگذارد. دیگر به هیچ حد و سدی و اصل مسلمی پایند نمی‌کند و اگر ذوق نویسندگی هم داشته باشد که او ایلاً! آن چه به تصور در نیاید از دم قلمش بیرون می‌ریزد. به عقیده من، خسارتی که کشور از این قماش بچه آخوندهای سیاست‌باف دیمی دیده است از هر چیز بیش‌تر است.^{۴۸}

در پی انتشار مقاله دشتی، که دعوتی آشکار و صریح به کودتا و جنگ داخلی بود، فرماندهان نظامی در تهران و شهرستان‌ها، که همه

می دهد:

نمی دانم از کجا شروع کنم؟ مدیر سیاست را معرفی کنم که چه کاره است و دوره صباوت او در زیر چه پرده های ظلمت زده کثیفی مستور است یا از خود دفاع کنم؟ دفاع از چه کنم؟ از این که "خسن و خسین هر سه دختران معاویه" نیستند؟

این اوراقی که امروز فکر و اغراض ما آن را سیاه می کند برای شخص ما و مقاصد شخصی ما نوشته نمی شود بلکه برای مسائل عمومی و احتیاجات عامه نوشته می شود. مردم چه کار دارند به این که مدیر سیاست یک جوان بی شرفی است که از سه سال به این طرف در سفارت انگلیس شغل جاسوسی دارد. برای مردم چه اثری دارد که بدانند مدیر سیاست دوره صباوت او وقف اطفاء شہوات مردمان هرزه و فاسد بوده است... ورق پاره سیاست بهترین معرف روحیات و مسلک و هویت اخلاقی اوست. من چرا صفحات شفق را به نام ننگین او آلوده کنم؟

از طرف دیگر مردم مرا هم می شناسند. دو سال و نیم انتشار شفق و سه ماه نگارش ستاره ایران معرف من است. اهالی بوشهر و شیراز مرا، عقاید مرا، عفت و تقوای مرا می دانند. اهالی طهران، حتی آن کسانی که در سیاست مخالف من واقع شده اند، می دانند زندگانی من آلوده به بدبختی و فقر است ولی برق تقوا و مناعت از آن می تابد.

من تصمیم دارم صفحات جریده خود را به شخصیات مشغول نکنم، از خود تعریف و تمجید ننویسم، از دیگری مذمت و بدگویی نکنم، جواب فحش و تهمت را ندهم، با نشان دادن صحت عمل و فضایل روحی موقعیت خود را معرفی کنم. ولی افسوس! رفقای مسلکی من به من امر کرده اند که بنویسم. رفقای جریده نگار من سکوت و خموشی مرا ملامت کرده اند و حق هم با آن ها است زیرا این محیط فاسد از هم متلاشی شده عفت و تقوا و سکوت و مناعت را نمی پسندد.

مدیر سیاست فقط برای این مرا تعقیب می کند که می داند مناعت و عزت نفس و پرنسیب جریده نگاری من مرا از دخول در شخصیات منع نموده است. خوب به خاطر دارم در کابینه دوم قوام السلطنه، که من نسبت به آن چندان خوش بین نبودم، اما فحاشی و هتاک می نمودم (مطابق سیره خود) نمی کردم، یکی از جراید مخالف دائماً به من بد می گفت و حملات می کرد که من طرفدار کابینه قوام السلطنه هستم. در صورتی که در همان وقت جراید زیادی بودند که صریحاً و علناً از کابینه مشارالیه حمایت می کردند ولی آن همکار محترم فقط برای این به من فحش می داد که می دانست من معامله بالمثل نخواهم کرد. عفت قلم و مناعت طبع به جای این که هوجی و فحاش را شرمند کند، او را جسورتر و بی حیاءتر و هتاک تر و فحاش تر می نماید. چه باید کرد؟ این هم یکی از صدها رذایل اخلاقی است که در این جامعه نشوونما کرده است.

در هر صورت خوانندگان محترم شفق سرخ، که همیشه به متانت و مناعت این جریده با دیده احترام و اهمیت نگاه می کردند، اجازه می دهند که برای اولین دفعه شفق سرخ از رویه خود منحرف شده و یک صفحه آن صرف مدافعه شخصی شود. اما در عین حال، از نقطه نظر همان مشترکین اسمی از مدیر سیاست و سوابق اخلاقی و سیاسی او نمی برم، آن را به دیگران و اوقات دیگر می گذارم و عجالتاً لاطانات شماره ۴۰ او را جواب می گویم...

حال دشتی را می خواهید بشناسید؟

در اواخر سال ۱۳۳۴ هجری قمری بنده و پدرم و برادرهایم از بین النهرین به ایران آمدم ولی از راه فرات نه دجله که به کلی قدغن [اصل: غدغن] بود و آن وقت هنوز بین النهرین در دست عثمانی بود، کوت را فتح کرده بود فقط بصره و از راه دجله تا عماره و از راه فرات تا مرکز ناصریه در دست انگلیس ها بود و در آن تاریخ از راه فرات و بیراهه های اطراف فرات به واسطه انسداد طریق تجارت و قطع مراد به ایران دسته دسته می آمدند و البته اشخاصی که وارد

محمدحسن میرزا، ولیعهد، سلوکی محیلانه در پیش گرفت چنان که گویی از عملکرد پیشین خود نادم است؛ و به روایتی خم شد تا پای ولیعهد را ببوسد.^{۴۷} بدینسان، رضا خان بار دیگر به قدرت بازگشت و به تجدید قوا برای تهاجم نهایی خود پرداخت.

از این پس، برای یک دوره کوتاه، سید حسن مدرس، به عنوان رهبر جنبش پیروزمند مقاومت در برابر غائله جمهوری، به چهره مقتدر مجلس پنجم بدل شد. مطبوعات ضد رضا خان نیز تهاجم به سردار سپه و هوادارانش را آغاز کردند؛ تهاجمی که برای بسیاری از این روزنامه نگاران مرگ و زندان و تبعید یا بیکاری و انزوا و فقر را به ارمغان آورد. میرزاده عشقی در قرن بیستم غائله جمهوری و قائد آن، رضا خان، را به صراحت به استعمار بریتانیا منتسب کرد و در آخرین شماره روزنامه فوق،^{۴۸} که به بهای جان او تمام شد، رضا خان را این گونه توصیف نمود:

من مظهر جمهورم، الدورم و بولدورم
از صدق و صفا دورم، الدورم و بولدورم
من قلدر پرزورم، الدورم و بولدورم
مأمور و معذورم، الدورم و بولدورم
من قائد ایرانم، الدورم و بولدورم

و از قول خود چنین سرود:

ای مظهر جمهوری، هی هی جبلی قم قم
جمهوری مجبوری، هی هی جبلی قم قم
مسلک نشود زوری، هی هی جبلی قم قم
تا کی پی مزدوری، هی هی جبلی قم قم^{۴۹}

طبعاً، دشتی یکی از آماج های اصلی مخالفان رضا خان بود. افشاگری علیه او آغاز شد. روزنامه سیاست، به مدیریت عباس اسکندری، در شماره اول اردیبهشت خود نامه ای به امضای هاوارد، دبیر دوم سفارت بریتانیا در تهران و مسئول امور اطلاعاتی سفارت، منتشر کرد دال بر ارتباطات دشتی با سفارت انگلیس.^{۵۰} در ۹ خرداد ۱۳۰۳ نیز، چند روز پیش از مطرح شدن اعتبارنامه علی دشتی، مطلبی با عنوان "مکتوبی از شیراز" در صفحه اول روزنامه سیاست منتشر شد. نویسنده ناشناس نامه مدعی بود که شیخ علی دشتی در کوران جنگ جهانی، که عبور و مرور به بین النهرین برای غیرنظامیان انگلیسی ممنوع بود، به کمک انگلیسی ها وارد بندر بوشهر شد، در کنسولگری انگلیس اقامت گزید، سپس به شیراز رفت و در خانه میرزا فضل الله بنان شیرازی، منشی کنسولگری انگلیس در شیراز، ساکن شد.^{۵۱}

"دشتی را بهتر بشناسید"

در ۱۲ خرداد ۱۳۰۳ / اول ژوئن ۱۹۲۴، همان روزی که اعتبارنامه دشتی در مجلس مطرح می شد، تمامی صفحه اول و دو سوم صفحه دوم شفق سرخ به مقاله ای اختصاص یافت با عنوان «دشتی را بهتر بشناسید». این مقاله پاسخگویی به اتهامات وارده از سوی روزنامه سیاست، لایحه دفاعیه دشتی و اولین زندگینامه خودنوشت^{۵۲} او بود. بخش عمده این مقاله را درج می کنیم تا هم با دشتی جوان، زندگی و قلم او بیش تر آشنا شویم و هم فضای مطبوعاتی و سیاسی آن روز را بشناسیم. مقاله با جمله ای از امیرالمؤمنین علی (ع) آغاز می شود و سپس چنین ادامه

و معروفاند به میرزا احمد خان شیرازی، منزل کردم و پنج ماه مدت اقامت شیراز بنده در آنجا به سر رفته و بالاخره در نتیجه دسیسه و آنتریک همین انگلیس‌هایی که امروز مدیر سیاست به دستور آن‌ها به ناموس و شئون سیاسی من حمله می‌کند، از شیراز خارج شدم. آقایان آقا سید محی‌الدین صدرالاسلام، امین‌الشریعه، عمادالاسلام، نوبخت و غیرهم آن وقت شیراز بوده و می‌دانند بنده هیچ وقت در منزل بنان نبوده‌ام.

در اصفهان

قریب پنج ماه در اصفهان به سر بردم. سه روز منزل آقای سیدالعراقین و بعد در منزل شخصی. بعد از یکی دو ماه از اقامت من در اصفهان خبر انعقاد قرارداد وثوق‌الدوله و سرپرسی کاکس در اصفهان منتشر شد. در آن تاریخ تازه روزنامه میهن به طور هفتگی با قطع کوچک منتشر می‌شد. من از آقای بنان‌السلطان خواهش کردم که اجازه بدهند در اطراف قرارداد سطوری چند بنگارم. اجازه دادند. نوشتم. ولی فقط دو مقاله در شماره ۴ و ۵ یا ۶ (درست به خاطر من نیست). ولی فشار انگلیس‌ها مانع شد که یک سلسله حقایقی در آن اوراق منتشر شود. ولی دو مقاله مزبور به قدر کافی حاکی از احساسات و عقاید و افکار من بود و روزنامه‌های مذکور اگر چه در نزد من یافت نمی‌شود ولی در اداره میهن و وزارت معارف موجود است.

در طهران

در معیت آقای حاج آقای شیرازی وارد طهران شدم. آن وقت کوران ضد قرارداد محافل ملیون را اداره می‌کرد. طبیعی است من هم وارد این کوران شدم ولی به واسطه عدم تجربه و صراحت اخلاق (که بدبختانه هنوز هم در من باقی است) بی‌پروا تر از سایرین کار می‌کردم. حتی مسوده‌های شب‌نامه‌هایی که به توسط همین آقای مدرس چاپ شده و توزیع می‌شد در میان اوراق پراکنده من باقی بود که وقتی مرا به تنظیمه جلب و اثاثیه مرا تفتیش کردند تمام آن‌ها به دست آمده و محل انکاری برای من باقی نگذاشت. میرزا سید احمد خان، که مرا استنطاق کرد، الان زنده است و دوسیه استنطاق و اوراق من هنوز در تنظیمه ضبط است و از همین نقطه نظر کوشش‌های آقای حاج آقا شیرازی، با وجود روابط دوستی با وثوق‌الدوله، برای استخلاص من مفید نیفتاد.

سیاست نبودند به خوبی می‌توانستند از آنجا عبور کنند. لذا ما هم توانستیم به سلامت عبور کنیم زیرا هنوز سیاسی نشده بودیم منتها با مشقت و دشواری و تفتیش اثاثیه و کتاب‌ها.

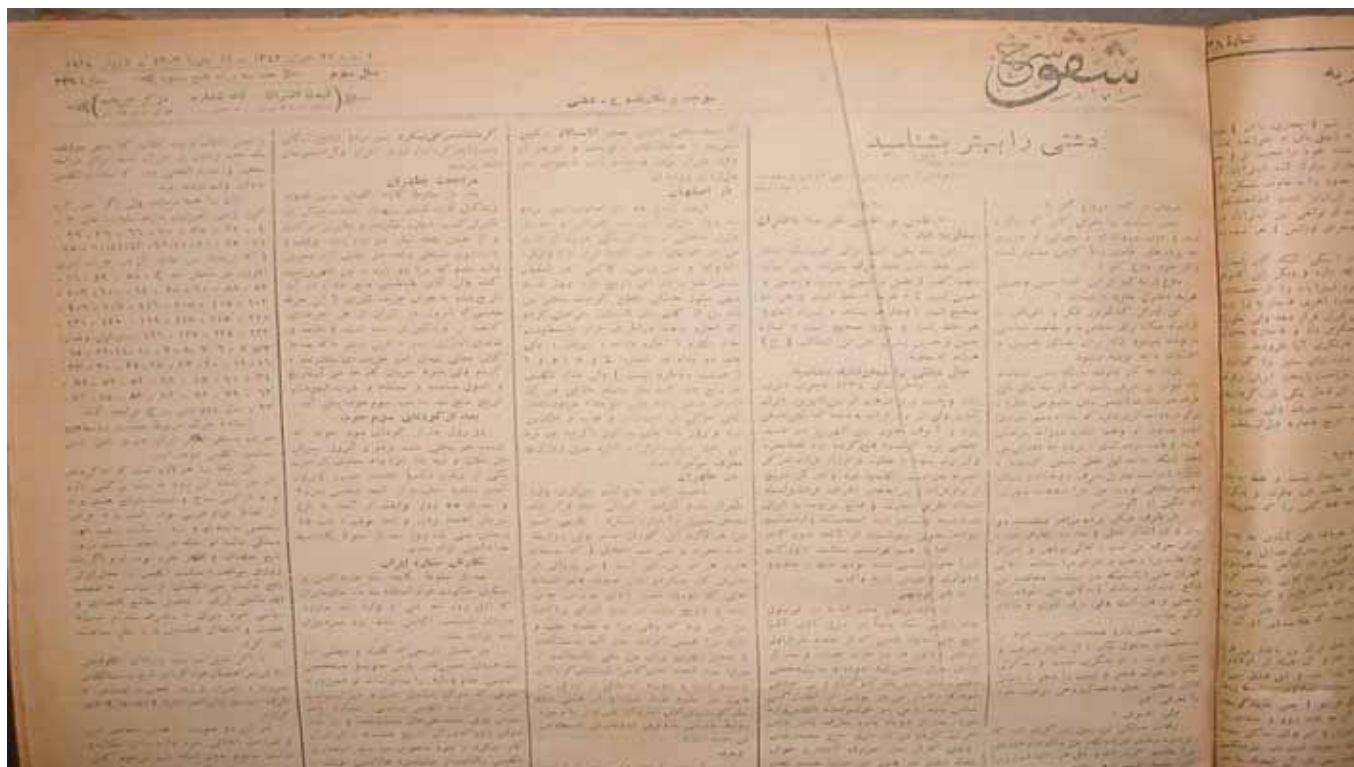
در بوشهر

وارد بوشهر شدیم اما نه در قونسول‌خانه انگلیس بلکه بدو در منزل آقای آقا شیخ علی مجتهد دشتی،^{۵۳} که از علمای طراز اول بوشهر و هنوز هم در حیات هستند، و بعد از چندی منزل شخصی تهیه نموده و به منزل شخصی رفتیم. پدر بنده یک آدم گمنام و بی‌حیثیتی نبود که رفتار من در بوشهر از انظار کسی مخفی باشد یا من در قونسول‌خانه انگلیس وارد شوم.

بعد از دو ماه پدرم به طرف بندرعباس حرکت کرد و من در منزل حاج محمدرضای بهبهانی، که از تجار معروف آنجا و خوشبختانه ایشان هم هنوز در قید حیات هستند، به قدر یک ماهی مانده و برای دیدن اقوام خود به دشتی و دشتستان حرکت کردم و بعد از آن ثانیاً برای ملاقات پدرم از بندرعباس [؟] به بوشهر آمده و در عمارت بیلاقی حاج محمدرضای مزبور منزل و به بندرعباس رفتم و از آنجا هم مراجعت کرده به عزم شیراز و طهران، به برازجان آمدم. برازجان در منزل آقا شیخ محمدحسین،^{۵۴} که از علمای درجه اول صفحه دشتستان و داماد بنده و محور سیاست ضد انگلیس‌ها شناخته شده است به درجه‌ای که در محرم ۱۳۳۷ که قشون انگلیس به طرف دشتستان و کازرون حرکت کرد مجبوراً چندین ماه در کوهستان‌های دشتی و دشتستان متواری بود، منزل داشتیم؛ و از قضا در همان اوان جنگ مابین قشقایی و قوای موسوم به پلیس جنوب روی داد و به همین مناسبت سه ماه اقامت من در برازجان طول کشید.

در شیراز

بعد از رفع غائله به شیراز آمدم و نخست منزل آقا میرزا محمدحسن دستغیب که از رفقای نجف من و امروز یکی از علمای شیراز محسوب می‌شوند (برادرزاده آقای دستغیب نماینده مجلس) منزل و پس از چند روزی در باغ کلاتری، که در آن تاریخ در اجاره میرزا احمد خان قزوینی برادر میرزا محمد خان قزوینی معروف که امروز هم در طهران و در اداره تحدید هستند



تبعید

نام آن سیاست است، و غیر از سیاست ایران برباد ده انگلیس سیاستی ندارد، به اسم مقدس کلنل تقی خان متشبت شده و بر ضد دولت وقت، که در آن تاریخ صمیمانه برای ایران کار می کرد و نفوذ منحوس سیاست استعماری انگلیس را داشت از میان می برد، مقالات می نوشت، قلم ناتوان من بر صفحه نامه مقدس ستاره ایران مقالات "در اطراف نطق لرد کرزن" را می نگاشت که در همین طهران به زبان فرانسه ترجمه و مثل یک کتابچه چاپ و در جراید لندن منعکس شد و وزارت خارجه انگلیس و سیاست نورمان و کاکس مورد اعتراض بعضی از جراید لندن واقع گردید.

پیدایش شفق سرخ

آن وقایع ناگواری که برای آقای صبا، مدیر محترم ستاره ایران، روی داد به درجه ای مرا افسرده کرد که دیگر برای نگارش ستاره حاضر نشده و بعد از مدتی سکوت و تماشا به اصرار یک عده از دوستان آزادیخواه و با مساعدت و معاضدت آن ها شفق سرخ در ۱۱ حوت ۱۳۰۰ منتشر شد و درست امروز ۲۷ ماه شمسی است که، به استثنای بعضی از تعطیل های اجباری یا توقیف ها، مرتباً منتشر می شود.

شاید لازم نباشد بعد از بیست و هفت ماه تازه سیاست و خط مشی این جریده را بیان کنم و بگویم تا به حال در هیچ یک از مسائل و معارضات مطروحه مابین انگلیس ها و ملیون ایران شفق سرخ حتی ساکت نشسته و قضیه را به مغالطه و مسامحه گذرانیده. اول جریده ای که بر ضد شرکت انگلیس ها در نفت شمال نوشت، اول جریده ای که تبعید آقایان علما را مورد تعرض قرار داد، اول جریده ای که ضدیت انگلیس ها را با قشون و اعزام قوا به عربستان [خوزستان] بیان کرد، شفق بوده است.

گویا لازم نباشد بگویم در موضوع تعقیب و وثوق الدوله که شفق نسبت احتکار را در اثناء جنگ بین المللی به انگلیس ها داد و سفارت انگلیس بر من اقدامه دعوی نموده و مرا به شعبه چهار استنطاق جلب کردند.

گویا لازم نباشد بگویم توقیف شفق سرخ و عصر انقلاب و عهد انقلاب، که منجر به توقیف یک عده زیادی از جراید شد، بر اثر مراسله سخت و شدیدالحنی بود که سفارت انگلیس به دولت وقت نوشته بود.

این ها را همه می دانند ولی اگر در گره کور زدن اصراری دارند به شماره های... [دشتی شماره های متعدد شفق سرخ را نوشته است.] شفق سرخ مراجعه کنند.

به استثنای جراید مربوط به سیاست روس ها هیچ جریده مستقل الفکر ایران به درجه شفق سرخ بدین به سیاست انگلیس نبوده است.

این نکته را هم لازم است که تذکر بدهم که در اتخاذ این رویه نه منت بر کسی دارم و نه از کسی مدح و تمجید متوقع هستم و نه از لحاظ عوام فریبی بوده است و نه غرض شخصی داشته ام و نه با سیاست رقیب آن ها بستگی داشته ام، بلکه در اتخاذ سیاست مزبور تابع معتقدات و افکار خود بوده ام؛ و اگر یک روزی موافقت با سیاست انگلیس را به حال ایران نافع دانستم یعنی انگلستان از سیاست ضعیف نگاه داشتن ایران، تحمیل مطامع اقتصادی و سیاسی خود به ایران منصرف شد و نسبت به عظمت و استقلال اقتصادی ما با نظر مساعدت نگاه کرد، یا اگر مدیر سیاست و رفقای انگلوفیل اش بالاخره مرا همقطار خود کرده و تابع سیاست انگلیس نمودند و به اصرار و به زور فحش و تهمت مرا به طرف سیاست ولی النعم خود (انگلیس ها) جلب کردند، در این دو صورت با همان شجاعت ادبی و صراحت اخلاقی خود وارد میدان مبارزه و سیاست می شوم بدون این که به اسم مرحوم کلنل محمدتقی خان با کابینه اول قوام السلطنه طرف شوم، یا به اسم محترم مشیرالدوله بر ضد مستوفی الممالک قیام کنم، بدون این که شب ها بروم از فراش های سفارت انگلیس دستورالعمل بگیرم و صبح ها از جنبه ضعیف ملت ایران، یعنی

مرا تبعید کردند، ولی پیاده. از اینجا تا قزوین در زیر آفتاب سوزان پیاده پیروم. بعد از حرکت من همان هوچی هایی که غیر از دو به هم زدن و کشتن ضعیف کاری ندارند، مابین من و میزبان محترم مرا [حاجی آقا شیرازی] به هم زدند که آن هم با یک مکتوب از کرمانشاه مرتفع شد.

در قزوین

در قزوین مدت سه هفته در سربازخانه برای معالجه خود ماندم که در این اثنا کابینه وثوق الدوله ساقط شده و آقای مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه شدند. آزادیخواهان قزوین خیلی در استخلاص من سعی کردند و به طهران تلگراف کردند ولی تبعید ادامه داشت اما محترمانه یعنی با گاری پست.

آقای مشیرالدوله با حضور آقای صبا (تقریباً سه سال پیش) از ادامه تبعید من اظهار تأسف کرده و با کنایه و تلمیح، که از خصایص اخلاق متین ایشان است، فهمانیدند که عوامل قویه ای، غیر از مغرضین داخلی، مانع از معاودت بنده بودند.

همدان

در همدان یک هفته در سربازخانه بودم و آزادیخواهان آنجا نیز اقداماتی کرده که بالنتیجه تلگرافی به مساعی آقای حاج میرزا عبدالوهاب همدانی (نماینده دوره چهارم و پنجم همدان) از طرف علمای همدان به طهران مخابره شد که باعث گردید از نفی بنده به خاک بین النهرین صرفنظر شود و از طهران دستور داده شد که در کرمانشاه بمانم.

در کرمانشاه

قریب پنج ماه در کرمانشاه، ابتدا منزل سرتیپ عبدالرضا خان (رئیس رژیمان کرمانشاه و همدان در آن تاریخ) و بعد در منزل یکی از اقرباء سببی، که از کربلا هجرت کرده و در کرمانشاه صراف می کرد، به سر بردم. وضع زندگانی بنده را در کرمانشاه باید از احرار و آزادیخواهان آنجا پرسید.

مراجعت به طهران

بعد از سقوط کابینه آقای مشیرالدوله و تشکیل کابینه آقای سپهدار بنده دیگر از طهران کسب اجازه نکرده و به طهران برگشتم. و از همین نقطه نظر دوباره بنده توقیف و به باتالیون مستقل واقعه در جلیل آباد تحویل داده شدم که مرا دوباره به بین النهرین تبعید کنند ولی آقای طباطبایی مانع شد. در آن تاریخ بنده به هوس جریده نگاری (این حرفه مقدسی که امروز در ایران از هر حرفه ای کثیف تر و ننگین تر شده است) افتاده و تقاضای امتیازی به اسم قرن بیستم، که بعدها آقای عشقی به همان اسم جریده ای منتشر نمود، کردم. ولی بطوء جریان کارها در آن تاریخ و اصول مسامحه و معاطله و شرب اليهودان تاریخ مانع شد، تا شب سوم حوت پیش آمد.

بعد از کودتای سوم حوت

دو روز بعد از کودتای سوم حوت، که بنده هم مخفی شده بودم و آن روز برای نقل مکان و تهیه یک انزواء ممتدی از منزل یکی از رفقای ناکام (اعتضاد حضور) بیرون آمدم، به نظمیه جلب و از آنجا به محبس نمره ۲ و بعد از ۵۵ روز توقیف از آنجا به باغ سردار اعتماد رفتم و آنجا بودیم تا شب ۱۵ رمضان. یعنی یک روز بعد از سقوط کابینه سید ضیاء الدین آزاد شدیم.

نگارش ستاره ایران

بعد از سقوط کابینه سید ضیاء الدین و تشکیل حکومت قوام السلطنه سه ماه ستاره ایران، که اول روزنامه ملی و وارد یک مبارزه شدیدی با سیاست انگلیس شده بود، به سردبیری بنده نوشته می شد.

در همان تاریخی که کابینه و مجلس با یک هیجان عصبی عذر پلیس جنوب و مستخدمین انگلیسی نظام و مالیه را می خواستند و همین ورقه شومی که

مندوب سامی داشته باشد.

ثانیاً، در ذیحجه ۱۳۳۴ هجری که ما از عتبات حرکت کرده و شب عاشورای ۱۳۳۵ به بوشهر وارد شدیم بغداد هنوز در دست عثمانی ها بود.

ثالثاً، سرپرسی کاکس در آن تاریخ در طهران وزیر مختار بود به این دلیل که بعد از دو سال از آن تاریخ که ایشان می گویند قرارداد را او با وثوق الدوله در طهران منعقد نمود و سه سال بعد ایشان به بین النهرین رفتند.

رابعاً، در آن تاریخ من وارد در سیاست نبودم.

خامساً، منزل من در بوشهر معروف و تمام تجار و اعیان بوشهر پدرم و مرا را می شناسند.

خیلی خوب. این تهمت ممکن است در اردبیل یا نیشابور نسبت به من جلب سوءظن نماید اما نمی دانم این جریده نگار فحاش بی حیثیت دروغ گوی تهمت زن جاسوس اجنبی خیال نمی کند که وقتی این ورقه ننگین به دست احرار و عناصر صالحه بنادر و دشتستان و شیراز برسد، آن هایی که مرا و عقاید مرا و فامیل محترم مرا و سبک زندگانی زاهدانه مرا به خوبی می شناسند چقدر بر فساد محیط ننگین طهران و بی اعتباری ورق پاره او نفرین و لعنت خواهند کرد.

آقای مدیر سیاست

شما اگر مرا مخالف منافع خود و سیاست خود و کامرانی اربابان خود می دانید ممکن است یک هفت تیر به دست گرفته مرا بکشید. در این صورت تو فقط یک جنایت مرتکب شده ای. اما روح تقوا و عفت و عزت نفس را پایمال ساخته ای.

من شاید قوی الاراده باشم و از میدان در نروم ولی تو یک سرمشق بدی به جامعه می دهی. دیگر کسی اهمیت به پاکدامنی نمی دهد. دیگر کسی برای عقیده از پول صرف نظر نمی کند... زیرا با رویه شما در هر صورت انسان در معرض فحش و تهمت است.

آقای مدیر سیاست

تو بزرگ ترین جنایتی مرتکب شدی زیرا به کسی تهمت انگلوفیلی می زنی که برای ضدیت با سیاست انگلیس تبعید شده، حبس شده، توسری خورده، با فقر و فلاکت دست به گریبان بوده و خود را نفروخته است. شاید مردم نسبت به زندگی شخصی من خیالات زیادی بکنند ولی اغلب رفقای من، که همیشه درب منزل من بر روی همه و مخصوصاً آن ها باز است، می دانند که من سخت ترین اطوار حیاتی را طی می کنم. من هیچ وقت میل نداشتم مناعت خود را از دست بدهم و اظهار فلاکت کنم ولی انتشارات زیادی که دشمنان من در میان مردم منتشر کردند و این حملات جنایتکارانه روح مرا عصبانی کرده است.

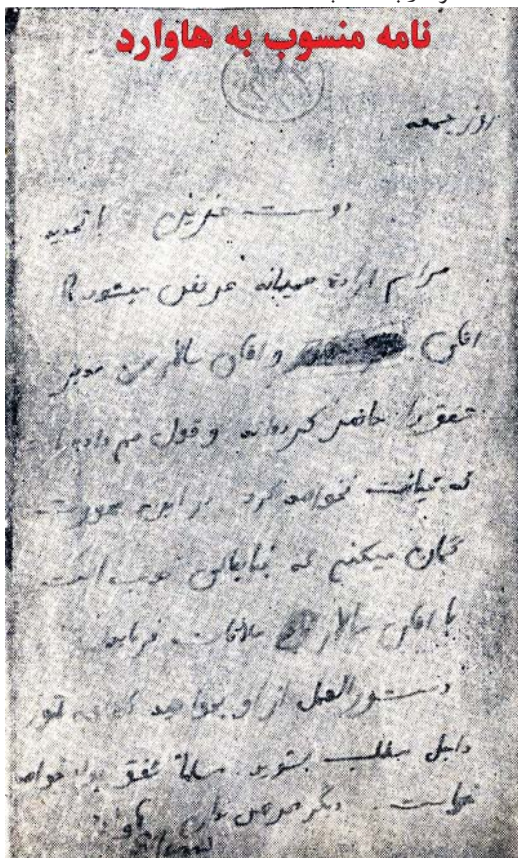
من و جمهوری

مردم خیال می کنند سردار سپه مرا احضار کرده و به من گفته است: «نغمه جمهوریت را بلند کن». آن وقت من هم مثل سایر سیاست باف های طهران پشت گوش خاریده و قدری اشکال تراشی کرده بعد مخارجی برای این کار فرض کرده ام، آن وقت بلافاصله ایشان حواله بیست هزار تومانی صادر کرده اند.

جنبه سیاست منفی آن ها، استفاده کرده و مقاصد شوم انگلیس ها را به شکل منفی بافی و "خطر، خطر" به گوش جامعه برسانم، عقاید خود را صریح خواهم گفتم.

اما مکتوب هاوارت که به مدیر سیاست نوشته است، همان طوری که در جریده ملی ستاره ایران نوشتم، قابل استهزا است.

خوب ملاحظه کنید اگر فردا هاوارت دلش خواست به مدیر سیاست بنویسد: «دوست عزیزم آقای تقی زاده و سفیر ما در برلن ملاقات کرده و بنا شده با ما



کمال موافقت نماید ولی البته دلش می خواهد رئیس الوزرا شود. شما این مطلب را به شاهزاده سلیمان میرزا و ناصرالاسلام و مشیرالدوله اطلاع دهید.» آیا یک همچو مکتوبی موجب لکه دار شدن دامن آقایان فوق الذکر خواهد شد؟ آیا انگلیس ها برای چه مرا جلب می کنند؟ فقط برای این که مسلسل در جریده خود به آن ها حمله کنم؟ آن ها کسانی را می خواهند که بر ضد کابینه مستوفی الممالک قیام کند، بر ضد نفت شمال چیز بنویسد، به اسم کلنل محمدتقی خان به دولت حمله کند که دولت عذر آرمیتاژ اسمیت و پلیس جنوب و جنرال ایرن [؟] و کلنل فلان را نخواهد، خانه مدرس برود و اخبار آنجا را به سفارت انگلیس ببرد.

سفارت انگلیس یک جوان بی شرفی را لازم دارد که معتقد به اصول متانت و اخلاق و فضائل و تقوا نباشد و دوره گذشته عمر او در آغوش طوفان های سیاه رذایل سپری شده باشد.

این جامعه مستحق یک صاعقه است که عباس میرزا اسکندری معروف و جاسوس سفارت انگلیس و پلیس مخفی نظمیه به من نسبت انگلوفیلی بدهد، به شخصی که در دوره زندگانی اش یک روز، بلکه یک ساعت، با سیاست ایران برپاداده انگلیس همراهی نکرده، به شخصی که هر روز زاده های فکر و عقیده او در دست مردم است.

ممکن است بگویند این مکتوب هاوارت اخیراً نوشته شده یعنی در موضوع جمهوریت بوده است.

این دروغ را ناصرالاسلام، مدیر کوشش، رهنما، سلیمان میرزا، طباطبایی، سرکشیک زاده، نوبخت، نقیب زاده، میرزا آقاخان، ملک الشعرا، عشقی و اغلب اشخاصی که در جریان سیاست هستند می دانند که سال گذشته در آن بحبوحه ضدیت شفق سرخ با انگلیس ها، برای تهدید من از طرف انگلیس ها نشر شده بود. جقدر برای من بدبختی است که در مقابل این اتهام بخوام از خود دفاع کنم زیرا دفاع من سوابق روشن من است.

از موضوع پرت شدم. موضوع مقاله ای بود که در شماره ۴۰ سیاست به امضای "شیرازی" درج شده بود.

خدا می خواهد مقتری روسپاه شود

می نویسد: در اواسط جنگ بین المللی من به بوشهر آمده و از سرپرسی کاکس مندوب سامی یعنی نایب السلطنه بین النهرین سفارشی به قونسول گری بوشهر داشته ام.

اولاً، در اواسط جنگ بین المللی هنوز بین النهرین کاملاً فتح نشده بود که

درجه به قول امیرالمؤمنین "انها شقشقه هدرت". و از همین لحاظ است که هیچ وقت ظاهر خود و قیافه بیرونی خود را مثل آن عناصر ریاکار متقلب فقیر و مسکین جلوه نمی‌دهم.

من با شاید زندگانی می‌کنم و با صعوبات حیات دست به گریبان می‌شوم که کسی به من بد نگوید و متعرض شئون سیاسی من نشود. و اگر دشمنان تقوا و پاکدامنی اصرار دارند که همه را مانند خود ننکنند چون من با یک عزم متینی وارد در صحنه سیاست شده و به این فحاشی هم‌رنگ آن‌ها نمی‌شوم مجبورم معامله بالمقابله کنم و به کلی پاداش کلوخ‌انداز را سنگ خواهم داد.

چیز مضحک این است که یک عده از اهالی ساوه راجع به آفت‌زدگی عریضه‌ای به مالیه نوشته‌اند که بر حسب وظیفه جریده‌نگاری خود آن را درج کرده بودیم. این هم موضوع حمل و تعرض شده بود. به نظر من بنده اگر بگویم خدا یکی است آن جریده‌نگار بی حیثیت آن را هم مورد تعرض قرار دهد.

درج مکتوب ساوه برای من فایده‌ای ندارد که من آن را بخوام جعل کنم. من اگر می‌خواستم مثل سایر شارلاتان‌ها با تلگراف و تلفون و مکتوب و کیل بشوم حالا سیلاب تلفون و تلگراف به طهران ریخته بود. من آرزو داشتم که یکی بیاید در اداره و عین مکتوب را به او نشان بدهم و او را بفروسم وزارت مالیه که عین مکتوبی که توسط بنده ارسال شده بود به او ارائه دهند.

من اهمیتی به وکالت نمی‌دهم. به همین دلیل تاکنون هیچ سعی و مجاهدتی برای گذراندن اعتبارنامه خود نکرده سهل است با رفقای که خواسته‌اند در این موضوع با من صحبت بکنند طفره رفته‌ام. من مقام یک جریده‌نگار را (در صورتی که یک قلمی مانند مدیر سیاست نداشته باشد) بسی مهم‌تر و منیع‌تر از مقام یک نماینده می‌دانم. برای من رد کردن و قبول کردن اعتبارنامه من چندان تفاوتی نمی‌کند زیرا غالباً می‌دانند در تحت چه عواملی رأی منفی نسبت به بنده صورت گرفته است و قلم من برای بیان حقایق هم نشکسته است.

این همان روزنامه‌ای است که حتی شنیدم یک وقتی نوشته بود: «روزنامه‌وقت که شفق سرخ مقاله جمهوری آن را ترجمه کرده بود اصلاً وجود ندارد.» وقتی که اصول سیاست و مباحث اجتماعی دچار این تخیلات کودکانه و محکوم این عوامل منفی باف بشود دیگر نباید چیزی ما را به حیرت بیندازد.

دو نفر از آقایان ساوجی غروب پنجشنبه مرا در خیابان دیده و اصرار می‌کردند که خودشان و سایر ساوجی‌های مقیم طهران از من دفاع کنند. من قریب نیم ساعت از آن‌ها خواهش کردم که از این گونه اقدامات صرف‌نظر کنند زیرا عواملی غیر از حقیقت و انصاف بر ضد اعتبارنامه من قیام کرده است.

در هر صورت به واسطه دراز شدن مقاله عجلتاً مطلب را در همین جا ختم کرده و امیدوارم مرا مجبور نکنند که بیش از این از جاده مستقیم خود منحرف شوم.^{۵۵}

برای ارزیابی صحت و سقم اتهامات وارده از سوی عباس اسکندری، بازگشت دشتی به ایران و سفر او از عتبات به تهران را، طبق نوشته فوق، مورد مذاقه قرار می‌دهیم:

۱- طبق نوشته دشتی، او در اواخر ذیحجه ۱۳۳۴ به همراه پدر و برادران راهی ایران شد و در شب عاشورای ۱۳۳۵ به بوشهر رسید. کوت‌العمار در ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۳۴/۲۹ آوریل ۱۹۱۶، یعنی شش ماه پیش از زمانی که دشتی به عنوان مبدء بازگشت خود به ایران ذکر کرده، به دست قوای عثمانی افتاد و سرلشکر چارلز تاونزند،^{۵۶} فرمانده لشکر ۶ هند، و نیروی ۱۳ هزار نفره او کشته یا تسلیم شدند. (در سقوط کوت ۱۷۵۰ نفر از نیروهای بریتانیا کشته، ۲۶۰۰ بریتانیایی

خبر، این اشتباه است. من از روزی که تاریخ جمهوریت زیبای روم و آتن را در ایام صباوت خواندم از اصول سلطنت متنفر شدم اما نسبت به بقاء سلطنت قاجاریه همیشه بدبین و متنفر بودم. حتی اوقاتی که مجاهدین بختیاری طهران را فتح کرده بودند، مستبدین نجف و کربلا می‌گفتند بختیاری‌ها می‌خواهند سلطنت کنند. خوب به خاطر دارم این را برای ضدیت با مشروطه می‌گفتند. ولی من تنها جواب می‌دادم که خیلی مسرور خواهیم شد اگر این وصله ناهم‌رنگ از دامن قومیت ما برداشته شود و حتی برای نجات از قاجاریه به بختیاری هم راضی شده بودم.

من و یک عده‌ای از صلحا و احرار معتقد به جمهوریت بودیم و سردار سپه بعد از این که تمایلات شدیدی از طبقه منور و آزادیخواه نسبت به این قضیه مشاهده کرد به این اصل متمایل شد. یعنی جمهوریت مقصد و مقصود او نبود بلکه مقصد و مقصود احرار و آزادیخواهان بود. در این صورت هیچ باعشی نداشت که ایشان در این راه پولی به مصرف بگذارند.

علاوه بر این، کسانی که سردار سپه را از نزدیک دیده و به روحیات او آشنا هستند می‌دانند که ایشان به همان درجه‌ای که در دادن پول آتروپلان و تلگراف بی سیم سخی و وسیع‌الصدر هستند در پول دادن به سیاست باف‌ها و جریده‌نگاران مسک‌اند و بدیهی است نسبت به کسی که از روی عقیده با او قدم می‌زند و نسبت به سیاست‌های او در روی فکر و ایمان با او همراهی می‌کند جهتی ندارد پول بدهد. وانگهی این ما بودیم که در مسئله جمهوریت از سردار سپه استمداد می‌کردیم نه او.

سردار سپه اگر پول بده بود جریده سیاست بر ضد او منفی بافی نمی‌کرد.

سردار سپه اگر پول خرج می‌کرد نفس از کسی بیرون نمی‌آمد.

سردار سپه تصور می‌کند چون خودش برای وطن و برای جامعه کار می‌کند و خیانتی نکرده و بر نفع جامعه قدم برمی‌دارد، سایر عناصر داخلی موظف‌اند که به او کمک کنند.

از همین جهت علاوه بر این که به کسی پول نمی‌دهد نسبت به آن کسانی هم که بدون طمع و از روی عقیده با سیاست او همراهی می‌کنند چندان قدردانی نمی‌کند زیرا تصور می‌کند آن‌ها اخلاقاً موظف‌اند که به او کمک کنند و وظیفه خود را انجام داده‌اند.

انسان‌ها در زندگانی دو قسم شهوت دارند. یک دسته‌ای به مادیات بیش‌تر نگاه می‌کنند یعنی میل دارند خوراک خوب داشته باشند، مرکوب خوب، منزل خوب، لباس خوب، و بالاخره زندگانی مادی آن‌ها تأمین شود و لو این که مردم به آن‌ها بد بگویند و در جامعه منفور باشند. البته اگر محبوب هم باشند بهتر است. دسته دوم برعکس اهمیتی به لباس و خوراک و منزل نمی‌دهند ولی حب‌اشتهار، مالیخولیای محبوبیت و وجاهت عامه دارند. البته این دسته میل دارند که زندگانی آن‌ها به وجه احسنی باشد ولی اول آبرو و دوم تعیش و استراحت را می‌خواهند. چون هر دو این‌ها غالباً با یکدیگر جمع نمی‌شوند، هر یک از دو دسته مجبورند یک قسمت را فدای قسمت دیگر کنند.

بدبختانه من در آن تیپ دوم افتادم. لذا عقاید خود را نفروختم. حاضر نشدم دست به دامن اجنبی بزنم. در مقابل هیچ رئیس‌الوزاری گردن اطاعت و تملق خم نکردم. اگر نسبت به سردار سپه خوش بین هستم برای این است که در پیشانی او پرتو امید نجات اجتماعی را مشاهده کرده‌ام و از همین نقطه‌نظر است که تا به حال نتوانسته‌ام برای منزل شخصی خود فرش تهیه کنم و هنوز قالی‌های ممتازالسلطان و سالار فاتح اوراق منزل مرا فرش کرده‌اند. از همین لحاظ است که به کاغذفروش مطبعه بوسلور، مطبعه باقرزاده، مورع و مصحح روزنامه و فراش‌های اداره و صاحب‌خانه و اداره خود مقروضم.

من عارم می‌شود به طور وضوح و تفصیل شرح زندگانی خود را بدهم تا این

توجه به اهمیت و ماندگاری این کتاب، دشتی می‌توانست مطالب فوق را تکذیب کند.

روزنامه فارس در سال ۱۳۳۱ ق. به صاحب امتیازی میرزا محمد فرصت شیرازی (متوفی ۱۳۳۹ ق.) منتشر شد و پس از ۱۶ شماره میرزا فضل‌الله بنان شیرازی اداره آن را به دست گرفت.^{۵۸} رکن زاده آدمیت در جلد دیگر کتاب خود روزنامه فارس را «ارگان رسمی دولت بریتانیا» و مدیرش، بنان شیرازی، را «عضو قونسول خانه انگلیس در شیراز» می‌خواند.^{۵۹}

۴- دشتی مبهم سخن می‌گوید و روشن نمی‌کند که چرا و به چه دلیل باید انگلیسی‌ها او را، که به نوشته خودش «هنوز سیاسی نشده بود»، با «دسیسه و اتریک» از شیراز بیرون کنند؟

هم افشاگری‌های عباس اسکندری در سیاست و هم پاسخ دشتی در شفق سرخ، که اتهامات اخلاقی به اسکندری نسبت می‌داد، اعتبار جراید را به شدت خدشه دار نمود. عین السلطنه نوشت:

از بس که این‌ها نسبت‌های زشت و بد به هم داده‌اند، دیگر ارباب جراید به اندازه یک پینه‌دوز واقعی ندارند. نکته اینجاست که خودشان هم در جراید خودشان اعتراف به این مطالب می‌کنند که ما دیگر به قدری مقام‌جریده‌نگاری را پست و ناچیز نموده‌ایم که نمی‌توانیم نزد مردم سر بلند کنیم... محکمه برای آن‌ها در عدلیه باز است لیکن احدی از دست آن‌ها متظلم نمی‌شود زیرا به قدر قیمت آن تملی که به عرض حال ملصق کنند قدر و قیمت ندارند... این‌ها راست یا دروغ نسبت‌های به هم را می‌نویسند، چاپ می‌کنند و چندین هزار نسخه در پایتخت و ولایات و ممالک خارجه روانه می‌کنند که همه کس بداند و مسبوق شود که صبا مفعول بوده و عباس اسکندری صباوت داشته و لنگه صبا بوده. با این حال سیاستمداران مملکت ما این‌ها شده‌اند و به کاکل این‌ها مملکت ما دوران می‌کند و البته مملکتی که به دست این قبیل اشخاص اداره شود بهتر از آن چه هست نخواهد بود.^{۶۰}

در ۱۲ خرداد ۱۳۰۳ اعتبارنامه دشتی در مجلس با مخالفت مدرس و سایر اعضای فراکسیون اقلیت مواجه گردید و، برخلاف اعتبارنامه دیگران، برای رسیدگی به آن رأی‌گیری مخفی به عمل آمد و با ۶۶ رأی در مقابل ۳۵ رأی رد شد. به جز دشتی اعتبارنامه هیچ یک از هواداران سردار سپه چنین سرنوشتی نیافت. نتایج رأی‌گیری مخفی نشان داد که نه تنها مخالفان رضا خان بلکه گروهی کثیر از هواداران و وابستگان دولت رضا خان نیز، که اکثریت مجلس پنجم را تشکیل می‌دادند، با دشتی مخالف بودند. این پدیده‌ای است که دشتی آن را «تبانی مرتجعین، مخالفین جمهوری، مخالفین دولت و حتی یک عده از موافقین دولت و مخالفین شخصی» علیه خود خواند. دشتی بهای تندروی‌های خود را پرداخت و به مجلس پنجم راه نیافت.

دشتی در شماره بعد شفق سرخ مقاله اصلی صفحه اول را اختصاص داد به مطلبی با عنوان «اگر برای مملکت مفید باشند رد کردن اعتبارنامه من اهمیتی ندارد.» او در این مقاله مجلس پنجم را «مدفن آزادی و مقبره جمهوریت ایران و جولانگاه جغدهای درباری» خواند:

مجلس اعتبارنامه مرا رد کرد... رفقای ساده لوح تعجب می‌کنند از این که اعتبارنامه عاقدین قرارداد، نوکرهای سردار اقدس،^{۶۱} عمال اجانب، اشخاص بدسابقه و کثیف، عناصر مرتجع و مخالف آزادی، و کلای بی اعتبارنامه تصویب می‌شود ولی با دوسیه انتخابات ساوه و با وکالت من مجلس مخالفت می‌کند. اما تعجبی ندارد. اگر قضیه برعکس بود تعجب داشت.

این مجلس بعد از دوم حمل مدفن آزادی و مقبره جمهوریت ایران و جولانگاه جغدهای درباری است. بالطبع با عوامل جمهوریت و مخالفین دربار

و ۹۳۰۰ هندی تسلیم شدند. ژنرال تاونزند نیز تسلیم شد.) مورخین انگلیسی سقوط کوت العماره را بزرگ‌ترین شکست ارتش بریتانیا در جنگ جهانی اول و حادثه فوق را «تراژدی کوت» می‌نامند.^{۵۷} بنابراین، اگر دشتی در شب عاشورای ۱۳۳۵ وارد بوشهر شده، نمی‌توانست به کمک انگلیسی‌ها وارد ایران شده باشد.

۲- به نوشته دشتی، در زمان شروع جنجال ضد قرارداد او در اصفهان بود. در این زمان یکی دو ماهی از اقامت او در اصفهان می‌گذشت و اقامت او در اصفهان جمعاً حدود پنج ماه به درازا کشید. پیش از این پنج ماه در شیراز بود و سه ماه در برازجان.

متن قرارداد ۱۹۱۹ در ۱۳ ذیقعد ۱۳۳۷ در جراید تهران منتشر شد و از این پس بود که موج مخالفت‌ها علیه قرارداد آغاز گردید. بنابراین، دشتی در رمضان ۱۳۳۷ وارد اصفهان شد و در محرم ۱۳۳۸ به همراه حاجی آقا شیرازی به تهران رفت.

پس، دشتی در اواخر ذیحجه ۱۳۳۶ یا محرم ۱۳۳۷ وارد برازجان شده و پس از سه ماه اقامت در این شهر در ربیع الثانی ۱۳۳۷ به شیراز رفته و حدود پنج ماه (تا شعبان ۱۳۳۷) در این شهر بوده است.

بررسی فوق روشن می‌کند که دشتی، پس از بازگشت از عتبات در شب عاشورای ۱۳۳۵، دو سال تمام (از عاشورای ۱۳۳۵ تا پایان سال ۱۳۳۶) در بوشهر و دشتستان و بندرعباس بوده است. این مدت بسیار طولانی است و با نوشته دشتی همخوان نیست که اقامت خود در بوشهر و دشتستان و بندرعباس را کوتاه مدت، اقامت در برازجان را سه ماه، اقامت در شیراز را پنج ماه، و اقامت در اصفهان را نیز پنج ماه دانسته است.

اگر بپذیریم که دشتی در اوان مبارزه علیه قرارداد ۱۹۱۹ (از نیمه ذیقعد ۱۳۳۷ به بعد) در اصفهان بود و در روزنامه میهن علیه قرارداد مقاله نوشت، و در این زمان یکی دو ماه از اقامتش در اصفهان می‌گذشت، باید نتیجه بگیریم که وی در اواخر ۱۳۳۶ یا اوائل ۱۳۳۷ وارد برازجان شد و پیش از این چند ماه در بوشهر و دشتستان بود و سفر کوتاهی به بندرعباس نیز کرد. بنابراین، دشتی در نیمه اول سال ۱۳۳۶ وارد بوشهر شد نه، چنان که خود نوشته است، در اوّلین روزهای سال ۱۳۳۵. کوت العماره در فوریه ۱۹۱۷/ربیع الثانی ۱۳۳۵ مجدداً به دست قوای انگلیسی افتاد و ارتش انگلیس عازم فتح بغداد شد و در مارس ۱۹۱۷ این شهر را تصرف کرد. بنابراین، در اوائل سال ۱۳۳۶ ق. سفر از عتبات به بوشهر می‌توانست با حمایت انگلیسی‌ها باشد.

۳- دشتی در شرح دوره اقامتش در شیراز، رابطه خود با میرزا فضل‌الله بنان شیرازی و شروع فعالیت مطبوعاتی‌اش در روزنامه فارس را مسکوت گذارده است. می‌نویسد پنج ماه در شیراز بود، در خانه میرزا محمدحسن دستغیب و باغ میرزا احمد خان (قزوینی) شیرازی سکونت داشت و سپس «در نتیجه دسیسه و اتریک» انگلیسی‌ها از شیراز خارج شد. در پایان فقط می‌افزاید: «بنده هیچ وقت در منزل بنان نبوده‌ام.»

رکن زاده آدمیت علت خروج دشتی از شیراز را نگارش مقاله‌ای در روزنامه فارس ذکر کرده است که سبب تحریک و شورش مردم و خروج اجباری و پنهانی دشتی از شهر، به کمک عبدالحسین میرزا فرمانفرما، شد. این حادثه مربوط به دوران حکومت دوم فرمانفرما در فارس است. با توجه به این که رکن زاده آدمیت هم فرد مطلعی بود و هم با دشتی رابطه داشت، در حدی که در سال ۱۳۱۳/ایام محبس را- قطعاً با اجازه مؤلف- چاپ کرد، نمی‌توان او را به اشتباه یا دروغ‌گویی متهم کرد. کتاب پنج جلدی رکن زاده آدمیت در سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۴۰ ش. در تهران منتشر شد یعنی سال‌هایی که دشتی در اوج شهرت و قدرت بود. با

جنایت آلود قاجار مخالف است.

این مجلس با آغوش باز نصرت الدوله عاقد قرارداد و فروشنده ایران را به صد و پنجاه هزار لیبره، پذیرفت.

این مجلس نهضت عمومی ولایات، قطعنامه‌های احزاب، قیام عمومی احرار و طبقه منور و اصلاح طلب را زیر پای گذاشته، به هو و جنجال مصنوعی دربار پیشنهاد فرمانروا را فراموش کرد.

این مجلس مثل چاه ویل لایحه نفت شمال را بلعیده و اثری از آن ظاهر نیست.

البته باید اعتبارنامه مرا رد کنند. این یک چیز تازه‌ای نیست. من اگر قبول می‌شد تعجب می‌کردم. از نقطه نظر من چندان تفاوتی ندارد. اگر شما در گالری بهارستان قدم می‌زدید و آن پیشانی‌های تاریکی [را] که خطوط طمع و غرض بر آن نقش شده است مشاهده می‌کردید، با من اعتراف می‌کردید که رفتن به این مجلس چندان مطبوع و ذیقیمت نیست و از همین لحاظ بود که نه به مجلس می‌رفتم و نه هم خیال داشتم بروم و نه اقدامی برای تصویب اعتبارنامه خود نمودم زیرا تمام مرتجعین، مخالفین جمهوری، مخالفین دولت، و حتی یک عده از موافقین دولت (!) و به علاوه مخالفین شخصی من با هم تبانی کرده بودند.^{۶۲}

دشتی و دیکتاتوری رضا شاه

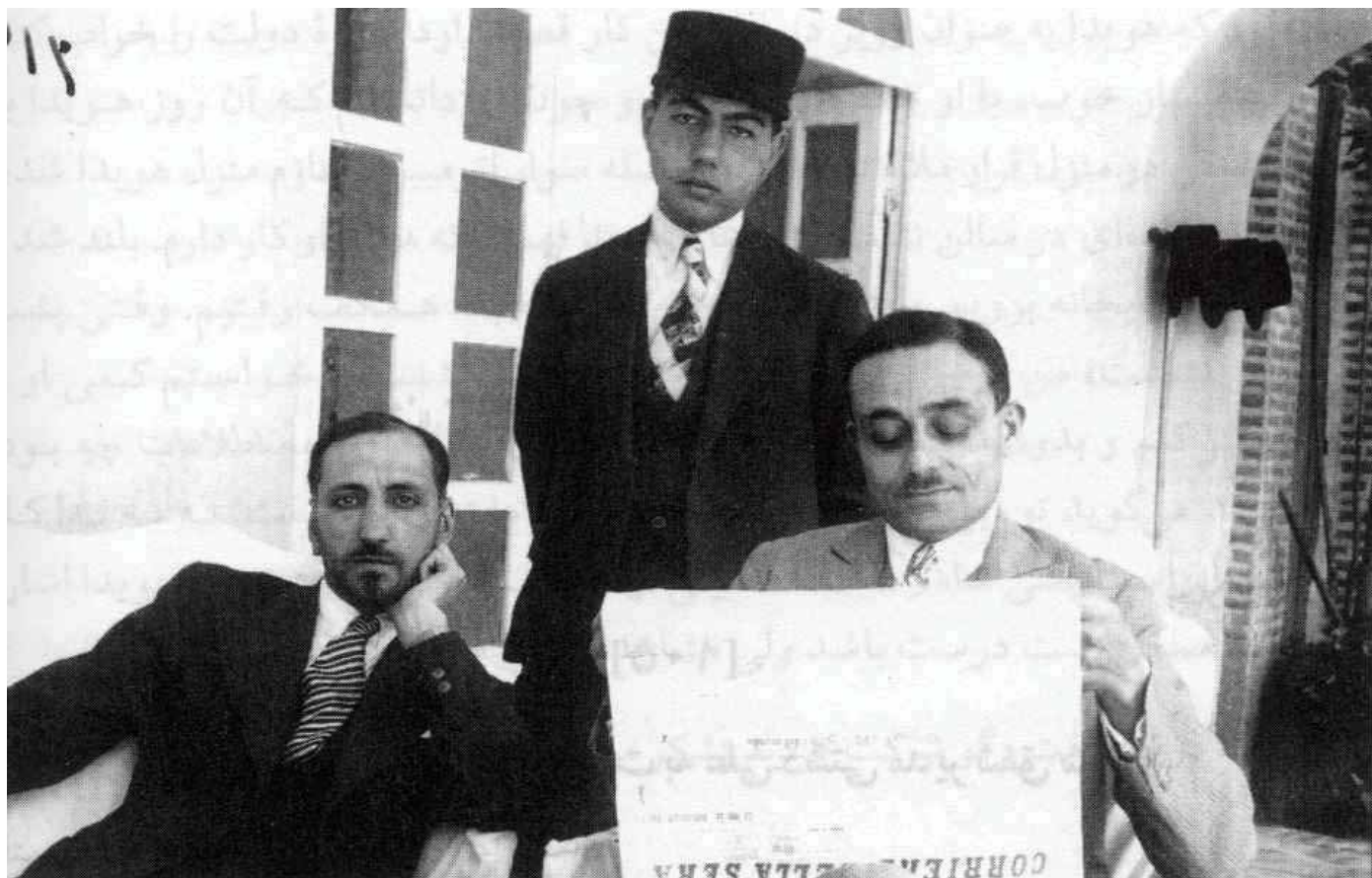
پس از تمهیداتی مفصل، که یکی از مهم‌ترین آن‌ها بازی لشکرکشی به خوزستان علیه شیخ خزعل، حاکم محمره و رئیس ایل بنی کعب، و سپس سفر به عتبات (آبان- آذر ۱۳۰۳) بود، از زمستان ۱۳۰۳ بار دیگر قدرت سردار سپه اوج گرفت. در ۲۶ بهمن ۱۳۰۳ مجلس مقام فرماندهی کل قوا را از پادشاه سلب و به سردار سپه تفویض کرد؛ و

سرانجام، در ۹ آبان ۱۳۰۴، در فضایی سرشار از وحشت و در زیر نگاه رعب‌انگیز نظامیانی که از هر سو آن را در محاصره گرفته بودند، ماده واحده خلع و انقراض سلطنت قاجاریه را تصویب کرد.^{۶۳} اندکی بعد، «به سرعت برق و باد»،^{۶۴} کسانی را به عنوان نماینده مجلس مؤسسان از سراسر کشور در تهران گرد آوردند و در ساعت ۴ بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۱ آذر ۱۳۰۴ ش. ۲۶/ جمادی الاول ۱۳۴۴ ق. با تغییر اصل ۳۶ متمم قانون اساسی سلطنت رضا شاه پهلوی و اعقاب ذکور او را به تصویب رسانیدند.

با استقرار سلطنت پهلوی، دشتی نیز پاداش خود را گرفت. او در مجلس ششم، اولین مجلس رضا شاهی، به عنوان نماینده بوشهر حضور یافت؛ در دوره‌های هفتم و هشتم نماینده ساوه بود و در دوره نهم نماینده بوشهر. در همان سال‌ها، دشتی عبا و عمامه را کنار گذاشت و مکتا شد. او در سال ۱۳۰۹ مدیریت شفق سرخ را به همکار قدیمی خود در ستاره ایران، مایل تویسرکانی،^{۶۵} واگذار و عملاً، برای همیشه، از جرگه روزنامه‌نگاران حرفه‌ای نیز خارج شد.

اینک طلبه پیشین دشتستانی، مدیر آشوبگر شفق سرخ و «مقرب درگاه و ملتزم رکاب سردار سپه»^{۶۶} در اوج موفقیت بود. ولی نهال سیاه حکومت سربازخانه‌ای،^{۶۷} که دشتی از غارسان آن بود، به سرعت به پیچکی تنومند بدل شد که دشتی و غیر دشتی نمی‌شناخت.

در فروردین ۱۳۱۴، به عللی که هنوز مبهم است و تنها کشف پرونده دشتی و دوستانش می‌تواند آن را روشن کند،^{۶۸} اعضای محفل دوستانه‌ای که در برکشیدن رضا خان نقشی بزرگ ایفا کردند، مغضوب دیکتاتور شدند. غلامحسین مصاحب در رساله دسیسه‌های علی دشتی مغضوب شدن گروه فوق را مصداق این حدیث نبوی می‌داند: «من اعان ظالماً فقد سلطه الله علیه» (کسی که به ظالمی کمک کند خدا آن ظالم را بر او مسلط می‌سازد).^{۶۹}



را مطیع و منقاد نموده است.»

سرانجام، در اوائل فروردین ۱۳۱۷، دشتی بخشوده شد و به عنوان رئیس "دایره راهنمای نامه نگاری"، یا "دایره نگارشات"، در اداره سیاسی شهربانی به کار پرداخت. عبدالرحمن فرامرزى معاون و ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم شمیم همکاران او بودند. این دایره مسئول سانسور مطبوعات بود. هیچ روزنامه‌ای حق نداشت مطالب خود را بدون اجازه این دایره منتشر کند و مدیران مطبوعات موظف بودند تمامی نوشته‌های خود را به دایره فوق برند و مجوز نشر دریافت کنند. داستان‌های عشقی و تاریخی و حتی آگهی‌های تبلیغاتی نیز از تیغ سانسور در امان نبود. بعدها، دشتی مدعی شد که برای حفظ جان خود این مسئولیت را پذیرفته بود. می‌گویند برخورد دشتی و فرامرزى به روزنامه‌نگاران دوستانه بود، ولی پاینده سخت می‌گرفت. فرامرزى بعدها سردبیر کیهان و یکی از نامدارترین روزنامه‌نگاران ایران شد و پاینده آثار ارزنده‌ای را از عربی به فارسی ترجمه کرد؛ ترجمه قرآن کریم، نهج الفصاحه و دوره ۱۶ جلدی تاریخ طبری از اوست.

در آبان ۱۳۱۸ دشتی بار دیگر به مجلس راه یافت. او از حوزه انتخابیه دماوند نماینده مجلس دوازدهم شد و در مجلس سیزدهم نیز نماینده دماوند بود.

دشتی، سقوط رضا شاه و حزب عدالت

اندکی پس از ورود قوای متفقین به ایران، در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه مجبور به کناره‌گیری از سلطنت و خروج از کشور شد و در ساعت ۱۱ صبح این روز فروغی، نخست‌وزیر، استعفای رضا شاه را به اطلاع مجلس رسانید.^{۲۴} نمایندگان مجلس دوازدهم همگی برگزیدگان نظام انتخاباتی فرمایشی دوران دیکتاتوری بودند. به‌رغم این، شادی ناشی از سقوط دیکتاتور حتی در این مجلس نیز چشمگیر بود. اولین نماینده‌ای که پس از فروغی سخن گفت علی دشتی بود که خواستار رسیدگی به وضع جواهرات سلطنتی و جلوگیری از سرقت آن به وسیله رضا شاه شد. او گفت:

البته مطالب خیلی زیاد است و مطلب گفتنی مخصوصاً خیلی زیاد است. اما به متابعت از نظر آقای نخست‌وزیر ما از همه مطالب گفتنی صرف‌نظر می‌کنیم. فقط یک موضوع است اینجا که بسیاری از رفقای مجلسی من با من صحبت کردند و این حکایت از این می‌کند که یک نگرانی فوق‌العاده بین مردم هست... در مدت تقریباً متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیاردار بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند... خلاصه و کلامی دارند که بفهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است... و این را باید بدانیم که چه اقدامی می‌کنند مخصوصاً در قسمت جواهرات سلطنتی که اخیراً مطرح بود. در این موضوع باید رسیدگی کامل شود و این که صد نفر یا دویست نفر بروند آنجا و جواهرات را ببینند فایده ندارد. بلکه باید یک هیئت طرف اعتماد مجلس معین شود که آن‌ها تطبیق کنند با ثبت‌های آن...^{۲۵}

دشتی شاید نمی‌دانست، و بسیاری از ایرانیان نمی‌دانستند و نمی‌دانند، که محمدعلی فروغی در دوره رضا شاه خود از غارتگران بزرگ ایران بود. او در همدستی با پروفسور آرتور پوپ آمریکایی قطعات مهمی از آثار باستانی و عتیقه‌جات ایران را به ایالات متحده آمریکا منتقل می‌کرد و پسر بزرگش، مهندس محسن فروغی، نماینده رسمی پوپ در ایران بود.^{۲۶} طبعاً کسانی مانند فروغی نمی‌توانستند بازرسانی امین باشد.

دشتی، که هم رنجشی عمیق از دیکتاتور به دل داشت و هم می‌خواست پیشینه خود را ترمیم کند، در روزهای پایانی مجلس دوازدهم فعال‌ترین ناطق در افشای غارت‌گری‌های رضا شاه به شمار می‌رفت. او در

در ۲۰ فروردین شفق سرخ توقیف شد و در ۲۳ فروردین، یک روز پس از اتمام دوره نهم مجلس شورای ملی، علی دشتی، فرج‌الله (دبیراعظم) بهرامی، زین‌العابدین رهنما و برادرش محمدرضا تجدد دستگیر شدند. روزنامه ایران و دفتر و چاپخانه آن نیز از رهنما گرفته شد و به مجید موقر واگذار گردید. این چهار تن تا ۱۹ خرداد در زندان قصر به سر بردند. در همین زمان عدل‌الملک دادگر نیز مورد غضب قرار گرفت ولی با وساطت فروغی به اروپا رفت. سرانجام، با پادرمیانی مخبرالسلطنه هدایت، رهنما و تجدد به عراق تبعید شدند و بهرامی به ملایر.^{۲۷} دشتی به دلیل بیماری به بیمارستان نجمیه انتقال یافت و پس از ۵ ماه در منزلش تحت نظر قرار گرفت.^{۲۸} از این دوران مغضوبیت دشتی یادداشت‌هایی بر جای ماند که در سال ۱۳۲۷ مشفق همدانی با عنوان "تحت نظر" ضمیمه ایام محبس کرد. دشتی در این یادداشت‌ها سخت رنجیده جلوه می‌کند. او در ۱۹ خرداد ۱۳۱۴ نوشت:

خوشا آن روزها! آن روزهایی که توقع مرحمتی از کسی نداشتم، آن روزهایی که مثل یک محکوم به اعدام منتظر نوید لطف و عفو پادشاهی نبودم. آن روزها پادشاهی در کار نبود. سردار سپه، یک نظامی وطن‌پرست، یک مرد فعال و پر از آتش و سرشار از غیرت و تعصب در کار بود. او را گاریبالدی ایران می‌پنداشتم و خیال می‌کردم به اردشیر بابکان دست یافته‌ام. وطنی که مشرف به انهدام و انقراض بود، وطنی که ضعف و هرج و مرج آن را از هم پاشیده و فقر و بیکاری آن را ناتوان و تاریک کرده است، در سایه تدبیر و فداکاری و قوت اراده یکی از فرزندانش می‌خواهد از خواب گران برخیزد. می‌خواهد تکان بخورد. سطح خاک مقدس آن از تحکم و مداخله اجنبی پاک شود، سرزمین پدران از تجزیه و اسارت بیگانگان رهایی یابد. کاپیتولاسیون و امتیاز بانک شاهنشاهی لغو شود. ایرانی سلحشور به عرصه وجود آمده، دوباره به صحنه تراحم و حیات روی می‌آورد. زنان به حقوق خود و به مقام اجتماعی خود برسند. معارف عمومی و اجباری گردد. خط اصلاح شود - همه این‌ها و خیلی چیزهای دیگر در پناه این سرباز وطن‌پرست تأمین خواهد شد. آن روزها تمام انرژی جوانی و قطره قطره خون خود را صرف تقویت او، صرف تأیید فکر و سیاست او می‌کردم و خوشحال بودم که به تجدید حیات و عظمت ایران خدمت می‌نمایم و از او انتظاری نداشتم. اینک، به پاداش این جهش کریمانه یک روح پر از ایمان و بی‌دریغ، حتی مثل یک حمال هم نمی‌توانم آزادانه نفس بکشم.^{۲۹}

دشتی بعدها، در مجلس سیزدهم، علت دستگیری خود را «کمتر تملق گفتن» و تعریف نکردن از رضا شاه در اجلاس کنفرانس بین‌المجالس در استانبول ذکر کرد.

مجلس دوره نهم روز ۲۲ فروردین تمام شد. روز ۲۳ مرا گرفتند و بردند توی حبس. من یک نفر وکیل مردم نه خیانت کرده بودم، نه جرم کرده بودم. چه تقصیری کرده بودم؟ برای این بود که کمتر تملق گفته بودم. برای این بود که متوقع بودند در موقعی که من به کنفرانس Inter Parlementaire اینترپارلمانتر [بین‌المجالس] رفته بودم به اسلامبول و در آنجا همه ملل از خطر جنگ و اوضاع دنیا وحشت داشتند، چرا من آنجا تعریف رضا شاه را نکردم. ملاحظه می‌فرمایید. آن وقت من باید بروم محبس...^{۳۰}

دشتی بسیار کوشید تا لطف دیکتاتور را دگرپاره جلب کند و به مغضوبیت خود پایان دهد. از جمله او به مناسبت اولین سالگرد کشف حجاب (۱۷ دی ۱۳۱۴) مقاله مفصلی نوشت که از ۱۶ دی ۱۳۱۵ در چهار شماره پیاپی روزنامه اطلاعات، با عنوان "۱۷ دی" و با امضای "ع.د"، منتشر شد. دشتی در این مقاله سراسر تملق‌آمیز برخی ادله "شرعی" در توجیه کشف حجاب ارائه می‌دهد و در پایان رضا شاه را «نابغه بزرگی» می‌خواند که «اراده مقدسش قطار راه‌آهن را از فرازونشیب‌های صعب‌العبور البرز عبور داده و صخره‌های صماء [سخت، محکم]

کشور توجه کنید...^{۷۹}

در جلسه ۱۹ بهمن ۱۳۲۰ دشتی بار دیگر به فروغی حمله کرد و او را به «فورمالیته» و ظاهر سازی متهم نمود:

ما در تاریخ زندگانی مان از این قبیل زیاد دچار بدبختی شده ایم که سلاطین مستبد آمده اند به جای این که قوه و قدرتی را که از ملت گرفته اند به صلاح و امنیت مملکت و ملت به کار ببرند و صرف اجرای عدالت و امنیت و راحتی مردم بکنند، صرف ستمگری و تعدی به حقوق مردم کرده اند. البته با پیشرفت تمدن دنیا و این که قرن بیستم شده است و افکار در سیاست و اخلاق و اجتماع بلند شده است، دیگر این فرمالیته ها معنی ندارد و ملت ایران نیز از نعمت واقعی آزادی آرامش برخوردار شود و یک خورده ملت بدبخت مزه عدالت را بچشد. بنابراین، باید به غاصب و ظالم بگویند تو غاصب و ظالم هستی و این ملک را از تو می گیرند و به دیگری می دهند.^{۸۰}

او در این سال ها از «آزادی» و «حقوق مردم» سخن می گفت چنان که گویی خود کمترین سهمی در استقرار دیکتاتوری نداشت. مثلاً، در ۲۱ آبان ۱۳۲۱ گفت:

یکی از ادارات مهم شهربانی ما است. من از شما می پرسم که اگر شهربانی شما در زیر دست فرنگی اداره می شد آیا به این روز می افتاد؟ ((نمایندگان: [صحیح است.]) و آیا یک وسیله ای می شد برای رضا شاه که املاک مردم، اموال مردم، جان مردم، و ناموس مردم را این طور تاراج کند؟ ((نمایندگان: [صحیح است.]) همین طور رایگان و بدون مانع در زندان را به روی مردم باز کنند و مردم را بریزند آن تو؟ علت آن کارها چه بود؟ حربه قوی رضا شاه در استیلا بر نفوس مردم چه بود؟ نظمیه بود. ((نمایندگان: [صحیح است.]) نظمیه در محبس را به روی همه باز می کرد و مردم هم می ترسیدند و اطاعت می کردند. ((نمایندگان: [صحیح است.])^{۸۱}

این گونه سخنان صریح، به ویژه که سخنوری مطلع و خوش بیان چون دشتی ادا می کرد، در فضای سیاسی آن روز پُر واک گسترده می یافت و برای دشتی شهرت و محبوبیت به ارمغان می آورد. بدینسان، دشتی به یکی از متنفذترین نمایندگان مجلس بدل شد.

دشتی در آذر ۱۳۲۰ - به همراه جمال امامی خوئی، عبدالرحمن فرامرزی، ابراهیم خواجه نوری، ابوالحسن حائری زاده، دبیراعظم بهرامی، دکتر امین الملک مرزبان، دکتر احمد هومن، امیراحمد مهبد و عده ای دیگر - حزب عدالت را تشکیل داد. علی دشتی و جمال امامی^{۸۲} به عنوان رهبران اصلی این حزب شناخته می شدند؛^{۸۳} ولی در واقع همه کاره حزب دشتی بود. از اینرو می گفتند:

عینش علی است و دال دشتی باقی همه آلت است مشت^{۸۴}

حزب عدالت را باید اولین واکنش جدی رجال ایرانی هوادار بلوک غرب در قبال تأسیس حزب توده ایران (مهر ۱۳۲۰) ارزیابی کرد. در برنامه حزب عدالت، به رغم تأکید بر اصلاحات سیاسی و اجتماعی، استخدام مستشاران نظامی آمریکایی و مقابله با خطر حزب توده و کمونیسم از جایگاه اصلی برخوردار بود. روزنامه های این حزب - مهر ایران، ندای عدالت، بهرام و قیام ایران - مبلغ این گونه دیدگاه ها بودند و اعضای حزب، به ویژه در سال های ۱۳۲۴-۱۳۲۵، در صحنه های درگیری خیابانی با توده ای ها حضور فعال داشتند. شعب حزب عدالت در بسیاری از نقاط ایران گسترده بود و توسط متنفذین محلی اداره می شد. شاخه های حزب در مناطق جنوبی ایران را دوستان و وابستگان علی دشتی هدایت می کردند. برای مثال، شعبه حزب در اوز

جلسه اول مهرماه ۱۳۲۰ خواستار بررسی وضع مالی رضا شاه، قبل از خروج او از کشور، شد و فروغی را به دلیل عدم تفتیش اثاثیه رضا شاه و بی توجهی به احقاق حقوق مردمی که دیکتاتور املاک شان را به غارت برده مورد انتقاد شدید قرار داد:

از قراری که دیروز شنیدم، گویا اعلیحضرت شاه مستعفی می رود و گذرنامه ایشان هم امضا شده است. روز اولی که استعفانامه ایشان را آقای فروغی به مجلس آوردند هم در جلسه خصوصی و هم در جلسه علنی به ایشان تذکر دادم و عصر آن روز هم که یک عده از آقایان نمایندگان خدمت آقای رئیس مجلس شرفیاب شدند ایشان را مأمور کردند که با ایشان صحبت کنند و این تذکر را به دولت بدهند که قبل از این که محاسبات بیست ساله ایشان تسویه شود، قبل از این که موضوع جواهرات تصفیه شود، ایشان نباید بروند. (عده ای از نمایندگان: صحیح است...) اگر ده روز بعد معلوم شد یک مبلغی از این جواهرات سلطنتی نیست آیا دولت مسئولیت این کار را به عهده خواهد گرفت و آیا دولت و آقای فروغی و سایر آقایان وزرا و آقای وزیر دارایی شان متعهد می شوند جواب این جواهرات سلطنتی را بدهند یا خیر؟^{۷۷}

او در جلسات بعد مصرانه خواستار رسیدگی به وضع املاک پهنآوری که رضا شاه، به ویژه در شمال ایران، غصب کرده بود و استرداد آن به مالکان اصلی شد؛ اقدامی که دولت فروغی تمایلی به انجام آن نداشت. دشتی در اول آبان ۱۳۲۰ گفت:

یکی از آقایان می گفت شاه مستعفی روزی صد میلیون برای این مملکت خرج داشت... و اصلاً رفتن آن شاه یک گشایش در کار شد. بنده نمی دانم که این حرف تا چه درجه صحیح است. یک شخص دیگری می گفت عایدات املاک و کارخانجات شاه مستعفی به هشتصد و پنجاه هزار تومان در روز می رسید. البته به نظر من این اغراق است و من احتمال می دهم که ۸۵۰ هزار ریال باشد که در سال سی میلیون باشد، سی و دو میلیون و اینطورها باشد. می گفتند دولت می خواهد از این بابت کسر بودجه اش را درست کند و ظاهر قضیه هم درست به نظر می رسد چون دولت تا به حال اقدامی نکرده است. الان تمام بیچاره هایی که در طهران هستند و املاک خودشان را مطالبه می کنند و عده ای [هم می خواستند در مجلس متحصن شوند. تقریباً در بیست روز پیش از این آقای وزیر دادگستری آمدند اینجا گفتند ما املاک را می خواهیم بدهیم ولی بایستی با مطالعه داد که حق بمن له الحق برسد. الان بیست روز گذشته و هنوز مقدمات کار را شروع و فراهم نکرده اند. از این جهت مردم ظنین هستند نسبت به این قضیه... بنده از آقای رئیس الوزرا تمنی دارم که در اینجا صریحاً بگویند که ملک مردم را حتماً پس می دهند که یک قدری عدم اعتماد مردم تخفیف پیدا کند.^{۷۸}

در مجلس سیزدهم نیز دشتی رادیکال ترین دیدگاه ها را در زمینه تعیین تکلیف املاک رضا شاه ابراز می کرد و دولت فروغی را به سستی در این زمینه متهم می کرد:

[باید] در ماده اول این قانون [قانون واگذاری املاک رضا شاه] قید و تصریح شود که تمام معاملات اعلیحضرت رضا شاه پهلوی لغو و باطل است. املاک می که به ضرب شکنجه و به ضرب کتک و چوب و به قیمت خون از مردم گرفته اند، مردم را آزار کرده اند، بدبخت کرده اند، شلاق زده اند، توسری زده اند، و حبس کرده اند، و غالب این ها در تبعید و مهاجرت مرده اند، در مقابل این عمل مجلس مردم مدانه نمی گوید این اوراق تمامی اش باید لغو شود. شاید از راه نزاکت است. اما بنده نمی دانم که این چه نزاکت است که می کنید و صریحاً نمی گوئید که پادشاه سابق این املاک را به تعدی و غصب گرفته است... تمام نمایندگان که در این دو سه جلسه صحبت کرده اند عقیده شان این است که اساس سابق باید به هم بخورد. بنده با تمام ارادتی که به آقای فروغی دارم و ایشان را شخصاً دوست دارم، با این عمل ایشان موافق نیستم که از اول تا حالا که آمده اند همه اش خواسته اند با کلاه شرعی کارها را درست کنند. آخر باید یک قدری هم به افکار عمومی توجه کرد. به تمایلات عمومی و مصالح

که همواره مدافع قدرت و اختیارات نظام پارلمانی بوده است، آسان نموده به ادعای او مبنی بر این که وی بیش از کسانی که در خدمت نظام پیشین بوده اند صلاحیت رهبری حکومت مشروطه را دارد مشروعیت می بخشید. قوام، با داشتن اطرافیان و پیروانی فعال و نیز آسیب پذیری کمتر در قبال تهمت ها و ناسزاگویی ها، در موقعیتی قرار داشت که می توانست پشتیبانی شمار کافی از نمایندگان مجلس را برای نامزدی مقام نخست وزیری به دست آورد...

قوام در جلب حمایت دیپلمات های شوروی، بریتانیا و آمریکا مهارت در خور توجهی نشان داده بود چون بدون متابعت و همراهی بی جا و بی حد توانسته بود همه را راضی نگاه داشته، هیچ یک را از خود نرنجاند...

در آغاز شاه و شماری از نمایندگان مجلس از زمامداری قوام جانبداری کرده یا به آن تن در دادند چون تجربه دولت سهیلی آشکارا نیاز به شخصیت شایسته تری را نشان داده بود...

بر این اساس آشکار بود که دیر یا زود شاه و بسیاری از نمایندگان مجلس، که امتیازات پارلمانی زیاده از حدشان مورد تأیید قوام نبود، یا آن که وی را به اندازه کافی تسلیم و فرمانبردار نمی دیدند، با او به مخالفت برخوانند خاست. بالاخره، امتناع قوام از این که سر به زیر و بدون هیاهو به حکومت بپردازد... می توانست وی را در برابر حسادت های شدید، دسیسه های پایان ناپذیر و خصومت آسیب پذیر نماید.^{۹۰}

بدینسان، در نیمه دوم سال ۱۳۲۱ کانونی متنفذ از مخالفان قوام شکل گرفت که بر فضای سیاسی سال های پسین تأثیرات عمیق بر جای نهاد و تحرکات و دسیسه های آن در ساقط کردن نخست وزیری که مطلوب شاه نبودند (قوام، رزم آرا، مصدق، زاهدی و امینی) و اعاده تدریجی و گام به گام دیکتاتوری پهلوی دوم مؤثر بود. این کانون فضایی را آفرید که سرانجام محمدرضا پهلوی را در شل آبی پدرش به ساختار سیاسی ایران تحمیل کرد. ولی این "تکرار تاریخ"، اگر تعبیر ویکتور هوگو را به کار ببریم، "رضا شاه صغیر" را به ارمغان آورد و، اگر با کلام مارکس سخن گوئیم، دیکتاتوری رضا شاهی را در هیئت "کمدی مسخره" تجلید کرد.^{۹۱}

قوام پنجاه روز پس از تصدی دولت در جلسه علنی دوم مهر ۱۳۲۱ مجلس شورا حضور یافت. در این جلسه دشتی نطق تنذی علیه قوام ایراد کرد و گفت:

مجلس شورای ملی نماینده افکار مردم است. (نمایندگان: [صحیح است.])
مجلس شورای ملی هر چه می خواهد باشد، امروز وکلای ملت اند و نماینده ملت اند. سلطنت و حکومت با مجلس شورای ملی است. (نمایندگان: [صحیح است.])... یک نفر رئیس الوزرای هیچ معنی ندارد که بگوید یا این طور تصویب کنید یا اگر تصویب نکنید پس می گیریم. این شکل گفتن، این شایسته مجلس شورای ملی نیست. این معنی ندارد. (نمایندگان: [صحیح است.])...

این در هیچ یک از پارلمان های دنیا سابقه ندارد. در پارلمان جهنم دره هم سابقه ندارد. در حبشه هم سابقه ندارد. این معنی ندارد. آقا ما تازه از زیر استبداد رضا شاه بیرون رفته ایم حالا می افتیم زیر استبداد قوام السلطنه؟ (نمایندگان: [صحیح است.])^{۹۲}

روزنامه های هوادار قوام این سخنان دشتی را بی پاسخ نگذاشتند؛ از روز بعد حمله به او را آغاز کردند و از رد اعتبارنامه دشتی در مجلس پنجم به اتهام گرفتن پول از سفارت انگلیس سخن گفتند.

یکی از روزنامه ها هم تحت عنوان "بیله دیگ بیله چغندر" مقاله ای راجع به مجلس سیزدهم و وکلای آن دوره و طرز انتخابات شان به دست شهربانی

لارستان در زیر رهبری عبدالرحمن فرامرزی (ساکن تهران) بود و ریاست شعبه حزب در بندر لنگه را شیخ حسین گله داری به دست داشت.^{۸۵} حزب عدالت تا نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ فعال بود. تنها قریب به یک دهه بعد بود که با تأسیس حزب متنفذ ضد کمونیستی چون حزب زحمتکشان ملت ایران،^{۸۶} به رهبری دکتر مظفر بقایی کرمانی، احزابی چون حزب عدالت دشتی و حزب اراده ملی^{۸۷} سید ضیاءالدین طباطبایی تحت الشعاع قرار گرفتند.

دشتی و قوام السلطنه

در ۱۰ مرداد ۱۳۲۱، در پی استعفای دولت علی سهیلی، مجلس سیزدهم به احمد قوام (قوام السلطنه) ابراز تمایل کرد و در ۱۲ مرداد محمدرضا شاه حکم نخست وزیری قوام را صادر نمود.

احمد قوام سیاستمداری توانا و دولتمردی باتجربه و زیرک بود که در سال های پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ به عنوان مهم ترین رقیب رضا خان سردار سپه شناخته می شد. مدرس، که در دوران مجلس چهارم سرسخت ترین حامی قوام السلطنه به شمار می رفت و او را تنها مانع جدی در راه تحقق نقشه های رضا خان سردار سپه می شناخت، درباره قوام، و تفاوتش با مستوفی الممالک، گفته بود: مستوفی مانند شمشیر مرصعی است که باید در اعیاد و جشن ها از او استفاده شود، ولی قوام السلطنه شمشیر تیز و برائی است که برای روزهای نبرد و رزم به کار می آید.^{۸۸} به همین دلیل، سرانجام رضا خان و حامیان دسیسه گرش، با ایراد اتهام جعلی نقشه ترور سردار سپه به قوام، در روز سه شنبه ۱۶ مهر ۱۳۰۲ او را دستگیر و اندکی بعد از ایران اخراج کردند و به این ترتیب راه را برای استیلای نهایی دیکتاتوری نظامی هموار ساختند.^{۸۹}

قوام السلطنه از تبار دیوان سالاران سنتی ایرانی، حامل میراث دولتمردی و حکومتگری ایشان و آخرین بازمانده این سنت، با تمامی محاسن و معایب آن، بود. قوام، به رغم این که در صف آرای دنیای پس از ظهور اتحاد شوروی، ایران را در جبهه بلوک غرب (ایالات متحده آمریکا و بریتانیا) می خواست، رویه وابستگی و سرسپردگی را، که دولتمردان پهلوی نماد آن بودند، بر نمی تافت و از این نظر با بسیاری از رجال سیاسی زمانه خود تفاوت داشت. محمدرضا شاه جوان، به تأسی از پدر، از بدو سلطنت تمایل باطنی قوی به رجال نوکمرنش و مطیع داشت و پذیرش دولتمردی مستقل چون قوام برایش دشوار بود. به این دلیل، چند سال بعد، آن لمبتون، دیپلمات مطلع و صاحب نظر انگلیسی، شاه را «آدم بیهوده ای» توصیف کرد که «نه خود قادر به حکومت کردن است و نه می گذارد دیگران حکومت کنند».

قوام شخصیتی نیرومند و نافذ داشت و با تحکم، ولی ادب، با محمدرضا پهلوی سخن می گفت؛ و این امر شاه جوان بی ریشه و خودخواه را آزار می داد و او را به دسیسه علیه قوام ترغیب می کرد. رجالی که در برکشیدن حکومت پهلوی و تداوم آن سهمی داشتند نیز قوام را خوب می شناختند و می دانستند که اگر اقتدار وی طولانی و باثبات شود و حکومت او ریشه بگستراند طومار سلطنت پهلوی را بر خواهد چید؛ و لذا از صعود قوام به قدرت ناراضی بودند. ولی صعود قوام در آن زمان، به رغم اکراه شاه و هوادارانش، گریز ناپذیر بود.

به رغم طفره و تأخیرهای متداول بین نمایندگان، نخست وزیری قوام مدت ها پیش از اعلام تأیید رسمی مجلس تقریباً اجتناب ناپذیر شده بود. پس از استعفای رضا شاه، قوام فعالیت های سیاسی خود را بی درنگ از سر گرفت. مطرود بودن او از صحنه سیاست در دوران رضا شاه وی را از بسیاری از رقیبانش متمایز می ساخت. این وجه تمایز، معرفی نامبرده را به عنوان فردی

ظهر ۱۷ آذر به دستور قوام تمام روزنامه‌های موافق و مخالف دولت توقیف شدند. سرپاس رادسر، رئیس شهربانی، و سرتیپ غلامعلی قدر، فرماندار نظامی تهران، برکنار و سپهبد احمد امیراحمدی فرماندار نظامی تهران و فرمانده پادگان تهران و سرتیپ عبدالعلی اعتمادمقدم رئیس شهربانی شدند. امیراحمدی پس از چند اخطار به اسلحه متوسل شد و تیراندازی تا نیمه شب ادامه یافت. فردای آن روز نیز کم و بیش برخورد مسلحانه با مردم ادامه یافت. از بامداد ۱۸ آذر دستگیری‌ها آغاز شد و بسیاری از مدیران جراید به زندان افتادند. عده‌ای از تظاهرکنندگان نیز دستگیر شدند. تعداد کشته‌شدگان ۶۰-۷۰ نفر گزارش شده است.^{۹۶} بعدها محمد تدین در جلسه ۲ خرداد ۱۳۲۹ مجلس سنا تعداد کشته‌شدگان در بلوای ۱۷ آذر تهران را ۵۴ نفر ذکر کرد.

در روز اول بلوا (۱۷ آذر) شش تن از نمایندگان (صدرالاشراف، سیداحمد بهبهانی، عباس مسعودی، محمدرضا تهرانی، یمین‌الممالک اسفندیاری و یک نفر دیگر) از طرف مجلس به دیدن شاه رفتند. چهار تن از این جمع مخالف قوام بوده و خواستار استعفا قوام شدند. صدرالاشراف بعدها از قوام شنید که شاه از اتاق دیگر تلفنی به قوام تکلیف استعفا کرده و قوام نپذیرفته است.^{۹۷}

"بلوای نان" به بهانه کمبود و گرانی نان صورت گرفت و علت آن لایحه جدید انتشار اسکناس دولت قوام شناخته شد زیرا پس از تقدیم آن به مجلس به ناگاه قیمت کالاهای اساسی و ضروری، از جمله نان، تا هشتاد در صد افزایش یافت.

در بررسی "بلوای نان" باید به نکات زیر توجه کرد:

۱- کمبود نان در سال‌های اولیه پس از شهریور ۱۳۲۰ به دلیل حضور ارتش‌های متفقین در ایران نبود. به عکس، متفقین پس از حضور در ایران از طریق وارد کردن گندم از هند، کانادا و ایالات متحده آمریکا کوشیدند تا این کمبود را مرتفع کنند. به علاوه، حضور ارتش‌های متفقین بر ذخیره گندم ایران تأثیر نداشت زیرا آنان از ذخایر خود استفاده می‌کردند. سر ریدر بولارد، سفیر کبیر بریتانیا در تهران، می‌نویسد: «ما واحدهای خودمان را با غلاتی که از هند و سایر جاهای خارج از ایران می‌آوریم تغذیه می‌کنیم».^{۹۸} او سپس به کمک‌های دولت بریتانیا برای تأمین کمبود نیازهای گندم ایران و وارد کردن گندم از هند و کانادا و آمریکا اشاره می‌کند. بولارد در ۲۰ مهر ۱۳۲۱ نوشت:

دولت ایران اخیراً بدون اجازه گرفتن از کسی، پانصد تن گندمی را که ما برای لهستانی‌ها وارد کرده بودیم مصرف کرده است. آن‌ها گندم را پس خواهند داد اما کی، معلوم نیست.^{۹۹}

بولارد در جای دیگر می‌نویسد که در سال زراعی قبل (۱۳۲۰-۱۳۲۱) دولت بریتانیا هفتاد هزار تن گندم به دولت ایران کمک کرد و پس از بلوای نان نیز ۱۵۰۰ تن آرد و مقداری جو به ایران داد ولی افکار عمومی باور نمی‌کند که انگلیسی‌ها به ایران گندم داده باشند.^{۱۰۰}

۲- علت اصلی کمبود گندم اقدامات آزمندانه رضا شاه بود که در سال‌های پایانی حکومت او ایران را از نظر ذخیره مواد غذایی در وضعی وخیم قرار داد. رضا شاه به صادرات مقادیر معتابهی گندم، و نیز گوشت، از املاک غصبی خود به آلمان و شوروی (دو قدرت متخاصم) مشغول بود. پول ناشی از این صادرات به حساب‌های شخصی رضا شاه در بانک‌های خارج واریز می‌شد. این پدیده یکی از عواملی بود که متفقین را به خلع رضا شاه مصمم کرد. گزارش‌های دقیقی که دیپلمات‌های غربی از ایران ارسال می‌کردند، این یقین را پدید آورد که تداوم حضور رضا شاه در قدرت می‌تواند با شورش همگانی خاتمه یابد و

مختاری و دادو فریاد مردم پس از شهریور ۲۰ و تقاضای ابطال انتخابات و التماس‌های فروغی به مردم ایران برای قبولاندن دوره سیزدهم انتشار داد و اظهار داشت: قوام السلطنه می‌داند که با وکلای مردم سروکار ندارد، از اینرو به آن‌ها اعتنایی نکرده و با آنان مانند نوکر رفتار می‌کند. قوام السلطنه، رئیس دولت، می‌گوید: شما دیروز از ترس مختاری نفس نکشیده و هر رطب و یابسی را احسنت گویان تصویب می‌کردید، امروز طاووس علیین شدید؟ شما همان شغال‌هایی هستید که رفتن رضا شاه رنگتان را عوض کرده والا در زیر پوست همان هستید که بودید و همان خواهید بود.^{۹۳}

قوام در ۵ مهر ۱۳۲۱ در مجلس حضور یافت و با خونسردی به بیانات علی دشتی پاسخ داد. او تلویحاً به پیشنهاد علی دشتی و دوستانش در حزب عدالت اشاره‌ای کرد و گفت:

با اندک توجهی به گذشته همه می‌دانند که اگر کسانی عامل و مبلغ حکومت دیکتاتوری و مخالف حکومت مشروطه بوده‌اند، مسلماً اینجانب و همکارانم در زمره آن اشخاص نبوده‌ایم ([نمایندگان: صحیح است]) و همیشه اوقات به قدرت ملی ایمان داشته و در پناه حکومت مشروطه فکر و عمل خود را پرورش داده‌ایم ([نمایندگان: صحیح است]) و اکنون نیز دوام ملک و قوام ملت و نیروی دولت را در سایه مشروطیت و احترام به افکار عامه می‌دانیم. ([نمایندگان: صحیح است]) و احترام مجلس شورای ملی را بر خود واجب می‌شماریم.^{۹۴}

حکومت پهلوی، کمبود گندم و "بلوای نان"

مخالفت دشتی و فراکسیون او با قوام طلبه آشوبی بزرگ بود که در روزهای ۱۷-۱۹ آذر ۱۳۲۱ تهران را به خون کشید؛ حادثه‌ای که با نام "بلوای نان" در تاریخنگاری معاصر ایران به ثبت رسید و حزب عدالت دشتی به عنوان یکی از عاملان اصلی در برانگیختن آن شناخته شد.

شورش تهران از بامداد روز ۱۷ آذر با راهپیمایی سازمان یافته و منظم دانش‌آموزان مدارس دارالفنون و ایرانشهر به طرف میدان بهارستان آغاز شد. شعار دانش‌آموزان این بود: «ما نان می‌خواهیم». خبر اجتماع دانش‌آموزان در میدان و صحن بهارستان در دانشگاه و سایر مدارس انتشار یافت و دانشجویان و سایر محصلین کلاس‌های درس را ترک کردند و با حضور در بهارستان مشغول مذاکره با نمایندگان مجلس شدند. سخنرانان از کمی نان و تلف شدن عده‌ای در اثر قحطی سخن می‌گفتند. به تدریج، دسته‌های دیگر، از جمله اعضای حزب عدالت و اوباش سازمان یافته، به این جمع افزوده شدند. نظم و ترتیب از بین رفت و راهروها و تالار مجلس اشغال شد. گروهی با هیاهو و ناسزا به جلسه خصوصی مجلس وارد شدند. نمایندگان تالار جلسه را ترک کرده و داخل جمعیت شدند ولی عده‌ای از آن‌ها مورد بی‌احترامی و ضرب و شتم قرار گرفتند. تظاهرات به خشونت و آشوب کشیده شد. از ساعت دو بعد از ظهر کلیه مغازه‌های میدان بهارستان، خیابان شاه‌آباد، خیابان استانبول و لاله‌زار و نادری غارت شد. عده‌ای عازم خانه قوام السلطنه شدند تا آنجا را به آتش کشند. شعار اوباش سازمان یافته این بود: «نان و پنیر و پونه، قوام گشنمنه»، «قوام فراری شده، سوار گاری شده». بلوای نان اولین حادثه‌ای بود که اوباش سازمان یافته را به یکی از عناصر مؤثر در حیات سیاسی ایران تبدیل کرد. نقش سیاسی این اوباش در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اوج خود رسید.

قوام با خونسردی و قاطعیت اداره بحران را به دست گرفت. به نوشته سید مهدی فرخ (معتصم السلطنه)، وزیر خوار و بار دولت قوام السلطنه که در زمان بلوا در نزد قوام بود، وقتی خبر غارت و به آتش کشیدن خانه‌اش را تلفنی به قوام گفتند، که در محل کارش در یکی از سالن‌های وزارت خارجه بود، قوام با خونسردی گفت: «به جهنم، بگذار بسوزد».^{۹۵}

آشوب و ناامنی در ایران پیامدهای وخیمی برای جبهه‌های جنگ در بر خواهد داشت.

از قریب به هشت ماه پیش از برکناری رضا شاه، دریفوس،^{۱۰۱} وزیر مختار ایالات متحده آمریکا در ایران، در گزارش‌های خود به واشنگتن هشدار در زمینه قحطی قریب الوقوع در ایران را آغاز کرد. او در تلگراف ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱ / اول بهمن ۱۳۱۹ به وزارت خارجه آمریکا نوشت:

کمبود شدید گندم را، که از پائیز ۱۹۴۰ در ایران پدید آمده، از طریق واردات گندم از هندوستان تا حدودی می‌توان تخفیف داد و از یک بحران جدی جلوگیری کرد. تنها اخیراً می‌توان متوجه شد که اوضاع ناشی از کمبود گندم وخیم است ولی دولت ایران تا بدان حد متوجه این وخامت نشده که به واردات گندم از هند اقدام کند و لذا این امر می‌تواند به بحرانی با ابعاد بزرگ تبدیل شود... ایران از نظر گندم خود کفاست و تنها در زمان قحطی به واردات گندم اقدام می‌کند...

دریفوس در گزارش خود وضع بد نان در تهران را چنین توصیف کرد:

در ماه‌های اخیر وضع نان تهران از نظر کیفیت خیلی نازل شده... من خود از یک آسیاب در چند مایلی تهران دیدن کردم. آسیابان به من گفت که در چهل روز اخیر آسیاب او تقریباً تعطیل بوده و تنها مقادیر ناچیزی گندم زارعین خرده‌پا را آرد کرده است. کمیاب شدن این کالای بسیار مهم در رژیم غذایی ایرانیان... به دو دلیل است: اول، صدور گندم به آلمان قبل از شروع جنگ [جهانی] که ذخیره گندم انبارهای ایران را کاهش داد؛ و دوم، وضع بسیار بد محصول غله ایران در سال ۱۹۴۰.

یکی دو ماه بعد، مقامات سفارت آمریکا در تهران متوجه شدند، به رغم این که ایران در آستانه قحطی یا وارد کردن گندم از هند قرار دارد، صادرات گندم از این کشور همچنان ادامه می‌یابد. جیمز موس،^{۱۰۲} کنسول آمریکا، در اواخر اردیبهشت و اوائل خرداد ۱۳۲۰ به بجنورد سفر کرد، منطقه‌ای که اراضی کشاورزی آن در تملک رضا شاه قرار گرفته بود، و با حیرت دید که مقامات دولتی در حال صادر کردن غلات شمال ایران به اتحاد شوروی هستند.

به این ترتیب، ماه‌ها پیش از ورود ارتش متفقین به ایران، و در زمانی که اقتدار دیکتاتور تزلزل‌ناپذیر به نظر می‌رسید، نه تنها مقامات سفارت آمریکا در تهران بلکه حتی برخی از اروپائانی که برای مأموریت‌های خصوصی در ایران بودند سقوط قریب الوقوع حکومت رضا شاه را پیش‌بینی می‌کردند. برای مثال، آلبرت امبرشتز^{۱۰۳} بلژیکی، که نماینده کمپانی بین‌المللی تلفن و تلگراف نیویورک^{۱۰۴} در تهران بود، گزارشی برای فرانک پیچ،^{۱۰۵} نایب رئیس کمپانی، فرستاد. گزارش امبرشتز کمی زودتر از گزارش دریفوس، در ۱۲ ژانویه ۱۹۴۱ / ۲۲ دی ۱۳۱۹، به آمریکا ارسال شد. پیچ، که خود به تازگی از ایران دیدن کرده بود، اهمیت گزارش را دریافت و آن را برای کوردل هال،^{۱۰۶} وزیر امور خارجه، ارسال کرد. امبرشتز نوشت که وی تاکنون چند گزارش از اوضاع ایران تهیه کرده ولی به دلیل فضای پلیسی حاکم بر ایران و تشدید سانسور همه را از میان برده؛ ولی اینک کانال مطمئنی یافته تا از طریق آن آخرین گزارش خود را ارسال دارد. گزارش امبرشتز تصویری بسیار تیره و هولناک از وضع جامعه ایرانی به دست می‌دهد. او از کمبود شدید مواد غذایی و نان و گوشت سخن می‌گوید و این امر را به طور عمده ناشی از صادرات مقادیر عظیمی غله و گوشت از ایران به آلمان و اتحاد شوروی می‌داند. امبرشتز می‌نویسد که در ماه‌های اخیر دولت ایران با روسیه قراردادی امضا کرده که ۴۰۰ هزار گوسفند، ۲۰۰ هزار خوک (گراز) و ۲۰۰

هزار رأس گاو به شوروی بفروشد.^{۱۰۷}

دکتر محمدقلی مجد، محقق ایرانی مقیم ایالات متحده آمریکا، درباره این اقدامات رضا شاه، که برکناری او را به ارمغان آورد، چنین می‌گوید:

رضا شاه شش الی هفت هزار روستا را در ایران به زور تملک کرد. این املاک از فریمان در استان خراسان شروع می‌شد و تا لاهیجان در استان گیلان امتداد داشت و عملاً بیش تر اراضی لرستان، شمال خوزستان و بیش تر کرمانشاهان، بخش مهمی از کرمان و تمامی مناطق جنوبی تهران، به ویژه ورامین، جزو املاک شاه بود. تمامی هتل‌های شمال ایران به رضا شاه تعلق داشت. مناطق پهنای در تهران و شمیران از مالکین بی‌دفاع آن‌ها به زور گرفته شد و در مالکیت شخصی شاه قرار گرفت. به این ترتیب، رضا شاه نه تنها بزرگ‌ترین زمین‌دار قاره آسیا بلکه بزرگ‌ترین زمین‌دار در سراسر جهان بود.

رضا شاه تعدادی کارخانه‌های قند و شکر، ابریشم و نساجی احداث کرد. این کارخانه‌ها به دولت ایران تعلق نداشتند بلکه ملک شخصی شاه بودند ولی هزینه احداث آن‌ها به وسیله دولت ایران پرداخت شد. ما بر اساس منابع متعدد، از جمله گزارش‌های آمریکاییان، می‌دانیم که در سال ۱۹۴۱ رضا شاه ۷۵۰ میلیون ریال در بانک ملی تهران پول نقد داشت. این رقم برابر است با ۵۰ میلیون دلار زمان خود. من بر اساس اسناد وزارت خارجه و وزارت خزانه‌داری آمریکا نشان داده‌ام که رضا شاه حدود ۲۰۰ میلیون دلار در حساب‌های بانکی خود در خارج از کشور پول نقد داشت.

این پول از کجا به دست آمد؟ مهم‌ترین منبع ثروت رضا شاه درآمدهای نفتی ایران بود که طی سالیان سال به حساب‌های بانکی او در لندن، نیویورک، سوئیس و حتی تورنتو واریز می‌شد. اسناد آمریکایی مکانیسم انتقال این پول را به روشنی نشان می‌دهند. این مکانیسم ساده بود. سهمی که کمپانی نفت انگلیس و ایران^{۱۰۸} به دولت ایران می‌داد هیچگاه وارد ایران نمی‌شد. این پول در بانک‌های لندن ذخیره می‌شد و هر سال مجلس به اصطلاح تصویب می‌کرد که درآمدهای نفتی خرج خرید تسلیحات شود. از این به بعد اتفاق عجیبی می‌افتاد و پول نفت ناپدید می‌شد. طبق گزارش وزارت خزانه داری آمریکا و بانک جهانی، طی سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۴۱ کمپانی نفت انگلیس و ایران ۱۸۵ میلیون دلار به ایران پرداخت کرده است. این پول چه شده است؟ طبق گزارش وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۴۱، رضا شاه در این زمان ۱۰۰ میلیون دلار در حساب‌های بانکی خارج پول داشت. گزارش‌های تکمیلی نشان می‌دهد که او فقط در بانک لندن ۱۵۰ میلیون دلار پول داشت. طبق گزارش وزارت خزانه‌داری آمریکا در همین سال، رضا شاه در نیویورک ۱۸ میلیون و ۴۰۰ هزار دلار پول داشت که ۱۴ میلیون دلار آن به صورت پول نقد و طلا و ۴/۴ میلیون دلار آن به صورت سهام و اوراق بود. این گزارش‌ها نشان می‌دهد که رضا شاه مبالغ هنگفتی در بانک‌های سوئیس اندوخته شخصی داشت و همین طور در تورنتو کانادا. طبق این گزارش‌های کاملاً رسمی و معتبر، در سال ۱۹۴۱ مجموع ثروت رضا شاه در بانک‌های خارج به رقم ۲۰۰ میلیون دلار رسیده بود. یعنی در عمل تمامی درآمدهای نفتی ایران طی سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۴۱ به سرقت رفته بود.

غارت ایران به وسیله رضا شاه واقعاً عظیم بود. طبق اسناد آمریکایی، محصول زراعت روستاهایی که رضا شاه غصب کرده بود هر ساله به روسیه و آلمان صادر می‌شد و پول آن به حساب‌های بانکی شاه در لندن، سوئیس و نیویورک واریز می‌شد. درآمد صادرات تریاک ایران به هنگ کنگ و چین هم در حساب‌های بانکی شاه در لندن و نیویورک ذخیره می‌شد. حتی گله‌های گوسفند و چوب‌های منطقه دریای خزر هم به روسیه صادر و به دلار تبدیل شده و در بانک‌های خارج ذخیره می‌شدند. توجه کنید که در سال ۱۹۴۱ کل گردش پول بانک صادرات و واردات آمریکا^{۱۰۹} صد میلیون دلار بود. در این زمان رضا شاه دو بیست میلیون دلار پول نقد داشت. من تصور نمی‌کنم که راکفلر هم در آن زمان چنین پول نقدی در اختیار داشت. ما همچنین به طور

مادر و اشرف پهلوی برقرار کند. اسفندیار بزرگمهر، که در آن زمان در روزنامه اطلاعات کار می‌کرد و از نزدیکان عباس مسعودی بود، می‌نویسد:

در سیاست مسعودی سعی داشت که با تمام دولت‌های وقت موافق باشد. فقط یک بار به تحریک محمدعلی مسعودی و احمد دهقان و با حمایت دربار با حکومت قوام السلطنه در آذر ۱۳۲۱ در افتاد که به دنبال آن جریان ۱۷ آذر و غارت مغازه‌ها و آشوب و بلوا راه افتاد. قوام هم که می‌دانست قضایا از کجا آب می‌خورد، تمام اقوام مسعودی و عده‌ای از کارکنان اطلاعات را که در این قضیه سهمی داشتند توقیف کرد و روزنامه اطلاعات هم توقیف شد. فقط عباس مسعودی، که سنگرمجلس را به هر شکلی بود حفظ می‌کرد، از مصونیت پارلمانی استفاده کرد...

یک روز مسعودی مقاله‌ای نوشت راجع به بدی نان در تهران... مسعودی به تشویق شخص شاه سابق [محمدرضا پهلوی] و مقامات انگلیسی که با قوام هماهنگی نداشتند، این مقاله را نوشت و این خود غیرمستقیم وسیله تحریک مردمی که نان سیلو را با هزار آشغال می‌خوردند شد و آن وقت‌ها که بازار تجمع و تحصن خیلی گرم و خریدار داشت، اجتماع در جلوی مجلس، که تنها امید مردم بود، تمام اصناف را تحریک می‌نمود که علیه دولت که آن‌ها را مسبب این اوضاع می‌دانستند قیام کنند. من شاهد بودم که یک هفته پیش از ۱۷ آذر جنب و جوش زیادی در روزنامه اطلاعات بود. رفت و آمد کسبه و مردم زیاد شده بود و مشغول تهیه مقدمات شورش بودند که معلوم نبود عاقبتش چه خواهد شد...

صندوقدار روزنامه اطلاعات مردی بود به نام امینی... بعد از این واقعه از او شنیدم که در جریان پیش و پس از ۱۷ آذر از صندوق روزنامه اطلاعات مقادیر زیادی پول نقد بین مردم پخش شده بود و همان روزی که قوام دستور توقیف اعضای اطلاعات را داد، این اوراق مربوط به آن‌ها را امینی از میان برد. دادیاران وزارت دادگستری که بعداً مأمور رسیدگی به این پرونده شدند، ضمنی اعتراف کردند که چک‌های دربار را در این ماجرا دیده‌اند. ولی صدراشراف در خاطرات خود نوشته است این چک‌ها وجود خارجی نداشت. من همان شب ۱۷ آذر شاهد بودم که مردم به تمام مغازه‌های خیابان شاه آباد، چهارراه مخبرالدوله و اسلامبول حمله کرده، بطری‌های مشروب را شکسته و همه را غارت کردند و شرکت کالای ایران را در خیابان اسلامبول طوری چاییدند که به کلی خالی شده بود و چند نفر که یک توپ پارچه غارت کرده بودند آن‌را به در سینما مایاک، نبش لاله‌زار و اسلامبول، آورده و آن‌را پاره و تقسیم کردند و سهم هر یک که چهل یا پنج متر پارچه می‌شد. و این غارت زیر نظر فرمانداری نظامی و مأمورین شهربانی انجام می‌گرفت که از دربار دستور می‌گرفتند.^{۱۱۶}

آن بخش از نوشته بزرگمهر که «مقامات انگلیسی» را متهم می‌کند صحیح به نظر نمی‌رسد یا حداقل می‌توان گفت که بولارد، سفیر بریتانیا در تهران، در ایجاد این بلوا نقش نداشت. بولارد در گزارش‌های خود شاه را عامل این بلوا می‌داند. او در گزارش ۸ دسامبر ۱۹۴۲/۱۷ آذر ۱۳۲۱ به وزارت خارجه نوشت:

تظاهرات امروز صبح جلوی مجلس به خاطر وضعیت ارزاق به یک غارت و بلوای نسبتاً جدی منجر شد. خانه نخست وزیر غارت و به آتش کشیده شده است... من نمی‌توانم شاه را از سهمی که در این ماجرا داشته است تبرئه کنم. شاه دیروز به بعضی از نمایندگان مجلس، که فراخوانده بود، گفت: اگر کاری انجام نشود انقلابی از پائین صورت خواهد پذیرفت. شاه سپس اشاره می‌کند که انقلابی از بالا بهتر خواهد بود. عدم مداخله شهربانی و ارتش به دستور بعضی مقامات بلندپایه ظاهراً محتاج توضیح است.^{۱۱۷}

و در گزارش ۱۸ دسامبر ۱۹۴۲/۲۷ آذر ۱۳۲۱ افزود: «من دلایل این کار [بلوای نان] را می‌دانم اما مانند هرودوت از افشای آن

مستند می‌دانیم که رضا شاه بهترین قطعات جواهرات سلطنتی ایران را خارج کرد و فروخت. به این ارقام اضافه کنید هفت هزار روستا، هتل‌ها و کارخانه‌ها و غیره را.^{۱۱۸}

۳- عامل دیگری که کمبود نان را در سال‌های اولیه پس از شهریور ۱۳۲۰ سبب شد، احتکار سودجویان متنفذ و فساد دستگاه اداری بود. در آن زمان سفارت بریتانیا ادعا کرد که «گندم کافی به صورت احتکار شده برای تأمین نیازهای ایران در داخل کشور» وجود دارد.^{۱۱۹} در واقع، در سال زراعی ۱۳۲۰-۱۳۲۱، که سالی پرباران به شمار می‌رفت، گندم کافی برای تأمین مایحتاج مردم ایران به دست آمد ولی به دلیل فقدان ذخیره گندم در سیلوها و احتکار بار دیگر ایران را در وضعی وخیم قرار داد. افزایش ناگهانی قیمت نان نه به دلیل لایحه نشر اسکناس دولت قوام بلکه به دلیل سناریویی بود که محترکان اجرا کردند؛ و در رأس این محترکان خانواده پهلوی بود که همچنان املاک پهناور غصب شده توسط رضا شاه را در تملک داشت. سر ریدر بولارد در گزارش ۲ اوت ۱۹۴۲/۱۱ مرداد ۱۳۲۱ به وزارت خارجه نوشت:

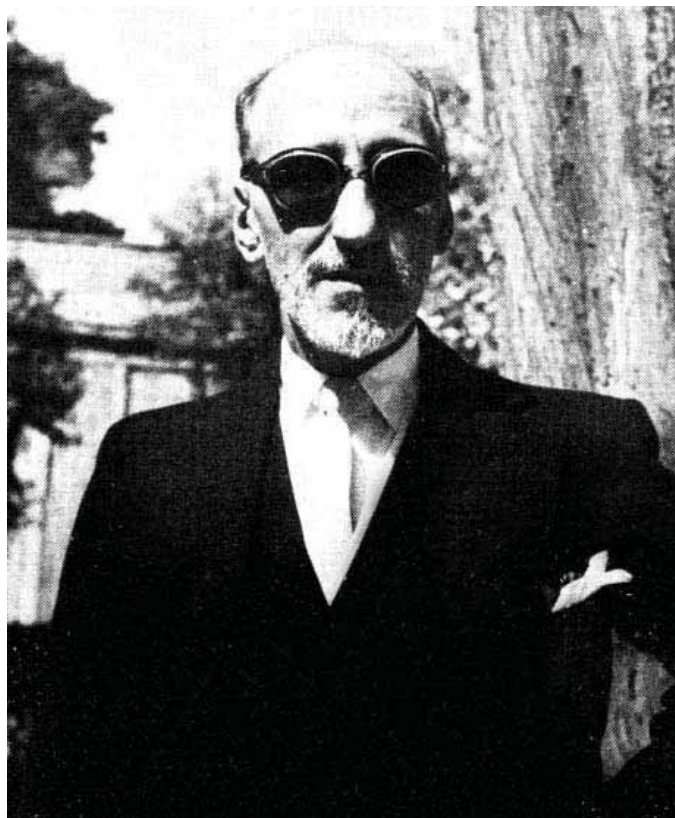
شاه نادان، که سال قبل کناره‌گیری کرد، اجازه داد تمام ذخایر گندم مصرف شود. بنابراین، مدت دو سال است که مردم ایران دست به دهان زندگی می‌کنند. در زمستان ۱۹۴۰-۱۹۴۱ ما گندم هند را به ایران فروختیم و بعداً مقادیر عظیمی گندم از کانادا و آمریکا آوردیم. با دادن این امکان، مملکت می‌بایست مجدداً خود کفا می‌شد... امسال محصول نسبتاً خوب است و در بعضی نقاط خیلی خوب. ولی مثل همیشه در مواقع بحرانی میل به احتکار وجود دارد. در همه جا زمین‌داران و مأموران [دولتی] میزان واقعی محصول را پنهان می‌کنند... ضمناً گندم به جاهایی در خارج از کشور، که قیمت‌ها بالاتر است، قاچاق می‌شود.^{۱۲۰}

بولارد در گزارش‌های سال ۱۳۲۱ به لندن، مکرر به مسئله نان و بی‌مسئولیتی دولت سهیلی در قبال آن پرداخته است. او به تحقیقات شریدان،^{۱۲۱} مستشار آمریکایی خواروبار، اشاره می‌کند که منجر به کشف یک شبکه بزرگ احتکار گندم شد.^{۱۲۲} بولارد در گزارش ۹ نوامبر ۱۹۴۲/۱۸ آبان ۱۳۲۱ به نقش ملکه مادر (تاج‌الملوک) در احتکار گندم اشاره کرد:

چند روز پیش در روزنامه‌ها اعلام رقت‌انگیزی ملاحظه شد حاکی از آن که چون ملکه مادر به واسطه کمبود نان غمگین شده، از املاک خود برای خیرات عمومی گندم اهدا نموده است. واقع امر این بود که مستشار آمریکایی کشف کرده بود ملکه مادر، مثل سایر زمین‌داران، با نگهداری گندم بیش از نیاز مصرف خود و بذر سال بعد، قانون ضد احتکار را نقض می‌کند.^{۱۲۳}

۴- «بلوای نان» را باید یکی از مهم‌ترین حوادث در سلسله دسیسه‌هایی شناخت که در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ شاه جوان و کانون‌های هوادار او برای خارج کردن احمد قوام از صحنه سیاست ایران اجرا کردند. به عبارت دیگر، «بلوای نان» نخستین حلقه در زنجیره توطئه‌هایی بود که به استقرار دیکتاتوری محمدرضا پهلوی در دهه‌های پسین انجامید.

در این ماجرا عباس مسعودی، مالک روزنامه اطلاعات، نقش مهمی ایفا کرد. مسعودی پس از سقوط رضا شاه، به تأثیر از افکار عمومی، رویه‌ای تند و منفی در قبال خانواده پهلوی و حکومت سابق در پیش گرفت. مسعودی از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ سخنان علی دشتی درباره جواهرات سلطنتی و املاک پهلوی را با آب و تاب منعکس می‌کرد. او از جمله در روزنامه خود مقاله‌ای منتشر کرد با عنوان «نگذارید شاه جواهرات را ببرد.» اینک مسعودی می‌خواست تا از طریق کمک به تحریکات دربار علیه قوام رابطه حسنه‌ای با محمدرضا شاه جوان، ملکه



فرموده بودند سهم مهم اصلاح امور آذربایجان به وسیله فدوی انجام یافته است، متحیر بودم که چگونه افتخار ضبط و قبول آن را حائز شوم زیرا غیر از خود برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم و حقی قائل نبودم و فقط نتیجه تدبیر و سیاست این فدوی بود که بحمدلله مشکل آذربایجان حل شد... و بعد که بحمدلله اعلیحضرت با جاه و جلال تشریف فرمای آذربایجان شدند و برخلاف انتظار اعلیحضرت در بعضی نقاط استفاده جویی و غارت گری شروع شد، با تلگراف رمز عرض کردم اگر نتیجه فداکاری و اقدامات این است از این تاریخ فدوی مسئول امور آذربایجان نیست... آیا تمام این مقدمات دلیل می شود که به ترتیبی که بر همه معلوم است جمعی را به نام مجلس مؤسسان دعوت نموده قانون اساسی را تغییر دهند یعنی همان قانون اساسی که موقع قبول سلطنت حفظ و حمایت آن را تعهد نموده و سوگند یاد فرموده و کلام الله مجید را شاهد و ناظر قرار داده اند و مرحوم فروغی رئیس دولت وقت تصریح نموده که اعلیحضرت همایونی طبق قانون اساسی موجود سلطنت خواهند فرمود...^{۱۲۲}

پس از رسیدن این نامه به تهران شاه پاسخی زشت به قوام داد: در ۳۰ خرداد ۱۳۲۹ معاون وزارت دادگستری احمد قوام را متهم به ربودن اسناد دولتی از وزارت خارجه، دخالت در انتخابات، صدور غیرقانونی مجوز برای ۴۵۰ تن جو و ۵۰۰ تن چای و قطع جنگل کرد و از مجلس تعقیب او را خواستار شد.

در زمان دومین دوره زمامداری قوام السلطنه پس از شهریور ۱۳۲۰ نیز احزاب و محافل سیاسی مخالف با دشتی و "جناح انگلوفیل" مبارزه قلمی سختی را علیه ایشان پی گرفتند که طبق سیاق آن زمان رنگ و بوی افشاگری بر آن غلبه داشت. یکی از مهم ترین این افشاگری ها رساله ای است که غلامحسین مصاحب در سال ۱۳۲۴ به نام دسیسه های علی دشتی منتشر کرد.^{۱۲۳} ظاهراً، در این زمان مصاحب ۳۵ ساله به حزب ایران نزدیک بود. این حزب را تتی چند از دانشگاهیان و حقوق دانان و اعضای کانون مهندسين ایران در اسفند ۱۳۲۲ و اوائل ۱۳۲۳ در

معذورم.^{۱۱۸}

حزب توده نیز بعدها بلوای ۱۷ آذر را توطئه دربار و «اولین یورش ارتجاع» دانست و روزنامه رهبر در شماره ۵ مرداد ۱۳۲۲ نوشت:

یک مشت رجاله مزدور به عنوان آزادیخواه سرو سینه زنان در میدان بهارستان جمع شدند و یک مشت از مردم ساده لوح را گرد خود جمع نموده، به هوای دادخواهی و آزادی طلبی به تحریک مردم پرداختند و بالاخره به کوچه و بازار ریخته به غارت مشغول شدند... هیچ کس در مجلس شورا از این واقعه پرسشی نکرد... واقعه ۱۷ آذر اولین یورش ارتجاع بود.^{۱۱۹}

فخرالدین عظیمی می نویسد:

این اغتشاشات به تحریک و با صحنه سازی عوامل دربار و افراد وابسته ای که بین نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران داشتند به وجود آمد و هدف آن تضعیف روحیه، به ستوه آوردن و سرانجام سرنگون کردن نخست وزیر بود.^{۱۲۰}

دشتی سیاستمدار

فعالیت دشتی در حزب عدالت تا حوالی سال ۱۳۲۷ ادامه یافت. در انتخابات دوره چهاردهم (بهمن ۱۳۲۲)، دشتی، در کنار دکتر محمد مصدق و نه تن دیگر، به عنوان نماینده تهران به مجلس راه یافت.

در این سال ها دشتی به عنوان عضوی از شبکه منسجم و مقتدر رجال سیاسی بازمانده از دوران رضا شاه شناخته می شد که اهرم های اصلی قدرت را به دست داشتند. این کانون در مطبوعات و محافل سیاسی به "جناح انگلوفیل" شهرت یافتند و این انتساب برای آنان همگانی شد. برای مثال، حتی فردی چون دکتر قاسم غنی نیز علی دشتی را از زمره رجال "انگلوفیل" می خواند که تمامی اهرم های قدرت را در دست دارند.^{۱۲۱} این شهرت چنان گسترده بود که در دهه ۱۳۴۰ به اسناد بیوگرافیک ساواک، که نظر رسمی سازمان اطلاعاتی حکومت پهلوی تلقی می شد، راه یافت و از علی دشتی به عنوان «هوادار سیاست انگلیس» یا به تعبیر دیگر "انگلوفیل" یاد شد و حتی ادعا شد که علی دشتی در انتخابات دوره پنجم «با کمک مستر هاوارد» به وکالت رسید.

در زمان دومین دولت قوام السلطنه پس از شهریور ۱۳۲۰، که حل بحرانی عظیم چون ماجرای آذربایجان را به عهده گرفته بود، تحریکات دشتی و دوستانش علیه دولت از سر گرفته شد که این بار نیز با برخورد قاطع قوام مواجه گردید. در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۵ علی دشتی و گروهی از رجال توطئه گر (میرزا کریم خان رشتی، دکتر هادی طاهری، جمال امامی، سالار سعید سنندجی و دیگران) بازداشت شدند. دشتی تا ۱۵ خرداد در زندان بود و سپس تا ۱۹ مهر ۱۳۲۶ و سقوط دولت قوام در منزل شخصی خود توقیف بود.

دسیسه های شاه و رجال "انگلوفیل" هوادار او سرانجام این دولت قوام السلطنه را نیز ساقط کرد و، به پاس خدمات قوام در حل مسئله آذربایجان، مطرود و مغضوبش نمود. سال ها بعد، در ۲۵ خرداد ۱۳۲۹، قوام السلطنه از بستر بیماری در لندن به شاه دسیسه گر و ناسپاس نوشت:

افسوس و هزار افسوس که نتیجه جانبازی ها و فداکاری های فدوی را با کمال بی رحمی و بی انصافی تلقی فرموده اند. پس ناچارم برخلاف مسلک و رویه خود، که هیچوقت دعوی خدمت نکرده ام و هر خدمتی را وظیفه ملی و وطن پرستی خود دانسته ام، در این مورد با کمال جسارت و با رقت قلب و سوزدل به عرض برسانم که به خدای لایزال قسم روزی که تقدیرنامه اعلیحضرت به خط مبارک به افتخار فدوی رسید، که ضمن تحسین و ستایش

مقابل حزب توده ایران (هوادار اتحاد شوروی) و احزابی چون حزب عدالت دشتی و حزب اراده ملی سید ضیاءالدین طباطبایی و حزب هم‌رهان سوسیالیست مصطفی فاتح (که به عنوان هوادار سیاست بریتانیا شناخته می‌شدند) به پا کردند. روزنامه شفق، به مدیریت و صاحب امتیازی دکتر شمس‌الدین جزایری، ارگان رسمی حزب ایران بود. حزب ایران به ایالات متحده آمریکا نگاهی دوستانه داشت.

مصاحب در این رساله می‌خواهد «ثابت کند» که دشتی، یا به گفته مصاحب «راسپوتین ایران»، «یکی از سرطان‌های جدیدالولاده‌ای است که تقریباً از بیست سال قبل در ایران ظاهر شده است».^{۱۲۴} مآخذ مصاحب، چنان‌که خود تصریح می‌کند، مقالات مخالفان دشتی در سال‌های پایانی سلطنت احمد شاه، از جمله مطالب مندرج در روزنامه سیاست عباس اسکندری، است. او مآخذ دیگر ادعاهای مندرج در رساله فوق را «تحقیقات از اشخاص بی‌غرض» ذکر کرده است.

به نوشته مصاحب، پدر بزرگ علی دشتی از نوکران مخصوص حسین خان دشتی، کلاتر دشتستان، بود که به تشویق اربابش برای تحصیل به نجف رفت و در همان جا متوطن شد. «فرزند او مرحوم شیخ عبدالحسین، پدر دشتی، نیز از طلاب نجف بود ولی در تحصیل توفیقی نیافت و از قبل زوار دشتی و دشتستان امرار معاش می‌کرد.» مصاحب سپس، برای بیان وضع دوران نوجوانی علی دشتی، به مقاله «چرا به شیخ علی جاسوس شماره ۴۰۱ ابودفه می‌گویند؟»، مندرج در روزنامه شفق (شماره ۱۵۰، ۲۳ مرداد ۱۳۲۴) استناد می‌کند که با امضای «نویسنده گمنام» منتشر شد. احتمالاً نویسنده مقاله فوق نیز خود مصاحب است. مصاحب می‌افزاید:

شرح مختصری را که در روزنامه شفق نوشته شده است نقل می‌کنیم... زیرا روزنامه شفق ارگان رسمی حزب ایران است و از گروهی از استادان دانشگاه و روشنفکران تشکیل شده است و اعتبار مندرجاتش بیش‌تر است.^{۱۲۵}

مصاحب مدعی است که دشتی در دوران جوانی در نجف به «علی ابودفه» یا «ابودقه» شهرت داشت. وجه تسمیه ابودفه، به معنی «صاحب عبا»، این است که گویا شیخ عبدالحسین پسر را به جرم فساد اخلاقی از خانه بیرون کرد و وی به جز عبا چیزی برای ستر عورت نداشت و به این دلیل به «ابودفه» معروف شد.

بعضی دیگر از مطلعین می‌گویند که ابودقه است. دقه به زبان بغدادی یعنی خال. و چون شیخ علی هم در ایام جوانی، چنان‌که اقتد و دانی، می‌خواست خود را خوشگل جلوه دهد، بنابراین به فکر افتاد که خالی بر چهره خود بیفزاید. بنابراین، در وسط دو ابروی خود خالی کوبید و به همین مناسبت او را ابودقه گفتند یعنی صاحب خال. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.^{۱۲۶}

به نوشته مصاحب، دشتی در ۱۳۳۴ ق. از عتبات به بوشهر و سپس به برازجان رفت و در خانه شیخ محمدحسین برازجانی، شوهر خواهرش، ساکن شد. مصاحب مدعی است که با

توجه به جایگاه شیخ محمدحسین برازجانی در مبارزات مسلحانه ضد انگلیسی آن زمان در جنوب ایران، انگلیسی‌ها برای جاسوسی و مطلع شدن از «نقشه‌های عملیات مجاهدین» علی دشتی را به برازجان فرستادند. اتهامات مصاحب علیه دشتی ادامه می‌یابد و همان مطالبی تکرار می‌شود که در سال ۱۳۰۳ در جرایدی چون سیاست علیه دشتی عنوان شده بود. نامه منسوب به هاوارد نیز مجدداً منتشر می‌شود.

غلامحسین مصاحب سپس به نقد زندگینامه علی دشتی، نوشته ابراهیم خواجه‌نوری (۱۳۲۲)، می‌پردازد.^{۱۲۷} خواجه‌نوری مدعی است که وقتی رضا خان به سلطنت رسید، و از قانون اساسی تخطی کرد، به تدریج دشتی از او دور شد.^{۱۲۸} مصاحب می‌نویسد، رضا خان از روزی که وزیر جنگ شد قانون اساسی را نقض کرد و دشتی از او حمایت می‌کرد. مصاحب به مقاله دشتی در شفق سرخ، مورخ ۳۰ شهریور ۱۳۰۹، استناد می‌کند و جریده مزبور را «روزی‌نامه» می‌خواند؛^{۱۲۹} و نیز استناد می‌کند

به سخنان دشتی در جلسه ۳۰ ذررداد ۱۳۱۳ مجلس شورای ملی که: «ما اعلیحضرت پهلوی را تنها یک نفر پادشاه خودمان نمی‌دانیم بلکه او را مظهر ایده‌آل ملی خودمان می‌دانیم... ما شاه خود را از صمیم قلب دوست داریم و مظهر افکار و ایده‌آل ملی مان می‌دانیم».^{۱۳۰} غلامحسین مصاحب در پایان «اهم شایعاتی» را که علیه دشتی رواج داشت ذکر می‌کند ولی با این توضیح:

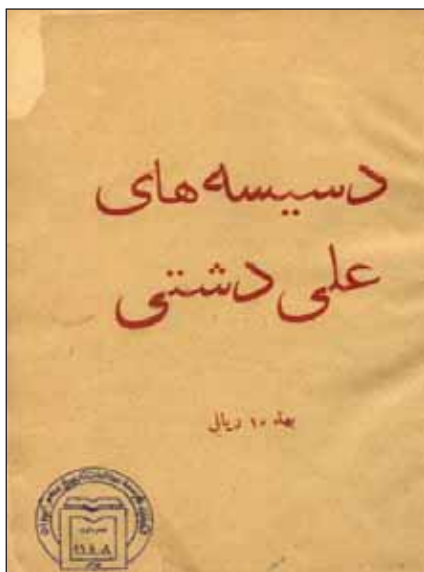
به دشتی نسبت‌های زیادی می‌دهند که ما به علت فقد مدرک کافی به نمی‌توانیم درباره آن‌ها حکمی بکنیم و از طرف دیگر نمی‌توان آن‌ها را نشنیده انگاشت.

یکی از این شایعات دوستی دشتی با سرپاس رکن‌الدین مختار (مختاری)، آخرین رئیس شهربانی رضا شاه (فروردین ۱۳۱۵ - شهریور ۱۳۲۰)، است و همکاری دشتی با پلیس خفیه آن زمان. گفته می‌شد که پس از شهریور ۱۳۲۰ دشتی عضو کمیته هفت نفره‌ای بود که برای حمایت از مختاری و تبرئه او تلاش می‌کرد.^{۱۳۱}

علی دشتی در آذرماه ۱۳۲۷ به عنوان سفیر ایران وارد قاهره شد و تا اسفند ۱۳۲۹ در مصر بود. زندگی در قاهره برای دشتی مطلوب و شاید ایده‌آل به شمار می‌رفت. او این امکان را یافت که در واپسین سال‌های سلطنت ملک فاروق دربار او را نظاره کند، به دلیل تبحر در زبان و ادبیات عرب توجه علمای مصر را به خود جلب نماید، در جامع الازهر سخنرانی کند و شیخ السفرا شود.

در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ اولین دوره مجلس سنا تشکیل شد و علی دشتی به آن راه یافت. از این زمان تا پایان سلطنت پهلوی دشتی همواره سناتور بود.

در دوران سفارت در قاهره رابطه نزدیکی میان او و حسین علاء، وزیر دربار، برقرار شد و این امر سبب شد که دشتی در پایان مأموریتش در



۱۱ فروردین ۱۳۴۰، یک روز پس از فوت آیت الله بروجردی، در خانه دشتی افراد زیر حضور داشتند: ابراهیم خواجه نوری، دکتر لطفعلی صورتگر، فردی به نام زند یا زندی (اهل شیراز)، عبدالله دشتی (برادر علی دشتی)، مهندس گنجه‌ای، مدیر مجله روشنفکر و عده‌ای دیگر. دشتی در این جمع، در پاسخ به پرسش یکی از حضار، درباره ویژگی‌های جانشین آیت الله بروجردی گفت:

فردی که از هر حیث متدین و مورد احترام و قبول مردم باشد و بتواند نظر مردم را به خود جلب کند باید به جانشینی ایشان منصوب گردد زیرا مردم پول خود را به دست هر کسی نمی‌دهند و آیت الله بروجردی اگر به یک تاجر پیغام می‌داد فوراً یک میلیون تومان پول برایش می‌فرستاد و این از شرایط پیشوا بودن است. و اگر چه کسانی که تاکنون در ایران سمت پیشوایی شیعیان را داشته‌اند کلیه آدم‌های خوبی بوده‌اند، لیکن بایستی در هر صورت جانشین آیت الله بروجردی کسی باشد که عرب‌ها هم او را دوست داشته باشند چه در غیر این صورت به اصطلاح یخش نمی‌گیرد.^{۱۳۷}

سفارت در لبنان و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

آشنایی دشتی با زبان و فرهنگ عرب سبب شد که دولت امیر اسدالله علم، در زمانی که جنگ تبلیغاتی دو حکومت جمال عبدالناصر و محمدرضا پهلوی در اوج خود بود، در ۱۲ آبان ۱۳۴۱ دشتی را به عنوان سفیر به بیروت اعزام کند.

علی دشتی در دوران سفارت در بیروت نظراتی را درباره سیاست ایران در منطقه خاورمیانه و نحوه برخورد به پدیده ناسیونالیسم عربی و ناصریسم به عباس آرام، وزیر امور خارجه، و گاه به شخص شاه منعکس می‌کرد که از پختگی نگاه سیاسی او، صرف نظر از خوبی یا بدی دیدگاهش، حکایت می‌کند. علی دشتی در این گزارش‌ها به تبیین پدیده ناصریسم می‌پردازد؛ سیاست به زعم او ملایم آمریکا در قبال ناصریسم را مورد نقد قرار می‌دهد و خواستار اتخاذ سیاستی جدی‌تر از سوی ایالات متحده آمریکا علیه ناصر می‌شود. او می‌نویسد:

نگرانی مستمر اتاژونی از نفوذ کمونیسم در خاورمیانه سیاست آمریکا را تردیدآمیز و با احتیاط ساخته و صفت استحکام و استواری را از آن زایل ساخته و همین مطلب وسیله هم برای انقلابات و پیدایش حکومت‌های دیکتاتوری ساخته و هم برای شانتاژ بعضی از رؤسای دول عرب؛ و من یقین دارم این حالت به دلسردی دوستان آمریکا و جری شدن جاه‌طلبان کمک کرده و ثبات و استقرار را از خاورمیانه متزلزل می‌کند.

این سیاست (ترس از کمونیسم) مبداء تقویت ناصر گردیده یا لااقل باعث آن شده است که ناصر در کشورهای عربی جولان دهد و زمینه برای انقلابات فراهم کند.^{۱۳۸}

نمونه دیگری از دیدگاه‌های دشتی در باب مسائل منطقه در گزارش ملاقات او با شیخ علی سهیل، رئیس عشیره بنی تمیم، بازتاب می‌یابد. دشتی در این گزارش مسئله شیعیان عراق و نحوه برخورد آنان به سوسیالیسم بعثی و ناسیونالیسم ناصری را مورد بررسی قرار داده است.^{۱۳۹}

سفارت دشتی در بیروت با شروع نهضت امام خمینی و سرکوب‌های خشن و خونین در ایران مصادف بود که اعتراض بی‌سابقه علمای شیعه لبنان را برانگیخت. دشتی واسطه ابلاغ تلگراف‌های آنان به شاه شد. یکی از این تلگراف‌ها به شرح زیر است:

ما علمای شیعه لبنان از باب پذیرفتن ندای خدای تعالی و هم‌آوازی با علمای

۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به عنوان وزیر مشاور به دولت علاء راه یابد. این تنها دوره‌ای است که دشتی به وزارت رسید.

در این سال‌ها، دشتی رابطه حسنه با محمدرضا و تاج الملوک پهلوی (ملکه مادر) برقرار کرد؛ و این رابطه نطق معروف دشتی را در اواخر سال ۱۳۳۷ در مجلس سنا سبب شد. او در این نطق «دو خصوصیت خیلی حیرت‌انگیز» در محمدرضا شاه کشف کرد که «ایشان را از تمام شاهان متمایز می‌کند». اولین خصوصیتی که دشتی در شاه کشف کرد، فقدان غرور بود:

در ایشان غرور و تکبر نیست. از استبداد و خودرایی برکنارند. هر موضوعی را می‌توان در پیشگاه ایشان مطرح کرد و حتی بحث کرد. ایشان با سعه صدر به تمام انتقادات گوش می‌دهند و تمام ملاحظات را جواب می‌دهند و هر فکر صحیح و مفیدی در گفته‌های طرف ببینند قبول می‌فرمایند. این سابقه خلقی در ایران، در ایرانی که شاهان به خودرایی مشهورند، نادر و بلکه نایاب است.

دومین خصوصیت شاه، به زعم دشتی، «فقدان حس سودجویی» در اوست. دشتی ادامه داد: «اعلیحضرت بیش‌تر از آن که شاه باشد انسان است. انسان به تمام معنی کلمه.» و در پایان، محمدرضا پهلوی را «ستون ایران» نامید:

وجود اعلیحضرت در عصر ما و با این اوضاع متشنجی که در دنیا هست، مثل زبان فارسی، مثل شاهنامه فردوسی، مثل تاریخ و گذشته ایران، شیرازه قومیت و ستون استقلال و یگانه‌ضامن استقرار و ثبات ایران است.^{۱۴۰}

بدینسان، دشتی بار دیگر، چون سال‌های صعود سردار سپه به قدرت، توجیه گر دیکتاتوری شد. این سخنان دشتی متعلق به زمانی است که شاه گام‌های بلند خویش را به سوی حکومت مطلقه برمی‌داشت و دقیقاً همین دو خصوصیت مورد اشاره دشتی در او به طرزی بیمارگونه رشد می‌کرد.

در این زمان دیدگاه دشتی به گسترش نفوذ ایالات متحده آمریکا در ایران و منطقه با حسن ظن و علاقه می‌نگریست. او در دست‌نوشته‌ای، که احتمالاً پیش‌نویس یکی از نطق‌های او در مجلس سنا علیه جمال عبدالناصر است، چنین تصویری از دولت ایالات متحده آمریکا به دست داد:

دولت آمریکا هیچ‌وقت نه یک دولت استعماری بوده و نه امپریالیزم. و تاریخ بشر ملت و دولت مقتدری را [به جز آمریکا] نشان نداده که مبرا از هر گونه تجاوز به حقوق دیگران بوده و علاوه پیوسته به دنیای آزاد کمک کرده و به معاونت انسانیت شتافته باشد... معذک، ناصر در نطق‌های خود حتی یک مرتبه اعتراف نکرده است که اتاژونی ضد استعمار و حامی آزادی ملل شرق است بلکه، برعکس، تبلیغات او (مستقیم یا غیرمستقیم) شوری را حامی ملل آزاد و دنیای غرب را امپریالیست و دشمن عرب معرفی کرده است.^{۱۴۱}

از این سال‌ها دشتی بخش عمده اوقات خود را در خانه ییلاقی‌اش در تیغستان (تقاطع خیابان تیغستان و کوچه مجد) می‌گذراند.^{۱۴۲} او در این خانه بزرگ، که باغات باصفا و انبوه الهیه آن را احاطه کرده بود، در همسایگی عباس مسعودی، دکتر محمد مصدق، دکتر سیاسی (وکیل دعاوی)، حاج آقا مفید^{۱۴۳} و فطن السلطنه مجد می‌زیست. در شهریور ۱۳۳۸ شهرداری نام خیابان تیغستان را به «خیابان دشتی» تغییر داد.

دشتی، که تا پایان عمر مجرد بود،^{۱۴۴} در این خانه محفلی به راه انداخت که محل اجتماع هفتگی دوستانش و گفتگوی سیاسی و ادبی بود. از اوایل دهه ۱۳۴۰ گاه مخبرین ساواک گزارش‌هایی از جلسات خانه دشتی ارائه می‌دادند که در پرونده او ضبط می‌شد. یکی از این گزارش‌ها حاوی نظرات دشتی درباره جانشین آیت الله بروجردی است. در جمعه

حکومت پهلوی و دولت علم را به حزم و احتیاط در قبال روحانیت فراخواند و نوشت:

در مواقع مهم و برای اجرای اصلاحات ضروری، که حتماً تصادم میان حکومت و آقایان روی می‌دهد، حزم و احتیاط حکم می‌کند که دولت روش مماشات پیش گرفته و سعی کند این تصادم زبر و خشن و شکننده نباشد. آن هم نه از نقطه نظر مصالح آن‌ها و مراعات نقطه نظر آن‌ها، بلکه از لحاظ این که عوایدی در راه اجرای منظورهای اصلاحی پیدا نشود و اگر هم ناچار باید پیدا شود زیاد شدید و مصادم نباشد.

در اجرای اصلاحاتی که منظور نیت عالی شاهنشاه بود، به نظر من دولت و مباشرین امور این حزم و متانت و سیاست نرمی را به کار نینداخته‌اند در صورتی که به نظر بنده با کیاست ممکن بود از تهییج آن‌ها خیلی کاست. و نتیجه این شد که حتی علمای نجف، که دور از اغراض و تنگ نظری‌های تهران و قم و مشهد هستند، نیز با روحانیون ایران همصدا شده و حتی آثار این همفکری و همدردی به این نواحی نیز رسیده و هم به وسیله نامه و پیغام و هم به وسیله اشخاصی میان روحانیون شیعه لبنان نارضایتی پخش کرده‌اند که یکی از آثار آن تلگرافی بود که چند روز قبل علمای اینجا به سفارت کرده و به آن‌ها جواب داده شد.^{۱۴۲}

سلوک پلیسی و سرکوبگرانه حکومت پهلوی در قبال علمای مخالف با «انقلاب سفید»، حتی شیخ محمد علا، مفتی اهل تسنن لبنان، را نیز برآشفته و او در تلگرافی به سفارت ایران چنین نوشت:

اخبار متواتر واصله مشعر بر سخت‌گیری حکومت ایران در ایراد ظلم نسبت به علمای اسلام در آن کشور است. این عمل خشم مسلمانان را برانگیخته و آن‌چه در ایران می‌گذرد با اصول رفتار انسانی نسبت به اتباع یک کشور منافات دارد.

خواهشمند است احساسات دردناک ما را به مقامات مسئول کشور عزیزتان ابلاغ کنید و امیدواریم دولت به صدای حق پاسخ گوید و تازیانه عذاب را از سر علمای مسلمان، که می‌گویند خداوند پروردگار ماست، برگیرد.

مفتی جمهوری لبنان^{۱۴۳}

دشتی به این تلگراف نیز پاسخ داد؛ مخالفان را «جماعتی اخلاگر و مفسده‌جو» خواند و در ۵ تیرماه ۱۳۴۲ ترجمه تلگراف شیخ محمد علا و پاسخ خود را برای حسین علاء، وزیر دربار، ارسال داشت تا به رؤیت شاه برسد.

عالی‌جناب مفتی محترم جمهوری لبنان

اگر غیر از جنابعالی دیگری این تلگراف را کرده بود، به او جواب نمی‌دادم زیرا آن را یک نوع دخالت در امور داخلی ایران تلقی کرده و بدیهی است که به کلی نامتناسب و نا به هنگام و ناموجه می‌دانستم. ولی احترامی که به شخص شما دارم و می‌دانم موجب شما در فرستادن این تلگراف عواطف دینی و انسانی است خاطر محترم را مسبوق می‌سازد که آن‌چه به شما گفته شده بی‌اساس و نوعی تبلیغات مضره است.

حکومت ایران هیچ‌وقت دچار خشم و کینه نسبت به اتباع خود نبوده و هیچ‌گونه قساوت شدتی حتی نسبت به مخالفان خود، مادامی که مخالفت خود را در حدود مقررات و قانون نگاه داشته باشند، به کار نبسته است. اگر مقصود شما جماعتی اخلاگر و مفسده‌جو [است] که از ایام عزاداری عاشورا استفاده کرده و به جای این که به وظایف و مقررات مذهبی عمل کنند، و از این راه به خداوند و به اصول انسانیت نزدیک شوند، دست به آشوب زده، متعرض زن‌ها در کوچه و بازار شده، کتابخانه پارک شهر را آتش زده، و صدها مغازه و خانه را غارت کرده و اتومبیل‌های مردم را درهم شکسته‌اند، و خلاصه برخلاف آسایش مردم و امنیت کشور اقدام به اعمال تخریبی و ایجاد رعب و

نجف اشرف و سایر علمای اقطار اسلامی، از روش شما در برابر علما و وعاظ در ایران و اعمالی که کرامت و حیثیت آنان را مخدوش ساخته است، اظهار نارضایی می‌کنیم و هر اقدامی که این طرح‌های مخالف مذهب را متوقف سازد مورد تأیید قرار می‌دهیم.

شیخ حبیب آل ابراهیم، شیخ حسین معتوق، شیخ عبدالکریم شمس‌الدین، سید نورالدین شرف‌الدین، محمدحسن فضل‌الله، شیخ رضا فرحات، شیخ جواد مغنیه.

سایر علمای لبنان که ذیل تلگراف‌های مشابه را خطاب به شاه امضا کردند عبارتند از: شیخ عبدالله نعمه، شیخ عبدالحسین نعمه، شیخ سلمان آل سلیمان، سید هاشم معروف، سید موسی الصبر [سید موسی صدر]^{۱۴۰}، شیخ زین‌العابدین شمس‌الدین، سید عباس ابوالحسن الموسوی، سید عبدالرئوف فضل‌الله، سید محمدجواد الحسینی، خلیل یاسین، علی بدرالدین و حسن معتوق.

علی دشتی، به عنوان نماینده شاه در لبنان، در ۴ فروردین ۱۳۴۲ به این تلگراف‌ها چنین پاسخ داد:

سفارت ایران در بیروت نهایت احترام و حسن عقیدت را به آقایان دارد زیرا آن‌ها را تکیه‌گاه شیعیان و مورد اعتماد طایفه جعفری می‌داند و به همین مناسبت از تلگرافی که به توسط سفارت به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه مخابره فرموده‌اید تعجب کرد. زیرا من شخصاً تصور نمی‌کردم که دسایس مخالفین و تبلیغات سوء مغرضین ذهن شما را نسبت به اصلاحات ایران و مخصوصاً روش روشن و حسن سیاست شاهنشاه مشوب کند.

متأسفانه در هر کشوری اشخاصی یافت می‌شوند که دیانت و مذهب را وسیله پیشرفت اغراض خصوصی خود قرار می‌دهند و با هر اصلاحی که معارض منافع شخصی ایشان باشد مخالفت می‌کنند و همین عده هستند که دست به تبلیغات سوء زده و به مشوب ساختن اذهان پرداخته‌اند.

لذا، به نظر می‌رسد که ارسال این تلگراف به تهران مناسبتی نداشته باشد. شاهنشاه در اجرای اصلاحاتی که مقتضیات حاضر ایجاب کرده است سعی کرده‌اند از موازین شریعت اسلامی انحرافی روی ندهند. پس متوقع هستند که شیعیان دنیا ایشان را تقویت و حمایت کنند و از این سوء تفاهمی که برای آقایان روی داده است متأسف و رنجیده خاطر می‌شوند. چه ایشان علاوه بر ایمان قاطعی که به دیانت اسلام دارند، بر حسب قانون اساسی ایران حامی و نگهبان مذهب جعفری هستند و در هر موقع و هر مناسبت این تصمیم را نشان داده‌اند؛ چنان که همین چهار روز قبل، روز اول نوروز (۲۱ مارس) که عید سال ایران است، در نطق خود صریحاً به این امر اشاره کردند.^{۱۴۱}

علی دشتی، هم به دلیل پیشینه طلبگی و تحصیل در حوزه‌های علوم دینی، و هم به دلیل اقامت در لبنان، که یکی از مراکز اصلی جهان تشیع به شمار می‌رفت، به حوادثی که در دوران دولت امیر اسدالله علم رخ داد و به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ انجامید، علاقمند بود. دشتی به شدت منتقد نهاد روحانیت است و در این تردید نیست؛ و این نقد بعدها در کتاب بیست و سه سال به نقد اسلام نیز کشید. ولی او از بدو شروع حوادث ایران رویه‌ای دوگانه در پیش گرفت. از یکسو، به عنوان سفیر شاه، می‌کوشید تا در نزد مقامات دینی و سیاسی لبنان و جهان اسلام حوادث ایران را تصادم منافع شخصی قلیلی از روحانیون با اصلاحات شاه، که متضمن برخی نوآوری‌هاست، جلوه دهد. از سوی دیگر، سیاست های دولت علم را مورد انتقاد قرار داد و رویه مماشات با روحانیت را، به جای برخورد خشن، توصیه نمود.

اولین تحلیل انتقادی او به چند روز قبل از قیام ۱۵ خرداد تعلق دارد. دشتی در ۳ خرداد ۱۳۴۲ در نامه‌ای به عباس آرام، وزیر امور خارجه،

مصیبت کرده‌اند و حکومت ایران عکس‌العمل نشان داده، تصدیق بفرمایید وظیفه هر حکومت قانونی چنین اقدامی بوده است. موقع را برای تجدید احترام و عرض سلام مغتنم می‌شمارد.

سفیر ایران

علی دشتی^{۱۴۴}

رویه دوگانه علی دشتی ادامه یافت. در حالی که او در لبنان همچنان تلاش می‌کرد تا حوادث ایران را کار جمعی قانون شکن و مفسد ضد اصلاحات جلوه دهد، در مکاتبات خود با تهران سیاست‌های دولت امیر اسدالله علم را نقد می‌نمود. دشتی بیش از دیگران متوجه عمق خطری بود که حکومت پهلوی را تهدید می‌کرد. او در نامه ۲۱ خرداد ۱۳۴۲ به عباس آرام، ضمن بیان مواضع مطبوعات لبنان در قبال حوادث ۱۵ خرداد در ایران، نوشت:

چیزی که در جراید اینجا، حتی جراید موافق، منعکس شد و مرا بسیار ناراحت کرد اشاره به این بود که این قیام و شورش تنها بر ضد حکومت^{۱۴۵} نبوده بلکه بر ضد رژیم بوده و متأسفانه عین این اشاره (بلکه به طور تصریح) در بیانات مختلفی که از تهران رسیده بود نیز دیده شد.

بنده در این باب مطالب گفتنی بسیار دارم - که چون به عنوان یک تریسیسی است [و] ورود در آن مستلزم طول کلام می‌شود و نمی‌دانم تا چه درجه مواجه با حسن قبول می‌شود، از بیان آن صرفنظر می‌کنم (مگر این که از من بخواهند) - ولی از اصرار در یک موضوع نمی‌توانم خودداری کنم که ابداً مصلحت نیست در ایران تفوه به این کلمه شود و حتی اگر واقعاً جماعت افسارگسیخته شعارهایی بر ضد مقام سلطنت داده باشند، نباید آن را به روی خود بیاوریم و نباید آن را تکرار کنیم و نباید با اعتراف به آن روی مردم را باز کنیم. بلکه پیوسته باید مقام سلطنت مقدس و دور از نجال و هر گونه اعتراضی قرار گرفته و تمام مخالفت‌ها متوجه حکومت قرار گیرد؛ زیرا معتقدات مانند امراض سرایت می‌کند و نباید راه این سرایت را باز نگاه داشت...

اوضاع ایران مرا شخصاً نگران می‌دارد ولی نه از این حیث که دولت فعلاً مسلط بر اوضاع نیست ولی بیش تر از این لحاظ که اعمال قوه پیوسته می‌بایستی با سیاست و تدبیر توأم بوده و تنها اتکای به قوای نظامی ملاک عمل قرار نگیرد...^{۱۴۶}

اوج انتقاد دشتی از عملکرد دولت امیر اسدالله علم در قبال حوادث کشور، نامه‌ای است که او در ۵ خرداد ۱۳۴۲ نگاشت، در ۲۴ خرداد آن را تکمیل کرد و در ۳۰ خرداد به تهران ارسال نمود. این نامه در پایان عوامل سقوط، واپسین کتاب دشتی، منتشر شده است. بخش‌هایی از این نامه به شرح زیر است:

در طی یکی از نطق‌های آقای علم این عبارت را خواندم که «دولت رحم نخواهد کرد...» بی‌رحمی که صفت خوبی نیست. مفهوم مخالف این جمله یعنی دولت ظالم و بی‌رحم است... این عبارت مرا به یاد دکتر اقبال انداخت که به مجلس سنا آمده بود و می‌گفت: «من از خروشجف نمی‌ترسم.» بنده هم از رئیس‌جمهور آمریکا نمی‌ترسم. دکتر اقبال بیان این عبارت را علامت شجاعت و نشانه صداقت خود به ذات همایونی قرار می‌داد، در صورتی که صداقت به ذات مبارک مستلزم این بود که رئیس‌دولت، ولو به کناره گرفتن خود باشد، در صدد این برآید که خطای گذشته را جبران و روابط شوروی را با ایران اصلاح کند و ما را سه سال دچار آن هرزگی‌ها و تبلیغات زبان‌بخش نسازد.

متصدیان امور به جای آن که خود را سپر بلا قرار دهند و پاسخگو باشند، دائماً در این فکرند که به نحوی از انحاء خود را نوکر و چاکر و مجری اوامر شاهنشاه معرفی کنند و تازه این وظیفه را لازم نیست هر ساعت و هر دقیقه به رخ مردم بکشند و مسئولیت تمام کارها را متوجه اعلیحضرت کنند.

قضایای اخیر [۱۵ خرداد ۱۳۴۲] دورنمای وحشتناکی در برابر دیدگانم گسترده و علاوه نوعی خجالت و سرشکستگی حاصل شده است به طوری که در اجتماعات شخص نمی‌داند به استفسار متعجبانه مردم چگونه پاسخ دهد. بنابراین، اگر گستاخی کرده و باعث افسردگی و تکدر خاطر مبارک گشته‌ام برای این است که معتقد شده‌ام در اطراف سریر سلطنت مردمان خیرخواه، صادق، شجاع، مآل‌اندیش و صریح یا نیست یا خیلی کم شده و گویی خاک مرده بر سر تهران پاشیده‌اند که تمام مباحثان امور جز حفظ مقام و صندلی خود آرزویی ندارند و حفظ مقام را نیز در مجامله، خوشامدگویی و اظهار بندگی به هنگام و بی‌هنگام یافته‌اند...

البته، همانطور که جراید خارجی نوشته‌اند، دنیای آزاد پشتیبان اعلیحضرت است. ولی اگر اوضاع داخلی بدینگونه رو به اختلال گذارد، معلوم نیست دنیای آزاد چگونه می‌تواند به کمک ما بشتابد؟ چنان که در حوادث ژوئیه ۱۹۵۸ عراق حتی حامیان نوری سعید و مؤسسان سلطنت هاشمی عراق برای شناختن انقلاب عراق به عنوان حکومت قانونی یک هفته نیز تأمل نکردند!

نخستین چیزی که از حوادث سنگین ۱۵ خرداد به چشم می‌خورد... توجه همه مخالفت‌هاست به ذات مبارک. به نظر می‌رسد این خطرناک‌ترین پیشامدی است که تاکنون روی داده و متأسفانه ریشه‌اش در دوران حکومت دکتر اقبال آبیاری شد و در زمان نخست‌وزیری علم رشد کرد.

راجع به آقایان روحانیون نخست باید این حقیقت مهم را فراموش نکنیم که آن‌ها مورد علاقه و تمایلات مردم هستند... و این امر برخلاف آن چیزی است که آقایان علم و پاکروان یا جراید تهران پنداشته‌اند و علماً را دسیسه کار و مصدر شر و فساد معرفی کرده‌اند. به عقیده چاکر، فردی چون آقای خمینی نمی‌تواند جماعت مردم را به حرکت درآورد و این طور مورد توجه عموم باشد که عکس ایشان سبیل نهضت گردد و مورد احترام، ستایش و تقلید مردم قرار گیرد. اعتبار و شأن او برای این است که جسارت کرده و مظهر تمایلات نهفته آن‌ها گردیده است...^{۱۴۷}

آخرین نامه دشتی به عنوان سفیر ایران در لبنان به ۲۸ آذر ۱۳۴۲ تعلق دارد. این نامه خطاب به شاه است و اعتراضی است شدید به مراسم بزرگداشت بیست و پنجمین سال نویسندگی شجاع‌الدین شفا، معاون فرهنگی وزارت دربار. دشتی، پس از تعارفات اولیه، نوشت:

به پیوست این عریضه نامه‌ای که آقای سعید نفیسی به سفارت لبنان در تهران نوشته، و تصریح کرده است که شورای فرهنگی سلطنتی با همکاری جمعیت قلم؟ و جمعیت روزنامه‌نگاران می‌خواهد جشن ۲۵ ساله نویسندگی آقای شجاع‌الدین شفا را بگیرند و خواهش کرده است (یعنی گدایی کرده است) که مؤسسات فرهنگی لبنان هم در این باب شرکت کنند، تقدیم می‌شود.

دشتی در این نامه، که در عرف مکاتبات آن روز دولتمردان ایرانی با شاه سخت جسارت‌آمیز جلوه می‌کند، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند:

آیا... آقای شجاع‌الدین شفا (مانند آقای تفضلی^{۱۴۸}) که هنگام تصدی اداره تبلیغات مصاحبه می‌کرد و برای خود و خانواده‌اش شئونی قائل می‌شد) می‌خواهد از این سمتی که در دربار شاهنشاهی دارد استفاده کند و بعد آن جشن و آن رساله‌ای را که از کشورهای مختلف گدایی کرده‌اند، به عنوان سند لیاقت و برای بالا بردن شأن خود در پیشگاه همایونی به کار اندازد؟

... درست است که آقای شفا، مانند اغلب جوانان آشنا به زبان‌های خارجی، از بیست و پنج سال قبل شروع به ترجمه کرده است و بسیاری از داستان‌های کوتاه یا بعضی اشعار احساساتی، مانند لامارتین یا بلیتیس، را ترجمه کرده و اخیراً نیز یک کتاب ادبی و مهمی را (کمدی دیوین)^{۱۴۹} به فارسی درآورده‌اند، و همه این‌ها برای آشنا ساختن ایرانیان با ادبیات غرب مفید است، اما ایشان هرگز اثری نیافریده و از خود چیزی بیرون نداده، مخصوصاً در شناساندن فرهنگ ایران به دنیای خارج کاری نکرده‌اند، تا شورای فرهنگی سلطنتی

اگر همکاران علم صاحب تشخیص بودند و مصالح مملکت و شاه مملکت را در نظر می گرفتند، نامه‌ای سراسر توهین و تحقیر از سوی شاه به روزنامه اطلاعات نمی فرستادند و آن جریده را ناگزیر به درج آن نمی کردند؛ آن هم نسبت به یک روحانی که همه مخالفان شاه و توده مردم را پشت سر خود داشت و در برابر نابکاری‌های او، به ویژه اصلاحات ارضی بدان صورت بی حاصل، کاپیتولاسیون و غیره، با قاطعیت و جسارت بر او خرده گرفته است.^{۱۵۳}

و درباره شجاع الدین شفا چنین نوشت:

شاه از هر کسی که شبهه استقلال رأی و فکر در او می رفت، بدش می آمد... او تیپ جمشید اعلم و شجاع الدین شفا را می پسندید. همین شجاع الدین شفا، که به عنوان معاون آقای علم در امور فرهنگی وزارت دربار خدمت می کرد و باید بر حسب وظیفه مصدر خدمات علمی و فرهنگی باشد و پرداختن به امور فرعی و مقاصد مادی را دون شأن خود بداند، به صحنه سازی و نمایش عادت کرده بود.

یکی از دوستان نقل می کرد که وقتی کتاب مأموریت برای وطن چاپ و منتشر شده بود. ایشان (شجاع الدین شفا) شرفیاب گردید و به عرض رساند که چاکر مبلغی بدهکارم، چنانچه امر فرمایید از بابت فروش کتاب مبلغی به جان نثار کمک شود مشکلاتم حل خواهد شد. ایشان هم فرمودند: در آمد این کتاب مال تو!

چنین درباری با این رجال چگونه می تواند تمدن بزرگ بیافریند و وارث بالاستحقاق کورش و داریوش باشد؟...

در نظر او [محمدرضا شاه] علو طبع و عزت نفس، آزادی و وارستگی و استقلال فکر در رجال کشور به منزله تهدیدی علیه مقام شامخ سلطنت است و اگر این مزایای جای خود را به ذلت و ادبار و فرومایگی بدهد، مقام پادشاهی از خطر سقوط در امان می ماند.^{۱۵۴}

دشتی به رغم این که پس از بازگشت از لبنان همچنان سناتور بود ولی اغلب اوقات را در خانه اش در تیغستان می گذرانید.

پس از بازگشت، از دی ماه ۱۳۴۲ جلسات هفتگی خانه دشتی از سر گرفته شد. در این جلسات گاه چهره های فرهنگی نزدیک به امیر اسدالله علم و وزارت دربار مورد حمله دشتی یا سایر حضار قرار می گرفتند. مثلاً، در جلسه ۲ اسفند ۱۳۴۲ - که مهدی نمازی، دکتر لطفعلی صورتگر، ابراهیم خواجه نوری، دکتر ناظرزاده کرمانی، بدیع الزمان فروزانفر و گروهی دیگر حضور داشتند- دشتی دکتر رضازاده شفق را مورد حمله قرار داد:

در این جلسه ابتدا علی دشتی درباره شعر و شاعری بحث کرده و گفت: دکتر رضازاده شفق هم شاعر شده. و فروزانفر اظهار داشته: شعر گفتن که گناهی ندارد. و دشتی افزوده: آخر او برای گنبد مسجد شیخ لطف الله هم شعر ساخته و علاوه بر این ایشان اخیراً همه کاره شده و تاریخ نویس، استاد، شاعر، حقوق دان سیاسی و تاریخ تفسیرکن از آب درآمده است. و روز یکشنبه گذشته فلسفی واعظ در منزل من بود و یکی از کتاب های اشعار دکتر شفق را خریده بود و می گفت قصد دارم چنانچه فرصتی پیدا شود در بالای منبرها حقش را کف دستش بگذارم.^{۱۵۵}

از سال ۱۳۴۴ در جلسات خانه دشتی گاه انتقادات تندی از دولت هویدا بیان می شد و ظاهراً دشتی در این سال به تحریکات سیاسی علیه دولت هویدا نیز دست زد. اسناد ساواک حاکی است که گویا دشتی در دوران سفارت در لبنان با آرمین مهیر،^{۱۵۶} سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران، از دوران سفارت مهیر در بیروت، دوست بود و اینک او را علیه دولت هویدا تحریک می کند.^{۱۵۷} بدگویی دشتی از هویدا حداقل تا سال ۱۳۴۷ تداوم داشت. او در ۷ فروردین ۱۳۴۷ درباره هویدا گفت: «این

بخواهد از وی تجلیل کند. چنان که این معنی در دانشگاه بیروت روی داد یعنی مدیران آنجا متحیر بودند که راجع به یک آدم ناشناس، که آثار وی در اینجا ابداً انعکاسی نداشته است، چگونه می توانند چیزی بنویسند و از وی تمجید کنند ولی رئیس دانشگاه از نقطه نظر ادب... چیزی تهیه کرده اند که مضمون آن این معنی را به خوبی نشان می دهد.

... شورای فرهنگی سلطنتی... برای این منظور بلند پا به عرصه وجود گذاشته است که فرهنگ درخشان ایران را به جهان معرفی کند. این هدفی است ارجمند... آیا با این مقدمه سزاوار است که نخستین اقدام شورای فرهنگی سلطنتی تجلیل از یک مترجم متوسط باشد؟... این عجیب و تأسف انگیز است که هر مقصد ارجمندی در مقام عمل فرو افتاده و آلوده به اغراض شود... در مقابل جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران جشن ۲۵ ساله شجاع الدین شفا گرفته شود...

اعلیحضرتا

... نمایش صنایع هفت هزار ساله ایران در عالم خارج اثر عمیق کرده و متفکران را به یاد ایران انداخته و حتی عقیده آن ها را در باب اثر هنر یونان تغییر داده و سهم بزرگ ایران را باز شناخته اند... نیت اعلیحضرت همایون شاهنشاه متوجه این مقصد ارجمند بوده است؛ اجازه نفرمائید قیافه حقیر و مسکنت آمیز بدان بدهند.^{۱۵۸}

قابل تصور بود که دو نامه اخیر دشتی خوشایند شاه نباشد. چنین بود. در پایان آذر ۱۳۴۲ به مأموریت دشتی در بیروت خاتمه داده شد حال آن که دشتی سفیری موفق به شمار می رفت. این موفقیت دشتی و تأثیر او بر فضای فرهنگی و سیاسی لبنان را از یادداشت «سفیر ادیب» نوشته دکتر صلاح الدین منجد، از ادبای لبنان، در روزنامه الحیات می توان دریافت. منجد از شرکت خود در میهمانی سفارت ایران سخن می گوید و درخشش سفیر ایران، که «به زبان عربی ادبی فصیح» تکلم می کند و بر تاریخ و ادبیات عرب اشراف دارد. او در پایان می نویسد:

من در این لحظه به یاد توصیه بزرگان عرب در باب انتخاب و اعزام سفیر افتادم که معتقد بودند سفیر باید گشاده زبان و ادیب و دانا و هوشیار و کارآگاه و باتجربه و تیزبین باشد و از غرور و جهالت به دور باشد و همیش مصروف جلب شهرت و جمع مال نگردد.^{۱۵۹}

رنجش شاه از توصیه های دشتی ادامه یافت و لذا زمانی که دشتی، به پیروی از همان مذاق سیاسی که در نامه های فوق بیان شده، در مهرماه ۱۳۴۴ خواستار «آزادی» آیت الله خمینی شد؛ شاه در پاسخ گفت: «دشتی گه خورده که چنین درخواستی نموده است.»^{۱۶۰}

دشتی پس از انقلاب، در واپسین یادداشت های خود، فضای زمان دولت علم و واکنش شاه به نامه خود را چنین بیان کرد:

علم باب دندان اعلیحضرت بود و نوکر صمیمی او... دربار شاه ایران، در زمان صدارت و وزارت دربار وی، غالباً مشحون از عناصر حقیر و بی شخصیت بود و این همان چیزی بود که شاه می خواست.

درست پس از وقایع ۱۵ خرداد، که سوء سیاست شاه و سست رأیی علم آن را به بار آورد، عریضه ای چهارده صفحه ای به شاه نوشتم. کمیسیون در این باب در دربار تشکیل شد که تا حدی رأی مرا در تخفیف تشنجات مؤثر می یافت ولی شاه به وسیله علم پیغام فرستاد که: دشتی دور از ایران به سر می برد و از عمق جریانات سیاسی آگاه نیست. آن وقت من سفیر ایران در بیروت بودم...

او [علم] ابداً وزن سیاسی نداشت تا رأی خود را در مواقع حساس اظهار کند و اطاعت کورکورانه او و یارانش موجب شده بود که حتی دفاعیات چند جلسه بعد از ورودم به تهران نیز با خود شاه نتیجه بخش واقع نگردد.

دومین و سومین مجموعه داستان‌های دشتی جادو (۱۳۳۰) و هندو (۱۳۳۱) نام داشت. جادو داستان‌های عشقی بود که از مرداد تا دی ۱۳۳۰ در مجله اطلاعات ماهانه نشر یافت و هندو شامل سه قطعه بود: هندو، بر ساحل مینایی، دو شب. دشتی، به گفته خود، از سر تفنن به داستان‌نویسی می‌پرداخت. در مقدمه جادو نوشت:

من داستان‌سرای خوبی نیستم... داعی من به نگارش آن‌ها گذراندن وقت و امتحان قریحه داستان‌نویسی و ضمناً ایراد بعضی تفکرات یا تخیلات است... این بد است. من هم می‌دانم بد است و شاید به همین جهت باشد که نه یک سیاست‌گر ماهر و نه یک داستان‌نویس زبردست و نه در هیچ موضوعی صاحب تخصص نگردیده‌ام.^{۱۶۷}

زمینه داستان‌های دشتی ساده و بسیط است و در حول یک محفل و یک راوی دانا می‌گردد که با شیرینی و دقت جزئیات ماجرای قهرمانان را بیان می‌کند.^{۱۶۸} زن در داستان‌های دشتی جایگاه خاصی دارد و از مختصات معینی برخوردار است که همواره تکرار می‌شود.

به قول خانلری، زن آثار دشتی موجودی است متعین، فرنگی مآب، متظاهر به تجددخواهی، مدعی برابری با مرد اما بدون مشارکت در وظایف اجتماعی، هوسباز، خودنما و اهل محافل خوشگذرانی؛ و مرد آثار دشتی به قول کامشاد، موجودی است مجرد، باهوش، خوش چهره، آمیزگار، مؤدب و خوش رفتار، اهل رقص و بازی ورق، پر مطالعه و آشنا با فرهنگ غربی.^{۱۶۹}

دشتی هیچگاه ازدواج نکرد ولی این به دلیل عدم تمایل او به جنس مخالف نبود. در سند بیوگرافیک ساواک، یکی از مختصات دشتی «تمایل زیاد به زن» و «ضعف بسیار شدید نسبت به جنس مخالف» عنوان شده است.^{۱۷۰} این تمایل را در داستان‌های دشتی می‌توان دید تا بدان حد که دشتی را به «سرحلقه عاشقانه نویسان» بدل کرده است. میرعبدینی می‌نویسد:

عاشقانه‌نویسانی هم بودند که می‌کوشیدند با زدن رنگی روانکاوانه به آثارشان خود را در مرتبه‌ای بالاتر از امثال جواد فاضل جای دهند... سرحلقه این دسته از نویسندگان علی دشتی... نثری روان دارد و آثارش از لحاظ توصیف زندگی و آمال اشراف از ارزش‌هایی برخوردار است...

داستان‌های دشتی... تصویر زنده‌ای از مشغله ذهنی روشنفکران وابسته به طبقه حاکم در آن دوره به دست می‌دهند. در محفل انس اینان، که در باغ‌های زیبای شیران یا کافه‌های تهران تشکیل می‌شود، پس از مباحثاتی درباره زن و عشق، یکی از حاضران به نقل داستانی عاشقانه می‌پردازد. در واقع، گردهمایی چارچوبی است که داستان اصلی در آن تعبیه می‌شود. مردانی از «طبقه راقیه و تربیت‌یافته» عاشق زنان شوهردار می‌شوند و آنان را از «جاده استقامت و سلامت روی منحرف» می‌کنند. زنان، که درس خوانده و «مطلع از افکار نویسندگان فرهنگ» اند، با هرزه‌درایی نسبت به تعصب‌ها و محدودیت‌های اجتماعی و خانوادگی واکنش نشان می‌دهند. در نخستین داستان کتاب، فتنه خود را عاشق هرمز می‌نماید و به مرور عشقی سودایی و رومانتیک بین آنان شکل می‌گیرد. هرمز فتنه را زنی عقیف و رؤیایی می‌پندارد، اما وقتی او را در آغوش مرد دیگری می‌یابد از عشق بیزار و از زن متنفر می‌شود. در داستان «ماجرای آن شب»، نیز آگاهی مردی بر خیانت زنی عقیف نما سبب سرخوردگی او می‌شود. در داستان «دفتر ششم»، مردی دفتر خاطرات زنی را می‌یابد. این خاطرات، که بقیه داستان را تشکیل می‌دهند، پرده از عشقی ممنوع برمی‌دارند...^{۱۷۱}

غلامحسین مصاحب فتنه را تجلی سرشت دشتی می‌داند:

... سال پیش کتاب فتنه منتشر شد و اگر حدس یکی از دوستان که آن را یک نوع اتوبیوگرافی می‌دانست، صحیح باشد، شاید بتوان گفت شیخ علی در

قبیل اشخاص که نخست وزیر می‌شوند من [به عنوان] نوکر خانه خود قبول‌شان ندارم.^{۱۵۸}

ولی در سال‌های بعد دشتی از ورود در مباحث سیاسی پرهیز می‌کرد؛ یا در حضور «نامحرمان» - منابع ساواک و کسانی که به ایشان مشکوک بود - سکوت اختیار می‌کرد. برای مثال، در جلسه ۳۰ آذر ۱۳۵۶ در خانه دشتی، حاضرین درباره ابتهاج و انتظام سخن می‌گفتند ولی «علی دشتی کوچک‌ترین اظهار عقیده‌ای نمی‌کرد و فقط راجع به کتابی که به نام نقشی از حافظ نوشته است بحث می‌نمود».^{۱۵۹} یا در اردیبهشت ۱۳۵۷، زمانی که جنبش انقلابی اوج می‌گرفت، باز دشتی ساکت بود؛ «هیچگونه حرفی... نمی‌زد و می‌گفت تصمیم دارد راجع به مولوی کتاب جدیدی بنویسد و شخصیت بزرگ عرفانی او را معرفی کند».^{۱۶۰}

دشتی نویسنده

دشتی در جوانی روزنامه‌نگاری خوش قلم بود که توانایی چشمگیر در نگارش مقالات کوتاه و خوش ساخت از خود بروز می‌داد. نثر محاجه (پلمیک)^{۱۶۱} وی، زمانی که ضرورت می‌یافت، به شدت مهاجم و پرخاشگر می‌شد. توانمندی‌های دشتی روزنامه‌نگار به‌ویژه در شفق سرخ پژواک یافت و او را به محافل سیاسی و مطبوعاتی و ادبی ایران شناساند.

علاوه بر مقالات شفق سرخ و کتاب ایام محبس (۱۳۰۱)، که درباره آن سخن گفتیم، دشتی در سال‌های نخست فعالیت سیاسی و مطبوعاتی خود دو اثر از عربی ترجمه کرد: نوامیس روحیه تطور ملل (اثر گوستاو لوبون)^{۱۶۲} و تفوق انگلوساکسون مربوط به چیست؟ (اثر ادمون دومولن). هر دو کتاب را احمد فتحی زغلول پاشا^{۱۶۳} از فرانسه به عربی ترجمه کرده و دشتی، که هنوز با زبان فرانسه آشنایی وافیه نداشت، از عربی به فارسی برگرداند. دو کتاب فوق در سال‌های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ در تهران انتشار یافتند.

سومین ترجمه دشتی اعتماد به نفس اثر ساموئل اسمایلز،^{۱۶۴} نویسنده اسکاتلندی، است که از فرانسه ترجمه شد و در سال ۱۳۰۵ در تهران به چاپ رسید. به نوشته عبدالحسین آذرنگ، «ظاهراً» اصل این کتاب «تأثیر عمیقی بر دشتی گذاشته و در ایجاد تحول در شخصیت او بسیار موثر بوده است. زبان ترجمه دشتی ساده، محکم... و جزو بهترین نثرهای فارسی معاصر به شمار می‌آید».^{۱۶۵}

در سال‌های پسین، تا پایان سلطنت رضا شاه، از دشتی به جز یادداشت‌های کوتاه معروف به «تحت نظر»، که در سال ۱۳۲۷ به ضمیمه ایام محبس منتشر شد، اثر دیگری نمی‌شناسیم.

پس از شهریور ۱۳۲۰ دشتی سیاستمدار در کسوت داستان‌نویس و منتقد اجتماعی و ادبی نیز ظاهر شد. اولین و معروف‌ترین مجموعه داستان‌های او، فتنه، از اسفند ۱۳۲۱ در مجله مهر ایران و در بهار ۱۳۲۳ به صورت کتاب انتشار یافت. در اواخر ۱۳۲۵ سایه منتشر شد که مجموعه‌ای از ۲۷ مقاله پراکنده دشتی در جراید آن سال‌ها بود.

از مطالعه این مقالات پیداست که نویسنده همه‌کاره از هر دری از اندیشه‌های بشری - از دنیا و زندگانی، اخلاق و فلسفه و اجتماع - بدون این که تخصصی در آن‌ها داشته باشد، به قدر کافی بهره برده و به منطق قوی و صحیح پای بند است. با ادبیات اروپایی از مجرای زبان عربی و احیاناً فرانسه آشنایی دارد. استاندارد، داستایوسکی، تسوایک، پروست و دیگران را خوب می‌شناسد و از هر یک کتاب‌های جورواجور زیاد خوانده و آن‌چه را که خوانده خوب هضم و تحلیل کرده و این کثرت و تنوع مطالعه قدرت و سطوتی به قلم وی بخشیده که در هر مبحث و مقوله‌ای وارد شود به خوبی از عهده آن بر می‌آید و روان و سلیس و بی‌تعقید ادای مطلب می‌کند.^{۱۶۶}

فارسی دانشی عمیق تر از دشتی داشتند، اما کمتر کسی حساسیت، گستره تخیل و چیره دستی او را در ارزیابی دستاورد شاعران به کار گرفت.^{۱۷۳}

دشتی زمانی وارد عرصه فعالیت مطبوعاتی شد که جوانان تحصیل کرده فرنگ جولان می دادند. دشتی برای تثبیت موقعیت خود به استعمال واژه های فرانسه در نثر فارسی پرداخت. ولی به تدریج، پس از اثبات جایگاهش به عنوان نویسنده و ادیب، استعمال واژگان فرانسه را کم و کمتر کرد. معهذاً، او، مانند بسیاری از نویسندگان نسل خود، به تأثیر از زبان فرانسه "یک" را زیاد به کار می برد:

سردار سپه، یک نظامی وطن پرست، یک مرد پر انرژی...

اینک، به پاداش این جهش کریمانه یک روح پر از ایمان و بی دریغ، حتی مثل یک حمال هم نمی توانم آزادانه نفس بکشم.

تنها مایه تسلی یک نفر محبوس این است که... بزرگ ترین ضربه به قلب یک نفر محبوس سیاسی...

ای ماشین های فلسفه باف... بس است، یک قدری عمیق شوید..

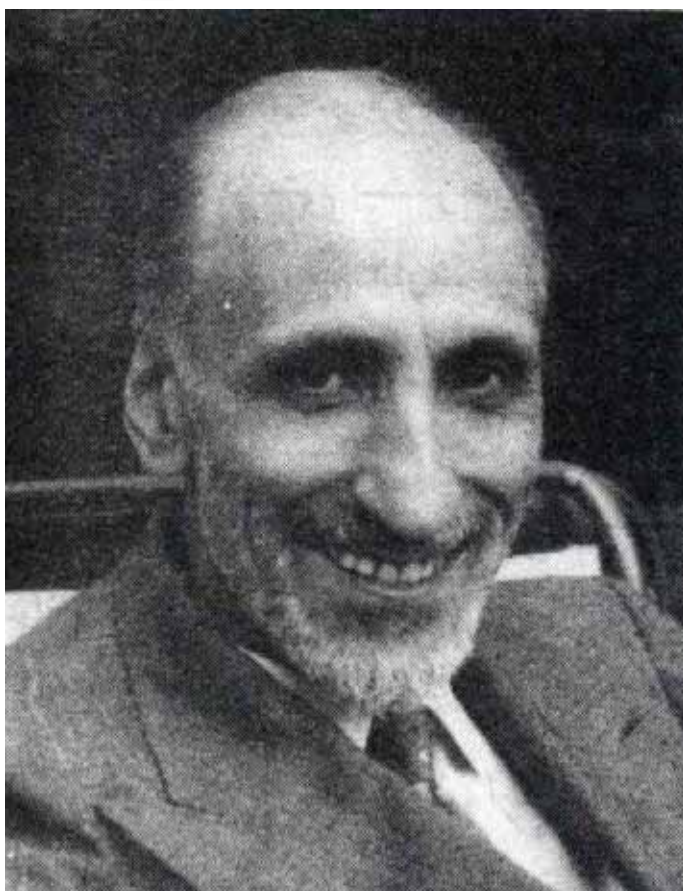
پس بهترین طریق برای سعادت مند کردن مردم... همان حدودی است که تعالیم یک دیانتی مانند اسلام...

از اصدار این حکمی که به قلوب عناصر آزادیخواه یک صدمه غلیظی می زد...

دست به دست آزادیخواهان داده... یک طرح تازه و جدیدی بریزید

آن کسی که سه سال قبل... با یک اراده خستگی ناپذیری...

مدیر سیاست یک جوان بی شرفی است...



پدر بنده یک آدم گننام و بی حیثیتی نبود...

ولی فشار انگلیس ها مانع شد که یک سلسله حقایقی در آن اوراق منتشر شود.

ستاره ایران... وارد یک مبارزه شدیدی با سیاست انگلیس شده بود...

دشتی به رغم آشنایی با زبان و ادبیات عرب، نثر فارسی را ساده و شیوا، فاخر ولی بی تکلف می نوشت و از فضل فروشی های مرسوم در میان نویسندگانی که پیشینه تحصیلات حوزوی داشتند کمتر بهره می جست.

دشتی به رغم پیوند عمیق سیاسی با کانونی که حکومت پهلوی را برکشید، و به رغم گرایش سره نویسی در میان گروهی از ایشان، در حوزه زبان و ادب رویه ای معتدل و معقول داشت. او از نوآوری دفاع می کرد ولی نوآوری های جلف و بی پایه را به تند تند نفی می نمود. دشتی دو گروه را مورد انتقاد قرار می داد: کسانی که اصرار در کاربرد افراطی واژه های عربی دارند و کسانی که اصرار در حذف افراطی واژه های بیگانه از زبان فارسی و تراشیدن معادل های نامأنوس و ناهنجار دارند.

این کتاب باطن زندگی خصوصی خود را به خوانندگان عرضه داشته است. این کتاب، که به قول آقایان هاشمی حائری، از دوستان ایام جوانی شیخ، و محمد سعیدی، رفیق حجره و گرمابه و گلستان او، و لطفعلی صورتگر، دوست وی، از شاهکارهای ادبیات فارسی است، به استثنای چند قسمت آن که یادگار ایام گرسنگی دشتی است و بالنتیجه شامل انتقادات شدیدی از طبقه حاکمه است، شرح بی پرده معاشقات مرده های بی شرف است با زن های شوهردار و وسایلی که این گونه مرده ها به کار می برند تا شهوات حیوانی خود را ولو با نابود ساختن خانواده ها اطفاء کنند. این کتاب واقعاً اتوبیوگرافی است یا نه، ما نمی دانیم. ولی بعضی از افکاری که در آن دیده می شود از سنخ افکار آدم های شاذی است که بر اثر کلاشی و مفتخواری احساسات شهوانی آن ها فوق العاده تقویت می شود...^{۱۷۴}

از نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ چهره دیگری از دشتی نویسنده شناخته شد: دشتی محقق و منقد. در این سال ها آثار زیر از دشتی انتشار یافت: نقشی از حافظ (۱۳۳۶)، سیری در دیوان شمس (۱۳۳۷)، قلمرو سعدی (۱۳۳۸)، شاعری دیر آشنا [خاقانی] (۱۳۴۰)، دمی با خیام (۱۳۴۴)، کاخ ابداع [در تحلیل اندیشه حافظ] (۱۳۵۱)، نگاهی به صائب [همراه با بحثی درباره سبک هندی و اظهار نظرهایی در خصوص بیدل] (۱۳۵۳)، پرده پندار [نوشته ای انتقادی بر جنبه هایی از تذکرة الاولیای عطار و آراء صوفیان] (۱۳۵۳)، عقل [درباره غزالی و نقد دیدگاه های مخالفان مشرب عقلی] (۱۳۵۴)، در دیار صوفیان [در تحلیل و نقد ادبیات صوفیانه و ادامه بحث های پرده پندار] (۱۳۵۳)، تصویری از ناصر خسرو (۱۳۶۳).

دشتی در این آثار پیشگام و تحول گراست. به نظر او روشی که ادیبان در قبال ادبیات قدیم فارسی در پیش گرفته بودند فهم ما را از آن افزایش نمی دهد. او با استفاده از روش های منتقدان کلاسیک اروپایی رویکرد دیگری به تحلیل و نقد ادبی برگزیده است و، به جای بحث در ویژگی های نسخه یا بررسی اقوال یا تحقیق در اطلاعات و داده های مربوط به زندگی و اثر، واکنش شخصی و علمی خود را به ادبیات نشان داده است... و به همین دلیل است که عبدالحسین زرین کوب نوع و روش نقد او را در این آثار «تأثرنگاری» (بیان تأثرات شخصی منتقد در برابر آثار ادبی) می نامد.

این دسته از آثار دشتی حاصل سالیان متمادی انس او با ادب قدیم، تأملات و دیدگاه های شخصی است که با قلمی تحلیل گر و نثری به غایت محکم و استوار و گاه بسیار زیبا نوشته شده و چشم اندازهای تازه ای را به روی مطالعات ادبی گشوده است. این دسته از نوشته های دشتی هم با مخالفت و انتقاد شماری از منتقدان قدیم و جدید روبه رو شد. از جمله انتقادهای تند بر او مقاله ای است که مصطفی رحیمی در نقد دمی با خیام نوشت و انواع طعنه ها و کنایه های سیاسی را با نقد جنبه های دیگری از این اثر همراه و نثار دشتی کرد... کامشاد می گوید در ایران و خارج کسانی بودند که درباره شعر

گسترده و قوه تعبیر فزونی می گیرد. فرهنگ و ادب ایران در طی ده قرن چنین شده است. به حدی که می توان گفت نیروی بیان زبان فارسی، مخصوصاً در شعر، به جایی رسیده است که زبان دیگری نمی تواند با آن برابری کند.^{۱۷۴}

پنجاه و پنج

دشتی، در مقایسه با همگنان خود، ثروت فراوانی نیندوخت. از اینرو، شاید وسوسه مالی سبب شد که وی پیشنهاد دربار را بپذیرد و شاید واقعاً «فشار چهارده ساله» او را به زانو درآورد. بدینسان، دشتی کتابی نوشت در مدح سلطنت پهلوی با عنوان پنجاه و پنج؛ که ابتدا به صورت پاورقی در روزنامه کیهان و سپس به صورت کتاب انتشار یافت.^{۱۷۵} دشتی در این کتاب خاطراتی را از تحولات ۵۵ سال اخیر، از کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ و آغاز اقتدار رضا خان، بیان داشت. دشتی بعدها گفت:

چهارده سال تمام تحت فشار بودم تا کتابی در ستایش خاندان پهلوی تدوین نمایم. معذک، این کتاب چیزی نیست که آن ها می خواستند. اگر کسی حوصله تتبع داشته باشد، متوجه می شود که، با همه فشارهای اخلاقی، حرف هایی را زده ام و گوشه هایی از حوادث دوران پهلوی را نشان داده ام. البته بیش از نارسایی ها از سازندگی ها سخن گفته ام...^{۱۷۶}

دشتی در پی گفتار، دلیل نگارش کتاب را مکالمه تلفنی با خانمی «بلشویک مآب» ذکر کرد که از او پرسید: اگر به این نوشته خود در کتاب نقشی از حافظ، که «پادشاهان ایران مداح و چاپلوس می خواستند... پیشانی بلند، آزادی فکر، استقلال روح در نظر شاهان ایران بزرگترین گناه محسوب می شود»، اعتقاد دارد چرا در سال ۱۳۳۷ آن نطق چاپلوسانه را در مجلس سنا در مدح محمدرضا شاه بیان کرد؟ دشتی به این زن پاسخ داد که به دلیل همین نوشته در نقشی از حافظ نطق فوق را ایراد کرده است.

در جواب [دلبر بلشویک مآب] با همان صراحت فطری، که احیاناً به مرز خشونت و بی ادبی می رسد، گفتم: «آری، به همان دلیل که نقشی از حافظ و آن جمله هایی را که نقل فرموده اید نوشته ام، آن نطق را در مجلس سنا کردم برای این که محمدرضا شاه پهلوی را دوست دارم. برای سجایای استوار و مکارم اخلاقش دوست دارم. برای همت بلند و عشقی که به مرزوبوم خود دارد دوست دارم. برای صفات انسانی و عشقی که به نوع بشر دارد دوست دارم. علاوه بر این، این چهل و چند سال اشتغال به کارهای سیاسی و اجتماعی این اصل را در فکر من راسخ کرده است که دستگاه سلطنت، این دستگاهی که لااقل از دو هزار و پانصد سال پیش در ایران استوار شده است، ضامن بقا و استقلال و وحدت قومی ایران است. تاریخ ایران ثابت کرده است که هر گاه ایران از وجود پادشاهی باعزم و اراده و عادل برخوردار بوده است محترم و معزز بوده است.^{۱۷۷}

این گفتگوی خیالی با «دلبر بلشویک مآب»، ظاهراً، پاسخی است به مقاله «کیش چاپلوسی» که یکی از نشریات حزب توده در خارج از کشور درباره نطق دشتی در مجلس سنا منتشر کرده بود.^{۱۷۸} انتشار پنجاه و پنج واکنش های متفاوتی را برانگیخت. ابراهیم صهبا، شاعر سرشناس و دوست دشتی، چنین به ستایش از او برخاست:

دشتی به سال نو اثری پر بها نوشت

وز روزگار رفته بسی ماجرا نوشت

"پنجاه و پنج" نام کتابی بود که او

پنجاه و پنج سال سخن گفت یا نوشت

او در اواخر اسفند ۱۳۵۵، در پاسخ به نامه مدیر عامل سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، که پرسش هایی را درباره زبان معیار برای رادیو و تلویزیون طرح کرده بود، نوشت:

یگانه امتیاز آدمی از دیگر جانوران اندیشه است و اصل در هر گفت و شنود یا نگارشی بیان اندیشه است. هر بیانی که اندیشه را بهتر به دیگران برساند درست تر است هر چند در انجام این امر مهم واژه بیگانه به کار برده شود. واژه بیگانه هنگامی بیگانه است که از رساندن اندیشه به دیگران ناتوان باشد و یا این که با نسج سخن ناسازگار باشد. به کار بردن واژه های بیگانه- خواه عربی، خواه اروپایی- گناهی نیست خاصه اگر مشابه آن در فارسی رایج نباشد. بسی از واژه های بیگانه چون تلفن، تلگراف، ماشین و بسیاری از لغات بین المللی زبانی به زبان فارسی نمی رساند و به خود فشار آوردن تا "خودرو" به جای "اتومبیل" وضع کنیم سخره انگیز و خنده آور است.

اما در باب واژه های عربی، من بر آنم که ورود آن ها به زبان دری یک ضرورت طبیعی بوده و زبان دوره ساسانی کافی به بیان مقصود نبوده است. از پیوند دری و عربی زبانی به وجود آمده است که شاعران نامدار بدان سخن گفته اند و آن را به اوج کمال رسانیده اند و نکته مهم این که در این پیوند حتی لغت های عربی دچار تحول شده و متناسب با نسج سخن فارسی گردیده است.

پس تعصب بر ضد واژه های عربی نوعی جمود فکری است و اگر هواخواهان این روش رستگار شوند جز فقر زبان و ناتوانی آن در بیان اندیشه نتیجه ای حاصل نمی شود.

استحکام مبانی قومی با طرد لغات عربی صورت نمی گیرد بلکه عوامل دیگری می خواهد. همه می دانیم که زبان های زنده امروز، چون انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و حتی روسی، از لاتین و یونانی بهره بسیار گرفته اند. به قول گوته، قدرت یک زبان در این نیست که کلمات بیگانه به خود قبول نکند بلکه در آن است که آن ها را هضم کند و حال بسیاری از لغات عربی در زبان فارسی چنین است.

دشتی افزود:

تا می توان گفت "روز، امسال، شب، پدر، مادر، برادر..." طبعاً ناهنجار است کلمه های "یوم، هذه السنه، لیل، ابوی، والده، اخوی..." به کار برد، ولی مردم مرتکب این ناسزا می شوند و هر روز در جراید می خوانیم... رادیو و تلویزیون آن چه رایج است و ذوق عمومی پذیرفته است باید بپذیرد. اگر "قضاوت" در زبان عربی نیامده است نیامده باشد. ایرانی این مصدر را از ریشه عربی گرفته و استعمال کرده و همان غلط مصطلح و عامه پسند درست است...

لغت سازی و واژه تراشی کار فرهنگستان هم نیست. فرهنگستان، اگر از مردم دانا و ادیب تشکیل شود، مردمی که به ۱۱ قرن تاریخ فرهنگ و ادب ایران آشنا باشند، در این است که واژه های تازه و ذوق پسند بپذیرد و به جای واژه دخیل یا واژه خالی بگذارد. در این باب، رادیو تلویزیون نمی تواند واژه های جدیدی که ابتدا ریشه درستی ندارند ولی بی جهت و بدون دلیل در پاره ای از دوایر متداول شده است چون "تراپری"، "پدافند" و غیره دور بریزد برای این که سازمانی است دولتی (هر چند اسم خود را ملی گذاشته است) ولی دیگر نباید بار ما را سنگین کرده و هر واژه ای که طبع منحرف شخصی تراشیده است قبول کند...

این امر کاری است در منطقه نویسندگان و سرایندگان. نویسنده و سراینده دارای اندیشه و احساس است، می خواهد اندیشه و احساس خود را بیان کند، ناچار است تعبیر بیافریند، به مجاز و استعاره متوسل شود، در نتیجه دایره بیان

می‌گویند. دیگران، آن‌ها که به خاطر ایده‌آل‌های خود با غولان و جادویان نیرومند در افتادند، به گفته این‌ها "دیوانه‌اند."^{۱۸۱}

از تخت پولاد تا بیست و سه سال

دشتی نویسنده چهره دیگری نیز دارد. دشتی مؤلف دو کتاب است که بیش از تمامی آثارش بر شهرت و زندگی او، در واپسین دهه آن (۱۳۵۰-۱۳۶۰)، سایه افکند؛ و احتمالاً در آینده نیز بیش از تمامی آثار دشتی بر نام او سایه خواهد افکند. در این دو کتاب ابتدا دشتی را نقد "دین مرسوم" می‌یابیم و سرانجام نفی‌کننده تمامیت اسلام به عنوان دین مبتنی بر وحی.

تعارض دشتی با اسلام، ابتدا از برخورد به سنن و ایستارها و باورهای رایج و بعضاً عامیانه در میان شیعیان، یا "دین مرسوم"، آغاز شد. از ۱۵ دی ۱۳۵۰ تا ۱۵ دی ۱۳۵۱ در ۱۲ شماره از مجله خاطرات، به مدیریت سیف‌الله وحیدنیا، مطالبی منتشر شد که در آبان ۱۳۵۳ به صورت کتابی به نام تخت پولاد (۲۰۴ صفحه)، بدون ذکر نام نویسنده، به چاپ رسید. دشتی هیچگاه به طور رسمی انتساب این کتاب به خود را نپذیرفت، و بعدها همین رویه را در قبال بیست و سه سال در پیش گرفت، ولی روشن بود که تخت پولاد قلم و نثر دشتی است. تخت پولاد در خارج از کشور با ذکر نام علی دشتی به عنوان نویسنده بارها تجدید چاپ شده و آخرین چاپ آن (۲۰۰۳) به نشر البرز (فرانکفورت) و انتشارات مهر (کلن) تعلق دارد.



دشتی در سه بخش نخست تخت پولاد ماجرای سفر راوی داستان به اصفهان و آشنایی خیالی او با سید محمدباقر درچه‌ای،^{۱۸۲} مجتهد و مدرس نامدار اصفهان، را شرح می‌دهد و در چهار بخش دیگر به مباحث نظری-دینی می‌پردازد.

تخت پولاد از زبان شخصیتی نمادین به نام "جواد" است؛ و این "جواد" نگاهی شبیه به شیخ ابراهیم زنجانی به روحانیت دارد. اندیشه سیاسی "جواد" همان آتارشیسم پوپولیستی است که در آثار زنجانی و سایر طلاب و روحانیون بریده از روحانیت در دوران مشروطه و پس از آن رواج فراوان داشت. دشتی، همچون زنجانی، می‌نویسد:

از انسان‌ها فقط دو طبقه در این مملکت راحت و آسوده‌اند: یکی طبقه حکام و دیوانیان و دیگر طبقه علما و روحانیون. این دو طبقه هیچ کار و زحمتی را متحمل نمی‌شوند و بهتر زندگی می‌کنند و بیش تر پول دارند. علاوه بر این همیشه محترم‌تر و آبرومندتر از سایر طبقات هستند و بر سایرین تحکم کرده و بزرگی می‌فروشند.^{۱۸۳}

و از زبان پدر "جواد" در "محاسن" ورود به سلک روحانیت می‌نویسد:

ورود در سلک روحانیت آسان‌تر است زیرا مستلزم رفتن به عتبات و چند سالی تحصیل عربی و فقه و حدیث است. حتی می‌توانم بگویم تحصیل هم چندان مدخلیتی ندارد. همین قدر انسان چند سالی در نجف مانده، بعد شکمی بزرگ کرده و عمامه‌ای قطور و ریشی بلند و نعلینی زرد و قیابی دراز ببوشد کافی است که مثل شریعتمدار خودمان محترم و معزز زندگی کند و مردم هم به او وجوهات بدهند.^{۱۸۴}

سید درچه‌ای و چند تن از خواص اصحاب هر پنجشنبه عصر به گورستان تخت پولاد^{۱۸۵} می‌روند و در یکی از مقبره‌های باصفا چای

وان از طلوع "عصر درخشان پهلوی" است
کان را ز "بامداد خوش کودتا" نوشت
تا این زمان که عهد شهنشاه حاضر است
شاهی که کارنامه امروز ما نوشت
ایران ز فرّ سلطنتش جان تازه یافت
برنامه‌ای عظیم به لطف خدا نوشت
دشتی به چشم دل چو به دنیا نگاه کرد
او را یگانه رهبر و فرمانروا نوشت
شاهنشاهی که مایه فخر جهان بود
درباره‌اش رواست که شهنامه‌ها نوشت

اندکی پس از انتشار کتاب، شورای دانشگاه تهران دشتی را نامزد دریافت درجه دکترای افتخاری از این دانشگاه کرد. علی دشتی نامه‌ای به شاه نوشت و به بهانه «وضع مزاجی و فرسودگی نیروهای حیاتی» از قبول این عنوان عذر خواست. شاه در پاسخ گفت: «اگر خودتان علاقه به دریافت درجه دکترای افتخاری ندارید مانع ندارد که دریافت نفرمایید.»^{۱۷۹}

ولی دشمنان دشتی در میان رجال پهلوی انتشار کتاب را برتافتند و از موضع سلطنت‌طلبان افراطی دشتی را به باد ناسزا گرفتند. مجله رنگین کمان نو (چاپ تهران) در مقاله‌ای سراسر دشنام دشتی را به تخطئه تاریخ دوران پهلوی متهم کرد. در این مقاله دشتی «بچه آخوندی» خوانده شد که «مار خورده و در طول زمان افعی شده است.»

در این نوشته‌ها... دقت کنید و ببینید معجون هفت خط هفت رنگ پرورش یافته در عراق عرب و مایه گرفته در آنجا چگونه و با چه عباراتی گفته‌های سی و پنج سال پیش خود را تکرار کرده است و به اصطلاح با یک تیر چند نشان زده است... مطلب را از رفتن به زندان خود... شروع کرده است و در همان چند جمله اول خواسته است به خوانندگان بفهماند در زمان رضا شاه کسی تأمین جانی نداشته است.^{۱۸۰}

معهدا، سخت‌ترین حمله به دشتی از احسان طبری بود که در مقاله‌ای با عنوان "پنجاه و پنج در هشتاد و یک" نوشت:

اگر آقای دشتی پنداشته است پنجاه و پنج او پرونده‌اش را نزد معشوق تاجدار امروزی‌اش می‌آراید، مطمئن باشد که آن را در نزد صاحب اصلی کشور، یعنی مردم، از همیشه آلوده‌تر کرده است. ولی دشتی را چه باک! این نوع جانوران پراگماتیک برای "این دم" زندگی می‌کنند و اهمیتی به قضاوت تاریخ و مردم نمی‌دهند. شعار آن‌ها این است: "دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب".

در تاریخ معاصر ایران مردانی بوده‌اند... که تمام غنای معنوی و سرمایه حیاتی خود را به خاطر دفاع از منافع اصیل خلق نثار کردند و زندگی جوان خود را فدیۀ آن ساختند. در تاریخ معاصر ایران مردانی نیز بوده و هستند از قبیل تقی‌زاده، دکتر رضازاده شفق و همین آقای علی دشتی که هر مایه‌ای که داشته‌اند به خاطر برخورداری از "لذات عمر" در خدمت ستمگر نهادند؛ و به قول شاعر "دانش و آزادگی و دین و مروت"، این همه، را برده درم ساختند و یا به گفته انجیل مرواریدهای خود را در پای خوکان ریختند... دو نوع جهان‌بینی، دو نوع زندگی، دو نوع انسان. این موجودات از نفرت مردم، از لعن تاریخ پروایی ندارند. فلسفه آن‌ها فلسفه خوشباشی خودخواهانه و فردگرایانه افراطی محض و وقیح است یعنی آن‌چه که به آن "زرنگی"

تصویری زیبا به دست می‌دهد؛ پیامبری که «سراسر زندگانی وی با محرومیت و زندگانی زاهدانه سپری شده است.»^{۱۹۳}

حضرت محمد [ص] هنگام بعثت چهل سال داشت. قامت متوسط، رنگ چهره سبز مایل به سرخی، موی سر و رنگ چشمان سیاه. کمتر شوخی می‌کرد و کمتر می‌خندید. دست جلوی دهان می‌گرفت. هنگام راه رفتن بر گامی تکیه می‌کرد و خرامش در رفتار نداشت و بدین سویی و آن سویی نمی‌نگریست. از قرائن و امارات بعید نمی‌دانند که در بسیاری از رسوم و آداب قوم خود شرکت داشت ولی از هر گونه جلفی و سبکسری جوانان قریش برکنار بود و به درستی و امانت و صدق گفتار، حتی میان مخالفان خود، مشهور بود. پس از ازدواج با خدیجه، که از تلاش معاش آسوده شده بود، به امور روحی و معنوی می‌پرداخت چون اغلب حنیفان. حضرت ابراهیم در نظری سرمشق خداشناسی بود و طبعاً از بت پرستی قوم خود بیزار... در سخن گفتن تأمل و آهنگ داشت و می‌گویند حتی از دوشیزه‌ای باحیاط تر بود. نیروی بیان قوی و حشو و زواید در گفتار نداشت. موی سر او بلند و تقریباً تا نیمه‌ای از گوش او را می‌پوشانید. غالباً کلاهی سفید بر سر می‌گذاشت و بر ریش و موی عطر می‌زد. طبعی مایل به تواضع و رأفت داشت و هر گاه به کسی دست می‌داد در واپس کشیدن دست پیشی نمی‌جست. لباس و موزه خود را خود وصله می‌کرد. با زیردستان معاشرت می‌کرد. بر زمین می‌نشست و دعوت بنده‌ای را نیز قبول می‌کرد و با وی نان جوین می‌خورد. هنگام نطق، مخصوصاً در موقع نهی از فساد، صدایش بلند و چشمانش سرخ و حالت خشم بر سیمایش پدید می‌شد.

حضرت محمد [ص] شجاع بود و هنگام جنگ بر کمانی تکیه کرده، مسلمانان را به جنگ تشییع می‌کرد و اگر هراسی از جنگ بر جنگجویان اسلام مستولی می‌شد، محمد پیشقدم شده و از همه به دشمن نزدیک تر می‌شد. معذک کسی را به دست خود نکشت جز یک مرتبه که شخصی به وی حمله کرد و حضرت پیشدستی کرده و به هلاکش رساند.^{۱۹۴}

دشتی ظاهراً قصد پیراستن تاریخ زندگی پیامبر اسلام (ص) از خرافات، اسرائیلیات و اغراق‌های عامیانه‌ای را دارد که بعضاً در تفسیر طبری، تفسیر جلالین، کتاب واقدی و آثار مشابه یافت می‌شود. می‌نویسد:

در این شبهه‌ای نیست که حضرت محمد [ص] از اقران خویش ممتاز است و وجه تمایز او هوش حاد، اندیشه عمیق و روح بیزار از اوها و خرافات متداول زمان است و از همه مهم تر قوت اراده و نیروی خارق العاده‌ای است که یک تنه او را به جنگ اهریمن می‌کشاند، با زبانی گرم مردم را از فساد و تباهی برحذر می‌دارد، فسق و فجور و دروغ و خودخواهی را نکوهش می‌کند، به جانبداری از طبقه محروم و مستمند برمی‌خیزد، قوم خود را از این حماقت که به جای پرستش خدای بزرگ به بت‌های سنگی ستایش می‌برند سرزنش می‌کند و خدایان آن‌ها را ناتوان و شایسته تحقیر می‌داند.^{۱۹۵}

قلم دشتی در آغاز همدلانه است و خواننده گمان می‌برد که منظور وی واقعاً پیراستن تاریخ زندگانی پیامبر از خرافات است. او در ذکر فقراتی از قرآن کریم عبارت «آیه شریفه» را به کار می‌برد، مثلاً در آنجا که آیه اول سوره اسری را نقل می‌کند،^{۱۹۶} یا در جایی که تعبیر «از دهان مبارکش» را درباره پیامبر اسلام (ص) به کار می‌برد.^{۱۹۷}

دشتی با ذکر فقراتی از برخی تفاسیر، که شاخ و برگ‌های عامیانه و انسان‌انگارانه^{۱۹۸} به قرآن کریم داده‌اند، می‌افزاید:

ولی آشنایی با مطالب قرآن... بر ما مدلل می‌کند که پیغمبر چنین مطالبی نفرموده است و این تصورات افسانه‌آمیز و کودکانه مولود روح عامیان

نوشیده و بحث می‌کنند. "جواد" نیز به این جمع می‌پیوندد. در این جمع است که مجتهد در چه‌ای عقاید دینی مرسوم را به سخره می‌گیرد و علیه روایات مقبول و رایج دینی و ایستارها و سنن و نهادهای مذهبی جامعه ایرانی به جدل برمی‌خیزد. مثلاً، در جدل با یکی از اعضای این جمع، سید نجف آبادی، می‌گوید:

اگر مشیت خدا بر این تعلق گرفته بود که واقعه کربلا اتفاق بیفتد و الان هم ما معتقد به این مشیت هستیم، پس چرا دیگر شما بالای منبر می‌روید و با آب و تاب و آهنگ‌های محزون آن قضیه فجیع را به مردم گوشزد می‌کنید و آن‌ها را به گریه و شیون تشویق می‌کنید و مردم چرا گریه می‌کنند؟

این حرکت شما و گریه مردم معنایش این است که ما از این اراده خداوندی راضی نیستیم و اوقاتمان تلخ است که چرا خداوند این اراده را فرموده است و بنابراین، این عمل ما، یعنی هم روضه خواندن شما و هم گریه کردن مردم، نه تنها یک عمل مستحب و دارای اجر نیست بلکه یک نحو طغیان و عصیان محسوب می‌شود و خداوند باید ما را مجازات کند.^{۱۸۶}

هر چند سید محمدباقر در چه‌ای شخصیت واقعی است ولی روشن است که دشتی در تحت پولاد او را به عنوان نماد خیالی خود مطرح می‌کند و هر چه خود می‌خواهد بر زبان او جاری می‌نماید.

معهداً، مهم‌ترین و معروف‌ترین کتاب دشتی بیست و سه سال اوست که به کمک جوانی آشنا با زبان و تاریخ و ادبیات عرب و علوم اسلامی (علینقی منزوی پسر شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه)^{۱۸۷} در سال ۱۳۵۳ در بیروت منتشر کرد.^{۱۸۸}

بیست و سه سال، که براساس ظاهر اولین چاپ آن در ۱۳۵۳ و در بیروت چاپ شده، و چند بار نیز به صورت غیرمجاز پیش از انقلاب و پس از انقلاب در ایران منتشر شده است، نسخه‌های زیراکسی‌اش پیش از چاپ در تهران دست به دست می‌شد؛ کتابی است بسیار بحث‌انگیز و همه مشخصات کتاب‌شناختی آن در هاله ابهام. بگلی این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده (لندن، ۱۹۸۵) و مقدمه‌ای بر آن نوشته است و اسپراکمن بر ترجمه بگلی نقدی نوشته و درباره مؤلف کتاب هم اظهارنظرهایی کرده است. بگلی در ۱۳۵۴، سه سال پیش از انقلاب، با دشتی در تهران آشنا شده و از زبان او نقل کرده است که کتاب یک سال پیش از آن، یعنی در ۱۳۵۳ ش، در بیروت منتشر شده است.^{۱۸۹}

به رغم ابهام‌هایی که درباره تعلق بیست و سه سال به دشتی رواج دارد، و به رغم این که دشتی هیچگاه رسماً تعلق آن را به خود نپذیرفت، تردیدی نیست که کتاب فوق از دشتی است.^{۱۹۰}

دشتی هدف از نگارش بیست و سه سال را ارائه اثری می‌خواند که تصویری «روشن و خردپسند» و «عاری از گرد و غبار اغراض و تعصبات و پندارها» از زندگی پیامبر اسلام به دست دهد. او پیامبر اسلام را، به پیروی از توماس کارلایل،^{۱۹۱} از مردان بزرگ تاریخ و با توجه به اوضاع زمانه بزرگ‌ترین ایشان، می‌خواند.

بدون هیچ تردیدی محمد [ص] از برجسته‌ترین نوابغ تاریخ سیاسی و تحولات اجتماعی بشر است. اگر اوضاع اجتماعی و سیاسی در نظر باشد، هیچ یک از سازندگان تاریخ و آفرینندگان حوادث خطیر با او برابری نمی‌کنند...^{۱۹۲}

او در صفحات آغازین از زندگی و شخصیت پیامبر اسلام (ص)

بیست و سه سال



علی دشتی

پس از فتح مکه اسلام چهره نخستین را از دست داد و به دین مبتنی بر قهر و سلطه، به "دین شمشیر"، بدل شد و حال و هوای حکومتگری و غلبه رنگ و بوی روحانی و مسیحایی آیات پیشین قرآن را از میان برد.

بدین ترتیب، اسلام رفته رفته از صورت دعوتی صرفاً روحانی به دستگاهی مبدل شد رزمجو و منتقم که نشوونمای آن بر حمله‌های ناگهانی، کسب غنائم، و امور مالی آن بر زکات استوار گردید.^{۲۰۵}

این فرجام همان طلبه پرشور دشتستانی است که در جوانی، در ایام محبس، تمدن جدید غربی را در تمامیت آن با خشم و نفرت نفی می کرد و «تعالیم اسلام» را «بهترین طریق برای سعادت‌مند کردن مردم» می خواند.

دشتی و «عوامل سقوط» سلطنت پهلوی

آخرین کتابی که از دشتی می شناسیم، یادداشت ها و تقریرات سال های پایانی عمر او، پس از انقلاب اسلامی، است. این کتاب را خواهرزاده دشتی، که همدم و محرم واپسین سال های زندگی او بود، گرد آورد و در سال ۱۳۸۱ منتشر کرد. یادداشت ها و تقریرات دشتی اواسط سال ۱۳۵۸ آغاز شد و دشتی اندکی پیش از دستگیری و مرگ این یادداشت ها را در آبان ۱۳۶۰ به پایان برد.

در این نوشته ها دشتی از موضع مردی دنیادیده به تبیین عوامل شخصیتی مؤثر در رفتار حکومتی محمدرضا شاه می پردازد؛ رفتاری که سرانجام سقوط او را سبب شد. آن چه دشتی در این کتاب کم حجم بیان می کند، در واقع شرحی است بر این کلام امام محمد غزالی در نصیحة الملوک:

ملکی را که مُلک از او برفته بود، پرسیدند که چرا دولت از تورو بر گردانید؟ گفت: غره شدن من به دولت و نیروی خویش، و غافل بودن من از مشورت کردن، و به پای کردن مردمان دون را به شغل های بزرگ، و ضایع کردن حیلت به جای خویش، و چاره کار ناساختن اندر وقت حاجت بدو، و آهستگی و درنگ در وقت آن که شتاب باید کردن، و روا ناکردن حاجات مردم.

قطعه هایی از عوامل سقوط دشتی را، بدون توضیح، ذکر می کنیم:

[سقوط شاه]

سقوط! کلمه ای متناسب تر و درست تر از این نمی توان برای حوادث اخیر ایران و فرار شاه پیدا کرد.

شاهی با داشتن بیش از ۴۰۰ هزار سپاه و بیش از ۵۰ هزار ژاندارم و پلیس و با داشتن دستگاهی مخوف چون ساواک مانند بادی... رفت.

در دوره زندگانی مختصر خود سقوط های گوناگون دیده ام. سقوط امپراتوری تزارها، سقوط امپراتوری عثمانی، سقوط امپراتوری اتریش و آلمان، سقوط هیتلر با تشکیلات دهشتناک حزب نازی و گشتاپو، سقوط موسولینی با آن همه پرمدعایی و با تشکیلات منظم فاشیست، ولی هیچ یک به مثابه سقوط مضحک و حیرت انگیز محمدرضا شاه نامترقب و حتی می توان گفت نامعقول و ناموجه نبود. یک روحانی با دست خالی او را از تاج و تخت سرنگون ساخت. (ص ۲۳)

[محمدرضا شاه جوان و میراث پدر]

این جوان بیست و یک ساله [محمدرضا شاه] که بر تخت اردشیر بابکان نشست، از هر گونه تجربه کشورداری دور بود زیرا... پدر چنان سایه سنگین خود را بر مقامات کشوری گسترده بود که مجال تفکر و تجربه برای فرزند ارشد خویش باقی نگذاشته بود. تنها چیزی که از مقام و سلطه پدر به او رسیده بود تکریم و تعظیم و اظهار اطاعت و انقیاد دولتمردان کشوری و لشکری بود. (ص ۳۹)

باری، پدر دو ارثیه از خود برای پسر باقی گذاشت و از کشور بیرون رفت:

ساده لوحی است که دستگاه خداوندی را از روی گردنه شاهان و امیران خود درست کرده است.^{۱۹۹}

در صفحات آغازین به نظر می رسد که نویسنده به رسالت پیامبر اسلام (ص) اعتقاد کامل دارد. مثلاً، آنجا که می نویسد:

اما کسانی که تعصب دینی بیش از آن ها را تار کرده و حضرت محمد [ص] را ماجراجو، ریاست طلب و در ادعای نبوت دروغگو خوانده و قرآن را وسیله ای برای نیل به مقصد شخصی و رسیدن به ریاست و قدرت گفته اند، اگر اینان همین عقیده را درباره حضرت موسی [ع] و عیسی [ع] ابراز می داشتند مطلبی بود و از موضوع بحث ما خارج، ولی آن ها موسی و عیسی را مأمور خدا می دانند و محمد را نه.^{۲۰۰}

یا زمانی که اثبات خداوند را «از لحاظ استدلال عقلی صرف» دشوار یا «محال» می داند می تواند دیدگاهی خاص تلقی گردد؛ به ویژه که پس از آن می افزاید:

آدمیان... از دورترین زمانی که حافظه بشر به خاطر دارد، قائل به مؤثری در عالم بوده اند... در ابتدایی ترین و وحشی ترین طوایف انسانی دیانت بوده و هست تا برسد به متمدن ترین و فاضل ترین اقوام.^{۲۰۱}

معهدا، به تدریج خواننده در می یابد که دشتی میان پیامبران و مصلحان تمایزی قائل نیست، و در واقع پیامبران را نوعی از مصلحان می داند، زیرا وی از عاملی به نام "وحی"، به عنوان وجه تمایز پیامبران و مصلحان، سخن نمی گوید:

این تحول و این سیر به طرف خوبی مرهون بزرگان است که گاهی به اسم فیلسوف، گاهی به نام مصلح، گاهی به نام قانون گذار، و گاهی به عنوان پیغمبر شناخته شده اند. حمورابی، کنفوسیوس، بودا، زردشت، سقراط، افلاطون و... در اقوام سامی پیوسته مصلحان به صورت پیغمبر درآمده اند یعنی خود را مبعوث از طرف خدا گفته اند.^{۲۰۲}

و در همین جا منکر معجزه، به عنوان پدیده ای غیر مادی، می شود.

متشرعان ساده لوح دلیل صدق نبوت را معجزه قرار می دهند و از همین روی تاریخ نویسان اسلام صدها بلکه هزارها معجزه برای حضرت محمد [ص] شرح می دهند... اگر خداوند به یکی از بندگان این قدرت را عطا فرماید که مرده زنده کند، آب رودخانه را از جریان باز دارد، خاصیت سوزاندن را از آتش سلب کند تا مردم به او ایمان بیاورند و دستورهای سودمند او را به کار بندند، آیا ساده تر و عقلانی تر نیست که نیروی تصرف در طبایع مردم را به وی بدهد و یا مردم را خوب بیافریند؟ پس مسئله رسالت انبیاء را باید از زاویه دیگر نگریست و آن را یک نوع موهبت و خصوصیت روحی و دماغی فردی غیرعادی تصور کرد.^{۲۰۳}

هر چند دشتی پیامبر اسلام (ص) را به عنوان مصلحی بزرگ تجلیل می کند،

از سیر تاریخ ۱۳ ساله پس از بعثت، مخصوصاً از مرور در سوره های مکی قرآن، حماسه مردی ظاهر می شود که یک تنه در برابر طایفه اش قد برافراشته و از توسل به هر وسیله ای، حتی فرستادن عده ای به حیشه و استمداد از نجاشی برای سرکوبی قوم خود، روی نگردانیده و از مبارزه با استهزا و بدزبانی آن ها باز نمانده است.^{۲۰۴}

ولی این پیامبر زمینی است و مصلحی است که دین را ابزار هدایت آدمیان کرد همان گونه که حمورابی قانون را، کنفوسیوس مواعظ را و لنین ایدئولوژی را.

دشتی در مباحث پسین به احکام و شرایع قرآن می پردازد. در هر گام که به جلو برمی دارد نگاه به ظاهر مساعد اولیه او به اسلام کمرنگ و کمرنگ تر می شود تا سرانجام به نفی و ذم آشکار می رسد. از دید او،

این پیشامد علاء [وزیر وقت دربار] را سخت به وحشت انداخت و برای چاره‌جویی فکرش بدان‌جا رسید که عده‌ای از رجال آزموده را جمع کند و به مشورت نشیند.

در این جمع، عبدالله انتظام، سپهبد مرتضی یزدان‌پناه، علی اصغر حکمت، محمدعلی وارسته، گلشانیان و چند نفر دیگر شرکت داشتند و گویا جملگی بر این رأی استوار شدند که رئیس حکومت (اسدالله علم) کنار رود و برای تسکین هیجان مردم حکومتی تازه روی کار آید.

این تصمیم به مذاق شاه خوش نیامد و با تشدد و تغییر به مقابله پرداخت. به گمان او، اگر جمعی بنشینند و صلاح‌اندیشی کنند، به مفهوم این است که فکر خود را برتر از فکر شاه دانسته، می‌خواهند برای او تکلیفی تعیین نمایند. بنابراین، نه تنها این فکر را نپذیرفت بلکه عناصر مهم و دست‌اندرکار آن جمع را از کار برکنار کرد: علاء از وزارت دربار افتاد و عبدالله انتظام از ریاست شرکت ملی نفت برکنار شد...

شاه می‌دانست که علاء از راه‌خیرخواهی و از فرط اضطراب و ناچاری چنین کرده است؛ ولی به نظری او پای خود را از گلیم خویش بیرون کشیده و باید برای تنبیه و عبرت سایرین او را به عضویت سنا محکوم سازد. (صص ۸۷-۸۸)

[شاه و عقیده مصدق شدن]

... شاه عقیده شدید پیدا کرده بود و از هنگام سقوط دکتر مصدق این فکر را در ذهن می‌پروراند که از حیث جلب افکار عمومی و وجهه ملی جای دکتر مصدق را بگیرد تا مردم وی را چون او بستانند. در این باب شاه تشنه بود و عطش او را مأمورین انتظامی می‌خواستند به نحوی فروشانند. از اینرو به مناسبت ۲۸ مرداد یا ۴ آبان اصناف و کسبه را به چراغانی مجبور می‌ساختند. آن وقت شاه خیال می‌کرد مردم از روی طوع و رغبت چنین می‌کنند غافل از این که همین اقدامات مأموران انتظامی موجبات نارضایتی مردم را فراهم می‌ساخت.

چیزی حقیرتر و زشت‌تر از این نیست که شخص نخواهد در پوست خود جای گیرد و سعی کند کسی دیگر باشد؛ و به عقیده من نوعی تاریکی رأی و عقده‌های گوناگون است که شخص را عاقبت به چنین مصیبتی می‌کشاند. (صص ۸۹-۹۰)

[رجال ارباب تراش ما]

یقین بدانید کسی نرفته به دکتر اقبال یا علم بگوید شما این طور عمل کنید تا محبوب بشوید. بعضی از افراد جنساً ارباب تراش و بت‌درست کن هستند و گر نه معنی دارد که هر مهمانخانه‌ای را بخواهند افتتاح کنند باید حتماً به نام نامی اعلیحضرت همایونی باشد؟! (ص ۹۵)

رجال ما بیش‌تر نوکرند تا صاحب رأی و نظر؛ به جای این که مصالح و موازین مروت و انصاف را در نظر بگیرند، اغراض، مطامع و خواسته‌های صاحبان قدرت را می‌نگرند. (ص ۹۶)

[علت مرگ دکتر منوچهر اقبال]

در یکی از روزهای دهه اول آبان‌ماه ۱۳۵۶ همین دکتر اقبال را در مجلسی ملاقات کردم و او را بسیار آشفته دیدم. ناگهان مرا به کناری کشیده، سر صحبت را باز کرد و گفت: «دشتی، دیگر کارد به استخوانم رسیده است و از دست شاه عاجز شده‌ام؛ مسئله کیش و جریان خرید تأسیسات آن، که از بودجه مملکت هم ساخته شده است، مطرح است و مبادرت بدین کار یعنی پرداخت هزینه آن توسط شرکت ملی نفت و هواپیمایی ملی خیانتی بزرگ به کشور محسوب می‌شود و مستقیماً به زبان خود شاه تمام خواهد شد؛ و من تصمیم گرفته‌ام چهارشنبه هفته آینده که شرفیاب می‌شوم صریحاً عواقب آن را به

یکی مال و املاک بی حد و حصر و دیگر نارضایتی‌ها و کینه‌هایی که در مدت ۲۰ سال در سینه‌ها متراکم شده بود. به همین دلیل پسر یک مرتبه و ناگهانی از اوج قدرت ۲۰ ساله به حضیض انتریک‌های خرد و بزرگ فرو افتاد و شاید همین امر او را، به جای تدبیر و تأمل و اتخاذ تصمیمات بجای و مؤثر، به ورطه اغراض و دسیسه کاری انداخت.

کسانی که مورد اعتماد بودند از دسیسه کاری و سیاست بافی دور ماندند و کسانی که حقد و کینه فراوان از دوران پدر در سینه داشتند از هیچ گونه انتریک و سیاست بافی رویگردان نبودند.

پس، طبعاً همین روحیه مجامله و دسیسه کاری در فکر شاه جوان ریشه گرفت و در مدت دوازده سالی که از آغاز سلطنت وی تا سقوط دکتر مصدق دوام داشت، کار شاه پیوسته چنین بود: تشنه اطاعت، تشنه قدرت‌نمایی و تشنه سلطه مطلق؛ و این تشنگی مفرط پیوسته او را رنج می‌داد.

شاید همین نکته، که باید راجع به آن‌ها بحث‌ها کرد و شواهد آورد، مصدر پیدایش عقده‌ای گردید که در زمان حکومت مصدق رشد کرد و پس از سقوط او به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این عقده به شکل‌های گوناگون و به طرز محسوس و مشهود ظهور و بروز داشت و همین عقده سرانجام شاه را به کارهایی کشانید که هر اندیشمندی را اندیشناک کرد. (ص ۴۱)

[منشاء روانی مخالفت محمدرضا شاه با دکتر مصدق]

قرائن و اماراتی عدیده هست که شاه به جای فراست و تدبیر به انتریک و دسیسه روی می‌آورد و حتی این خصوصیت جزء روحیات او شده و در اندیشه‌اش اثر گذاشته بود.

آن‌ایمی که دکتر مصدق در اوج قدرت بود و شاه کاری نمی‌توانست بکند، چون منفی بافان فکر می‌کرد.

یک روز به خود من گفتم: «مصدق به دستور خود انگلیسی‌ها نفت را ملی کرده است.» این سخن اگر از دهان یک نفر هوجی بیرون می‌آمد، چندان جای حیرت نبود. ولی از شاه مملکت که بیش و کم از چرخش امور و جریان سیاست مطلع بود، حیرت‌انگیز و باورنکردنی می‌نمود. (ص ۴۳)

او به قدری ضعیف‌النفس بود که از ترس دکتر مصدق و اصرار او ناگزیر شد وزیر دربار مورد اعتماد خویش را کنار گذارد و به جای او فرد مورد نظر مصدق، یعنی ابوالقاسم امینی، را به وزارت دربار برساند و بالاتر این که مصدق موفق شد او را به عنوان سفر از ایران اخراج کند. (ص ۴۵)

[محمدرضا شاه جوان چه می‌خواست؟]

شاه هم وجهه و محبوبیت مصدق را می‌خواست، تا مردم صادقانه او را بستانند، و هم اقتدار مطلق پدر را، تا از وی بی‌چون و چرا اطاعت کنند... محبوبیت دکتر مصدق مولود یک سلسله کارهایی بود که او از دوره جوانی بدان روی آورده بود و پیوسته از خواسته‌های مردم دم می‌زد و با هر گونه نفوذ اجنبی مخالف بود... شاه نمی‌توانست با آن همه ضعف‌های روحی و عقده‌های روانی محبوبیت دکتر مصدق را داشته باشد. (صص ۷۱-۷۲)

[محمدرضا شاه و نفرت از مشورت، علت منزوی و مطرود شدن حسین علاء، عبدالله انتظام و عده‌ای دیگر]

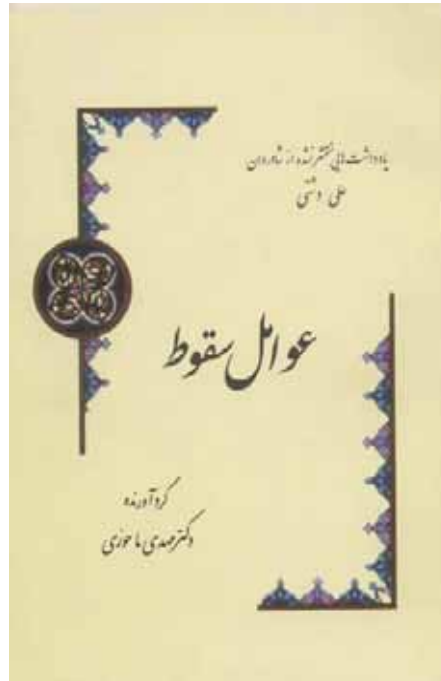
همه قضایای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را به خاطر دارند که آقای خمینی در قم بر منبر رفت و مداخله شاه را در کار حکومت نکوهش کرد و صریحاً اعلام داشت که «شاه باید سلطنت کند نه حکومت».

در نتیجه این اقدام در شهر، مخصوصاً جنوب شهر، غوغایی به حمایت از آقای خمینی برخاست و قوای انتظامی مأمور سرکوبی مردم گردید و خون‌ها ریخته شد و اعدام‌های گوناگون صورت گرفت.

او می خواست هم دکتر مصدق باشد هم قوام السلطنه، هم رئیس جمهور آمریکا و هم شاهنشاه آریامهر؛ حتی در ده سال آخر فرمانروایی اش نقش وزیر داخله و خارجه، وزیر جنگ، مالیه و... را هم ایفا می کرد. به اضافه این که تمام وزیران تا سطح مدیران کل باید با صوابدید ایشان تعیین و منصوب شوند. این امر به خط مستقیم نقض غرض بود و به همه نشان می داد که اراده مردم به هیچ وجه در تشکیل مجلس تأثیر ندارد. (ص ۱۰۹)

[انقلاب سفید و تقسیم اراضی کشاورزی]

اصلاحات ارضی ظاهری فریبا و منطقی داشت... در همان تاریخ بسیاری از صاحب نظران به این تحول و اصلاح با دیده شک می نگریستند... به نظر این اندیشمندان قوت و قدرت کشوری در قوت و قدرت تولید آن است. مالک بزرگ به پشتوانه املاک وسیع خود می توانست قوه تولید را بیفزاید، زیرا به اتکای همان پشتوانه می توانست قنات ایجاد کند، چاه عمیق حفر کند، زراعت را مکانیزه کند و به امید برداشت محصول بیش تر به کار عمران و آبادی روی آورد؛ و حداقل از حیث خوراک و پوشاک کشور را به سوی بی نیازی سوق دهد. اما اگر املاک بزرگ میان صد یا دویست نفر تقسیم می شد مالک کوچک توانایی آن را نداشت که کار مالک بزرگ را انجام دهد. (ص ۱۱۴)



باری، اصلاحات ارضی روی همان محوری که نخست پی ریزی شده بود باقی نماند. دولت راه افراط پیش گرفت به حدی که ایران صادرکننده برنج، امروز با برنج وارداتی روزگار می گذراند، گندم وارد می کند، روغن و مرغ و گوشت از خارج می آورد و اگر روزی محاصره اقتصادی سختی صورت گیرد، بیم آن می رود که مردم از گرسنگی جان دهند.

همچنین است سایر اصول انقلاب سفید که جز قشر و صورت چیزی دیگر نبود و عقده خودنمایی آن ها را به بار آورده بود که اگر بخواهیم آن را دنبال کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. (صص ۱۱۵-۱۱۶)

سویس کشور کوچکی است ولی یک وجب زمین بیکار در آن نمی یابید و از حیث صنعت نیز بی نیاز است... اما ایران نه صنعت خود را به پایه صنعت ژاپن رسانید و نه توانست محصول سنتی را، که خواروبار مورد نیاز کشور است، به جایی برساند. این ها همه نتیجه غرور، خودستایی و خودنمایی نامعقول شاه بود که تصور می کرد تا پنج سال آینده به دروازه تمدن بزرگ خواهد رسید. (ص ۱۱۶)

[خویشاوندسالاری و نابکاری خواهران و برادران]

رسیدن بدین مقصد بزرگ امکان دارد ولی نه بدین شیوه بلکه بدین شرط که از گفتن و مجامله و خودستایی پرهیز کرده، عوامل مولد ثروت را به کار اندازد. و حداقل، آن کسی که چنین ابداع بزرگ را مطرح می کند بتواند قبل از هر چیز خواهران و برادران خود را، که دست بر اموال مردم گذاشته و از هیچ تجاوزی دریغ نمی کنند، سر جای شان بنشانند و از آن همه نابکاری بازشان دارد. (صص ۱۱۶-۱۱۷)

[مثالی از خویشاوندسالاری: اشرف پهلوی و ماجرای دشت قزوین]

در این زمینه بد نیست قضیه ای را که خود من از دهان وزیر کشاورزی (روحانی) شنیدم، نقل کنم... او می گفت:

«قرار شد در اراضی میان کرج و قزوین (دشت قزوین) مزرعه ای نمونه احداث گردد. با یکی از متخصصان هلندی یا نروژی (درست یادم نیست) که در دنیا شهرت داشت، مذاکره شد و ایشان موافقت کرد که بر مبنای یک

حضورشان عرض کنم و از شما نیز کمک می خواهم.

بدو گفتم: حدود ۱۵ سال است که من شاه را به طور خصوصی ملاقات نکرده ام و حتی در چند مورد کتبا و شفاها عرایضی کرده ام که به مذاق ایشان خوش نیامده و حتی آن را حمل بر تقدم سن کرده اند. شما مسئولیت دارید خطر این کار را گوشزد کنید هر چند خیلی پیش از این می بایستی از مصالح مملکت، که مصالح خود ایشان هم هست، دفاع می کردید.

باری، روز موعود، با نهایت خضوع، جریان را به عرض می رساند و شاه، پس از بی حرمتی بسیار، او را پس از حدود ۴۰ سال خدمت صادقانه طرد می کند و دو روز پس از این ماجرا به علت سکت قلبی می میرد. (صص ۹۶-۹۷)

[شاه، خودکامگی و احزاب فرمایشی]

یکی از آرزوهای سمج و عمیق او ایجاد حزب بود و می خواست از این راه نقش هیتلر و موسولینی را ایفا کند، آن هم بدون توجه به اوضاع و احوال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آلمان و ایتالیا در زمان ظهور و بروز و تأسیس حزب نازی و فاشیست. او می پنداشت که چون در آمریکا (اتازونی) دو حزب جمهوری خواه و دمکرات وجود دارد، یا در انگلستان حزب محافظه کار و حزب کارگر بر حسب موقعیتی که دارند سر کار می آیند، اگر در ایران هم دو حزب اکثریت و اقلیت تأسیس گردد، یک نوع کادر سیاسی به کشور تقدیم فرموده اند! (صص ۱۰۰-۱۰۱)

شاه نمی خواست تنها شاه باشد، آن هم شاه یک حکومت مشروطه، بلکه می خواست هم شاه باشد و هم نخست وزیر، هم انتخابات مجلس را مطابق میل و سلیقه خود انجام دهد، و آن مجلس چون یکی از وزارتخانه ها دستگاهی باشد که میل و سیاست و اوامر او را اجرا کند، و هم احزاب مطیع محض و سرسپرده او باشند. به همین دلیل از مقام سلطنت و همه لوازم آن برای تحقق این امر سوء استفاده می کرد. این یک معمایی است که حل آن دشوار و توجیه آن سخت محتاج تجزیه و تحلیل است. (ص ۱۰۲)

شاه نخست وزیر نمی خواست. او پی منشی و نوکر می گشت؛ منشی و نوکری که در جزئیات امور با وی همفکر و هم عقیده باشد و اگر هم همفکر نیست لاقابل مطیع محض باشد... شاه باطناً نمی خواست هیچ قدرتمندی، حتی زاهدی، در برابرش ظاهر گردد... (صص ۸۱-۸۲)

[شاه و عقده مصدق و قوام السلطنه]

تصور من این است که شاه از لیاقت قوام السلطنه، و این که نمی تواند چون او تدابیری منطقی بیاندیشد، اندیشناک بود و عقده هایی بسیار از او در دل داشت؛ چنان که از مصدق. و از این جهت پس از مرگ قوام السلطنه و عزل مصدق خواست نقش آن دو را بازی کند و به تقلید از آن ها در تأسیس حزب دمکرات و جبهه ملی، دو حزب ملیون و مردم را بر مردم کشور تحمیل نماید. بدیهی است در این صورت یک فیلم کمدی به راه می افتد. (ص ۱۰۵)

[تناقضات خودکامگی]

او از یک طرف می خواست ادای کشورهایی با نظام دمکراسی را در آورده، یعنی بگوید دو حزب سیاسی مبارزه کرده اند و در نتیجه حزب اکثریت غالب آمده است؛ از سوی دیگر می خواهد نشان دهد که چنین نیست و همه باید بدانند که مردم در این باب اختیاری ندارند و تنها رأی وارده ایشان است که اکثریت و اقلیت پارلمانی را به وجود می آورد.

قرارداد منصفانه این وظیفه را بر عهده گیرد مشروط بر این که از مقامات مملکت کسی اعمال نفوذ نکند و اسباب مزاحمت فراهم نسازد.

قرارداد بسته شد و ایشان مشغول گردید به نحوی که پس از دو سال بهترین بازده را داشت و بنا شد کار وی ادامه یابد. در این اثنا، اشرف پهلوی، خواهر شاه، اصرار ورزید که باید مرا هم شریک سازید. مباشران خارجی زیر بار نرفتند و ایشان هم متقاعد نشد. تا این که خواستیم جریان را به عرض برسانیم. ایشان (اشرف) گفتند: اگر این مطلب به شاه گفته شد اجازه نمی دهیم یک روز مباشران خارجی در ایران بمانند. چون چنین شد، مدیر هیئت خارجی گفت حاضریم در پایان سال به ایشان ده میلیون تومان بدهیم ولی در کار ما دخالت نکنند. مطالب را به سرکار علیه عرض کردیم و باز هم متقاعد نشد؛ و این که جرئت کنم این مطلب را به شاه عرض کنم نمی توانم و از شما چه پنهان که می ترسم و جرئت استعفا هم ندارم...»

فوری وقت گرفتم و به شاه به طور خصوصی همه موارد را گفتم و حتی افزودم که وزیر کشاورزی، که نوکر شماس، از من استمداد کرده که نام او را پیش خواهرتان نبرید. فرمودند: «به دولت دستور می دهیم مراقبت بیشتری کنند و در این مورد خاص هم اقدام می کنم.»

چند روز بعد وزیر کشاورزی تلفن کرد و گفت: «مأموران خارجی اظهار خشنودی کرده اند که چندی است مزاحمتی صورت نمی گیرد.» دو روز بعد وحشت زده به منزل آمد و گفت: «مشارالیها پیغام داده اند که [آقای... حالا دیگر سرتان به اینجا رسیده که نمی گذارید دختر رضا شاه نان بخورد و چغلی او را نزد شاه می برید؟] با این پیغام، کارشناسان خارجی کار را رها کرده و حتی برای دریافت مطالبات خود هم نمانده اند و دیروز به کشور خویش مراجعه کرده اند!» (صص ۱۱۷-۱۲۰)

[جان کندی، علی امینی و شاه]

به یاد دارم، زمانی که کابینه دکتر علی امینی بر سر کار بود و جان اف. کندی رئیس جمهور آمریکا شده بود، روزی حضور شاه شرفیاب شدم و ایشان را بسیار نگران یافتم. ناگهان بدون مقدمه گفت: «دشتی، کمک های آمریکا هم، مثل باران، وقتی به مرزهای ایران می رسد متوقف می شود. تمام کشورهای خاورمیانه از کمک های بی دریغ آمریکا استفاده می کنند و با این که ایران همچنان طرفدار غرب باقی مانده و مجری سیاست آن هاست، کمکی دریافت نمی کند.»

شاه در اینجا به قدری عصبانی شده بود که گفت: «من از سلطنت استعفا می دهم و تو به امینی، که با آمریکایی ها روابطی حسنه دارد، بگو که پادرمیانی کند بلکه چیزی بشود...»

حضورشان عرض کردم و گفتم: «آمریکایی ها که عاشق چشم و ابروی ما نیستند، اگر حمایت می کنند برای یک نقشه عمومی بزرگی است که دارند. مثلاً، ترکیه در همین جنگ کره یک دتاشمان [دسته نظامی] نظامی فرستاد و این اقدام در افکار عمومی تأثیر کرد. آن ها به ما این عقیده را ندارند بلکه معتقدند که این همه کمک هایی که به ما می کنند هدر می رود و ما آن را صرف هوسرانی های خودمان می کنیم و از «برای تنظیم امور کشور، آسایش مردم و این که ایران سدی استوار در برابر کمونیسم باشد، استفاده نمی کنیم.»

... شب آن روز به دکتر علی امینی تلفن کردم و نگرانی شاه را از کمک های آمریکا یادآور شدم. من هرگز از امینی توقعی نداشتم و با هم دوست بودیم و گاهگاهی منزل او یا منزل خودم با هم شام می خوردیم. از این حرف های مرا می شنید. پس از پانزده روز از سوی کندی دعوتی به عمل آمد. دفعه دیگر که شرفیاب شدم دیدم شاه خیلی بشاش است زیرا کندی به جای ماه سپتامبر، ماه مارس را برای سفر شاه تعیین کرده بود. باری، به دنبال آن، شاه با خشنودی تمام همراه با ملکه راهی آمریکا شد و کمک هایی نیز دریافت کرد.

پس از مراجعت شاه، با کمال تعجب شنیدم که روزنامه های آمریکا و اروپا، با عنوان های درشت و به نحو تمسخر، ضمن انعکاس خبر مسافرت شاه و دریافت کمک از آرایش کم نظیر شهبانو، لباس های فاخر و جواهر فراوانی که به خود بسته است، یاد کرده اند؛ و در همه جا نوعی کارناوال برای پادشاه ایران به راه انداخته اند و این تناقض مضحک را بسی بزرگ کرده اند.

بدین مناسبت از ملکه وقت خواستم. فوری پذیرفت. خدمت شان رسیدم و زبان به انتقاد گشودم... خدمت شان عرض کردم: «... اعلیحضرت برای استقراض و جلب کمک آمریکا تشریف می برند؛ آن وقت با این نوع ظهور و بروز باید جراید و محافل خبری فرنگ ما را در انتظار جهانیان بدین شیوه مضحک مروهون سازند.» (صص ۱۲۱-۱۲۴)

[چگونه علم برای نخستین بار وزیر شد]

به یاد دارم، روزی ساعد می گفت: «ناگزیر شدیم به اصرار شاه علم را وارد کابینه ساخته، او را به عنوان وزیر کشور معرفی کنیم. علم مدرسه کشاورزی را دیده بود. من به هیچ وجه با این که وی وزیر کشور بشود نمی توانستم موافقت کنم. از اینرو، روز معرفی کابینه تجاهاش کرده، او را به عنوان وزیر کشاورزی معرفی کردم. پس از مرخصی اعضای کابینه، شاه مرا خواست و فرمود: بنا بود علم وزیر کشور شود. به عرض رساندم: پس بنده اوامرتان را اشتباه شنیده ام و [کشور] را [کشاورزی] پنداشته ام مخصوصاً که گویا درس کشاورزی هم خوانده است. بدین تمهید، از زیر بار یک مسئولیت بزرگ نجات یافتیم.» (صص ۱۲۸-۱۲۹) ^{۲۰۶}

[چرا و چگونه خارجی ها در ایران مداخله می کنند؟]

یکی از صاحب نظران و سیاسیون انگلیس، که نامش از حافظه ام رفته است، می گفت: «ما در امور داخلی کشورها مداخله نمی کنیم. ما حوادث و وقایع را در کشورها مطالعه می کنیم و از آن ها به نفع خود بهره می گیریم؛ نهایت با توجه به مطالعات و بررسی های عمیقی که روی روحیه ملل و جوامع داریم، پیش بینی های ما غالباً درست در می آید...»

هیچ خارجی ابتدا به ساکن نمی آید به من و شما بگوید این کار را بکنید و آن کار را نکنید. او طبایع و استعداد های ما را می سنجد و از آن بهره برداری می کند. نظیر این کارهایی که ما می کنیم، در هیچ کشور با فرهنگ و پای بند به اصول و موازین انسانی اتفاق نمی افتد. آن وقت نتیجه این می شود که نظایر امیر متقی و شجاع الدین شفا در صف رجال کشور قرار می گیرند و در مواقع بروز خطر از هر گونه تدبیر و مال اندیشی عاجز مانده، فرار اختیار می کنند. (صص ۱۲۹-۱۳۰)

[ترس از شاه]

در کشور ما، مخصوصاً در سال های ۱۳۴۱ به بعد، کسی شاه را دوست نمیداشت نمی داشت و غیر از مادر پیرش کسی به وی علاقه و محبتی نداشت. برعکس، حالت رعب و بیمی از وی در پیرامون او پراکنده بود و به نظر می آید این همان چیزی است که خود او می خواست. (ص ۱۳۶)

آقای ابراهیم خواجه نوری برایم نقل می کرد که یک روز از شاه پرسیدم: «چند تن دوست صادق و صمیمی و قابل اعتماد دارید؟» شاه مدتی قدم زد و فکر کرد و بالاخره جواب داد: «خیلی کم، شاید سه چهار نفر بیش تر نباشند.» گفتم: «این باعث تعجب و تأسف است...» باز مدتی قدم زد و فکر کرد و سرانجام گفت: «شاید همین بهتر باشد. لازم نیست عده زیادی شاه را دوست داشته باشند و بهتر است همه از او ملاحظه داشته باشند؛ عامل بیم بیش از عامل محبت در اراده عامه تأثیر دارد.» (ص ۱۴۱)

[چرا ارتشبد فریدون جم مطرود شد؟]

فریدون جم، که تحصیلات عالی خود را در سن سیر و اکول دولاکار به پایان رسانیده و از افراد پاک و منزله ارتش بود و تا درجه ارتشبدی نیز ارتقا یافته

پهلوی، آدم ضعیف النفس و محبوب گذشته نیست و اوست که باید قدرت از دست رفته پدر را نیز به چنگ آورد. (ص ۱۴۲)

[حسنعلی منصور: پسری جلف که خود را به سیاست و نخست‌وزیر شد]

شاهکار شاه در این دوره انتخاب حسنعلی منصور به نخست‌وزیری ایران بود. این انتصاب به قدری غیرمترقب و باورنکردنی بود که بسی از اندیشمندان آن را دروغ سال پنداشته، تصور نمی‌کردند او کسی را به نخست‌وزیری برگزیده باشد که حتی به اندازه یک رئیس دفتر نیز کاردانی و کفایت ندارد و به علاوه صاحب شأن و مرتبه سیاسی و اجتماعی نیست؛ هر چند فرزند علی منصور باشد. (ص ۱۴۷)

وقتی در کابینه علاء وزیر مشاور بودم، او به زور پدرش رئیس دفتر علاء شده و علاء از نحوه کار او ناراضی بود. در این باب، روزی مهندس شریفامامی به خود من گفت: وقتی نخست‌وزیر بودم، منصور از من وقت خواست ولی به قدری که حتی به اندازه یک رئیس دفتر نیز ملاقات ندادم. او وزن و اعتبار یک رجل سیاسی را نداشت به طوری که حتی علم پیش او جلوه می‌کرد. (ص ۱۴۸)

حسنعلی منصور دو حربه داشت: یکی این که خیلی آدم جاه طلب و پرمدعایی بود و هیچ کاری جز تشبث، بندوبست و دنبال این و آن رفتن نداشت. دیگر این که، چون هنری نداشت، برای ارضاء حس جاه طلبی چاره‌ای نمی‌دید جز این که با سیاست سازد. (ص ۱۴۸)

مشهور بود که حسنعلی منصور با آمریکاییان دمخور و مورد تقویت آن‌هاست. در این باب سخنانی بسیار گفته شده و منی بر قرائنی او را عضو سیا می‌پنداشتند. شاید خود این موضوع شاه را بدین انتخاب تشویق کرده... (ص ۱۴۹)

[اطاعت مطلق و بی‌چون و چرای هویدا]

... یک ارث قابل توجهی از حسنعلی منصور به هویدا رسیده بود که در خود منصور به درجه اعلا بود و هویدا هم آن را تا آخر کار حفظ کرد و آن این بود که برای انتخاب همکار در کابینه خود دنبال آدم لایق و کارآمد نبودند که [السنخیة علة الانضمام]؛ و تنها کسانی را وزیر می‌کردند و پست مهم می‌دادند که بیش تر تملق آن‌ها را بگویند. (صص ۱۵۱-۱۵۲)

در این دوره نیز روش گذشته ادامه یافت و ارث به هویدا رسید. اطاعت مطلق و بی‌چون و چرای او چنان اعتماد شاه را جلب کرد که قریب سیزده سال او را در این مقام نگاه داشت. (ص ۱۵۲)

حکومت هویدا سیزده سال دوام کرد. تمام هوش و استعداد او در این به کار می‌رفت که مبدا خدشه‌ای به ساحت قدس شاه و دستورالعمل‌ها و اوامر او وارد آید. با این همه شوری قضیه به درجه‌ای رسید که خود خان هم فهمید و روی همین اصل در اواخر حکومت او کمیسیون شاهنشاهی در دفتر مخصوص شاه تشکیل شد تا به حساب دولت و کارهای انجام شده و انجام نشده رسیدگی کند. (ص ۱۶۸)

[جشن تاجگذاری]

شاهی بدون زحمت و مرارت به مقام والای پادشاهی کشوری می‌رسد، کسی مدعی او نیست و همه دولت‌ها بدین حق قانونی وی اذعان کرده‌اند، دو مجلس میل و اراده او را گردن نهاده‌اند، دولت‌ها در اختیار او هستند، ولی این امر او را راضی نمی‌کند و تا صحنه‌ای چون صحنه تئاتر به راه نیندازد آرام نمی‌گیرد! (ص ۱۶۱)

شخص اندیشمند نمی‌داند این چنین اقدام‌ها را بر چه حمل کند جز این که خیال کند محمدرضا شاه برای بازیگری تئاتر خلق شده و اینک حقایق و واقعیات موجود را می‌خواهد به صورت نمایشنامه‌ای درآورد. (ص ۱۶۲)

بود و رئیس ستاد ارتش هم شده بود، هم از حیث این که مدتی داماد شاه و شوهر شمس بود و هم ذاتاً آدمی بود دور از هر گونه دسیسه و آلتربیک و از هر حیث قابل اعتماد، یک مرتبه و ناگهان، او را از مقام خود، با همه کاردانی و کفایتش، برکنار ساخت و تنها محبتی که در مقابل این بی‌مهری به وی مبذول شد، این بود که او را سفیر اسپانیا کرده، از تهران بیرون راندند...

قبل از مسافرت ارتشبد جم به صوب مسافرت، شبی این فرصت دست داد که از خود او علت این تغییر را استفسار کنم. فریدون هم... علت اصلی را برایم بازگفت:

«چندی قبل در حضور عده‌ای از سران لشکری راجع به وظیفه سربازی و خلوص نیت آن‌ها نسبت به شاه... سخن می‌گفتم و برای تأیید این معانی تأکید کردم که من او را چون برادری بزرگ دوست و محترم می‌دارم. این سخن به گوش شاه رسید و خوشش نیامد که من (فریدون جم) خود را برادر شاه بخوانم، بلکه باید چون سایر سران لشکر او را [خدایگان] خوانده و خویشتن را نماینده‌ای بی‌مقدار و چاکری خدمتگزار گفته باشم». (صص ۱۳۶-۱۳۷)

[شاه دست‌ودل باز بود ولی...]

او [شاه] دست‌ودل باز بود و به اطرافیان خود به انواع مختلف کمک می‌رسانید: پول می‌داد، زمین می‌داد، مقام و منصب می‌داد، اتومبیل می‌داد، خانه می‌داد؛ و در راه بذل و بخشش، هر چند از کیسه دولت، هرگز دریغی نداشت. ولی چون این نوع بذل و بخشش‌ها به قیمت بندگی و تذلل تمام می‌شد و خواری و ادبار به دنبال داشت، واکنش مثبتی نداشت. او پروفیسوری را می‌پسندید که مقام استادی و درآمد سرشارش را رها کند و به عنوان این که در انتخابات مجلس سنا موفق نشده، چون سگ قلاده به گردن اندازد و در ایوان کاخ نیاوران دست و پا زند؛ تا وی از راه رحم و شفقت مقام سناتوری انتصابی را به او ارزانی دارد. (ص ۱۳۹)

... چه کسی بذل و بخشش را به بهای خضوع و نوکری مطلق خریدار است؟ حتماً کسانی که در آن‌ها دیگر آثاری از مناعت طبع نیست. گدایانی که آبرو و تمام شئون خود را برای کسب پول و جاه به زیر پای دیکتاتور و مستبد می‌ریزند. (ص ۱۴۰)

[روحی پر از عقده و مغزی آشفته]

بر شاه یک روح پر از عقده و یک مغز آشفته حکومت می‌کرد به نحوی که نمی‌گذاشت روشی مستقیم و ثمربخش را دنبال کند و به عبارت دیگر فاقد روح اعتماد به نفس بود. زمانی که می‌خواست شاه باشد به تغییر کابینه‌ها و انتخاب نخست‌وزیرها دست می‌زد، و زمانی که می‌خواست لیدر و حاکم باشد مصاحبه‌های مطبوعاتی به راه می‌انداخت، کتاب می‌نوشت و حزب درست می‌کرد. (ص ۱۴۱)

[هر که مطیع تر باشد خلوص نیتش بیش تر است]

او می‌پنداشت هر که مطیع تر باشد خلوص نیتش نیز بیش تر و عقیده‌اش به شخص وی زیادتر است. از اینرو، پس از ازهدی آزمایش‌های خود را روی افراد آغاز کرد: علاء را روی کار آورد، بعد اقبال، به دنبال او مهندس جعفر شریف امامی، بعد دکتر علی امینی، سپس امیر اسدالله علم؛ و شاهکار آن وقتی بروز کرد که حسنعلی منصور را به نخست‌وزیری برگزید! (ص ۱۴۲)

[سایه شوم پدر، عقده رضا شاه شدن]

بنابراین، منشاء حقیقی سقوط، تشکیل همین عقده غرور و خودنمایی بود که در طول دوره دوازده ساله اول سلطنت چون غده سرطانی در مزاج شاه نشوونما کرد و آثار عیدیه این بیماری در همین دوره دوم آشکار گردید. در همین دوره است که شاه به قدرت رسیده و علی القاعده باید تشنگی خودنمایی فروشنید، عقده حقارت ارضاء شود و ضعف روحی جبران گردد. برعکس، باید به هر وسیله‌ای شده همه مردم ایران و جهان بدانند که محمدرضا شاه

[جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران]

از این بدتر جشن دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران است که چهار سال بعد از آن، یعنی در سال ۱۳۵۰، برگزار شد که فرنگیان آن را به بالماسکه تشبیه کرده‌اند و همه آن‌ها در حیرت‌اند که چرا دولت ایران هزارها میلیون تومان خرج کند، صد چادر گرانبها و صدها اتومبیل مرسدس بنز، با ریخت و پاش‌هایی که لازمه آن است، در تخت جمشید فراهم آورد، از رستوران ماکسیم پاریس غذا تهیه و وارد کند، رؤسای کشورهای را دعوت نماید و صدها از این نوع کارهای نابخردانه که حافظه من قادر نیست همه آن‌ها را به خاطر آورد، تا سرانجام شاه ایران در جلگه مرودشت به راه بیفتد و چون بازیگران تئاتر فریاد زد: «کوروش تو بخواب که ما بیداریم!» عجب بیدار بودند که چند نطق آقای خمینی را و چون موش مرده‌ای به خارج از مرزهای ایران پرتاب کرد! (صص ۱۶۲-۱۶۳)

[ایرانستان]

او فریفته الفاظ و مجذوب جمله‌های پرطمطراق بود. شاید برای ادای همین جمله «مسئله تقسیم ایران و ایجاد ایرانستان»، که تا آن زمان کسی از آن خبر نداشت و تاکنون هم کسی نمی‌داند این نقشه کجا طرح‌ریزی شده است، منظور خاصی نداشته است جز این که قدرت ارتش چهارصد هزار نفری خود را به رخ مردم بکشد. (صص ۱۶۳)

[کوروش ثانی؛ شاهی بی نظیر در تاریخ ایران]

در تاریخ ایران، با همه انقلابات و تحولات گوناگون و غیرمترقب آن، شاهی بدین ضعف نفس و بدین مایه عقده داشتن، آن هم عقده خودنمایی و خودستایی، وجود ندارد. کسی نمی‌داند فکر کوروش کبیر را چه کسی به ذهن او وارد ساخته است. آیا مغز علیل خود او بنیانگذار این اندیشه بوده است که در قرن بیستم او کوروش کبیر دیگری است، یا چاپلوسان و آتش‌بیاران معرکه این فکر کودکان را به وی القا کرده‌اند؟ (صص ۱۶۳-۱۶۴)

[اطرافیان سودجو و بی منزلت]

او ترجیح می‌داد به جای این که ملتی لایق تربیت شود، عده‌ای سودجو و بی‌منزلت، هر چند درس خوانده و تحصیل کرده، را در پست‌های گوناگون بگمارد به نحوی که تنی چند از سرسپردگان او هر یک متجاوز از بیست شغل زیر نظر داشتند. (صص ۱۶۶)

به‌زعم او، رئیس دانشگاه تهران و استادان برجسته دانشگاه باید همه تخصص‌ها، تدبیرها و تجربیات‌شان را کنار گذاشته، بله قربان گو، ذلت‌پذیر، بی‌اراده و گوش به فرمان ایشان باشند. اگر یک مسئول کارخانه‌ای باج نمی‌داد و متکی به دانش و دسترنج خویش بود، باید تمام عوامل فراهم شود تا سرانجام او و کارخانه‌اش به رکود و توقف انجامد. یک وکیل یا وزیر وقتی باب‌دندان او بود که از عقل و کفایت استعفا دهد و پا جای پای ایشان بگذارد. (صص ۱۶۷)

[ابقا یا تغییر منصب به جای مجازات قاصران و مقصران]

... قاصر یا مقصر کنار نمی‌رفت بلکه ممکن بود تغییر پست دهد... مثلاً، اگر شهردار تهران، به دلایل گوناگون، کفایت ادامه کار را ندارد مجازات نمی‌شود و اگر هم مجازات می‌شود به عنوان سناتور انتصابی به کاخ سنا راه می‌یابد؛ شهرداری که اگر قرار شود در مورد او رفراندومی صورت گیرد حتی در میان اعضای دولت و طرفدارانش نیز رأی نمی‌آورد و تا این اندازه مورد تنفر و انزجار است... (صص ۱۶۹)

[نبوغ شاه]

شما شاهی را، که هنگام تولد ولیعهد... مردم اتومبیلش را روی دست بلند می‌کنند و هنگام مراجعت از سفر او را در آغوش می‌گیرند، مقایسه کنید با شاهی که هنگام ترک وطن مردم دسته دسته به خیابان‌ها بریزند و فریاد «شاه

رفت، شاه رفت» سر دهند. و برای این که چنان محبوبیت و مقبولیتی بدین درجه از نفرت و بی‌زاری مبدل شود هنر و نبوغ فوق‌العاده لازم است. (صص ۱۷۰-۱۷۱)

[ابداع تاریخ شاهنشاهی]

مشکلات و تبعات ناشی از تغییر تاریخ برای او اهمیتی ندارد. او می‌خواهد جانشین خلف و فرزند بلافصل کوروش باشد و حتی به این هم نمی‌اندیشد که پیش از او... پادشاهان و امیرانی بسیار بر این سرزمین حکم رانده‌اند لیکن به ذهن هیچ یک از آنان نرسیده است که در صدد تغییر تاریخ برآیند. و تنها اوست که باید بر اورنگ کوروش کبیر تکیه زند و حتی پدر او نیز لیاقت این عنوان را ندارد و فقط سنوات شاهنشاهی ایشان است که باید بر ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران افزوده گردد تا رقم ۲۵۳۵ درست از کار درآید. بدیهی است حواشی و درباریان ریاکار و آتش‌بیار معرکه نیز بیکار ننشسته، بر این عطش افزودند به نحوی که امر بر شاه و خود آن‌ها هم مشتبه گردید. (صص ۱۷۳)

[حزب رستاخیز ملت ایران]

یکی از شاهکارهای سیاسی شاه تأسیس حزب رستاخیز ملت ایران است. باید کشور ایران، چون کشورهای کمونیستی، به شیوه تک‌حزبی اداره شود و هر کسی که نمی‌پسندد گذرنامه‌اش را بگیرد و از ایران برود. بعد که به یاد می‌آورد که ایشان پادشاه کشور مشروطه هستند و سیستم تک‌حزبی با طبیعت جامعه این کشور و با روح قانون اساسی آن سازگار نیست، پس باید دو جناح [سازنده] و [پیشرو] به وجود آید تا باب انتقاد مسدود نگردد و شیوه دموکراسی در یک کشور مشروطه تعطیل نشود... و برای آن که فتوری در این دستگاه رخ ندهد، سازمان وسیع، مجهز و مقتدری چون سازمان امنیت را ضامن اجرای این برنامه قرار می‌دهد و از بودجه کلان نفت، که آقای هویدا نمی‌دانست چگونه آن را خرج کند، میلیاردها تومان به پای آن حزب و تعزیه گردانش نثار می‌کند. باری، به گفته حافظ «به بانگ چنگ بگوئیم آن حکایت‌ها، که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش». (صص ۱۷۵)

پایان سخن

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، علی دشتی دو بار بازداشت شد. نخستین بار کمتر از یک ماه در زندان ماند؛ از ۱۹ فروردین تا ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸. چنان که خود می‌گفت، در بازداشتگاه با آقای خلخالی جر و بحث‌هایی داشت و سرانجام، گویا، به دلیل نظر نسبتاً مساعد امام خمینی (ره) آزاد شد.^{۲۰۷} ارزیابی صحت و سقم ادعای دشتی برای ما ممکن نیست ولی این مسلم است که وی، به رغم شهریاری که بیست و سه سال برایش به ارمغان آورده بود، برخورد سختی ندید و مدت قابل توجهی نیز در زندان نبود.

دشتی از آن پس در خانه تیغستان می‌زیست و با دوستان خود همدم بود. بار دوم، در حوالی آذر ۱۳۶۰، به اتهام نگارش بیست و سه سال، دستگیر شد. او این بار نیز مدت زیادی در زندان نماند و به دلیل کهولت و بیماری و شکستگی پا آزاد شد. دشتی اندکی بعد، در ۲۶ دی ۱۳۶۰، در بیمارستان جم تهران، در ۸۷ سالگی درگذشت و در امام‌زاده عبدالله به خاک سپرده شد.

شخصیت او را معمولاً پرتناقض توصیف کرده‌اند. سعیدی سیرجانی که در تکریم او از ذکر هیچ جنبه مثبتی فروگذار نکرده، و او را زیباستا، حقیقت‌جو، روشنفکر، اهل منطق و استدلال و انتقادپذیر دانسته است، صفات آتشی مزاج، عصیبت و پرخاش‌جویی را نیز برای وی برشمرده است.^{۲۰۸}

در یکی از اسناد بیوگرافیک ساواک، متعلق به بهمن ۱۳۴۷، دشتی چنین توصیف شده است: «شیک‌پوش، خنده‌رو، باحوصله، باهوش، سریع حرف می‌زند و معاشرتی و مردم‌دار است.» در این سند

ناشیست متداول در مبارزات سیاسی آن دوران شمرد. در بررسی مقاله روزنامه سیاست و رساله غلامحسین مصاحب با این اتهامات آشنا خواهیم شد.

۴. شیخ عبدالحسین دشتی چهار پسر به نام‌های علی، محمد، عبدالله، پرویز و گویا چهار دختر داشت. به نوشته غلامحسین مصاحب، «شیخ محمد تابع دولت عراق بود. چند سال قبل که نصولی به تحریک انگلیس‌ها برای ایجاد نفاق بین شیعه و سنی در عراق رساله‌ای به نام *الدوله الامویه فی الشام* راجع به دفاع یزید در واقعه کربلا نوشت و دولت عراق او را تبعید کرد، شیخ محمد، برادر شیخ علی، به طرفداری او برخاست. دولت عراق در صدد تبعید او به موصل برآمد ولی وی سرپیچی کرد و در اتاق وزیر فرهنگ عراق به او فحاشی نمود و پس از این که کتک زیادی خورد فراراً به ایران آمد و اگر چه دولت عراق از مجاری رسمی در صدد بازگرداندن او برآمد ولی به علت نفوذ برادرش موفق نگردید.» (غلامحسین مصاحب، *دسیسه‌های علی دشتی*، ص ۳) دختر بزرگ شیخ عبدالحسین دشتی همسر شیخ محمدحسین مجتهد برازجانی بود. عبدالله دشتی دبیر زبان انگلیسی بود و پس از بازنشستگی، در اواخر دوران پهلوی، نماینده مجلس شورای ملی شد.

۵. رکن زاده آدمیت، همان مأخذ، ص ۵۴۷.

۶. حاج شیخ علی مجتهد شیرازی (۱۳۰۰-۱۳۴۸ ق.)، معروف به حاجی آقا یا حاجی آقا اسکروچی. اسکرو از واژه انگلیسی screw به معنی پیچاندن است و چون حاج عبدالکریم شیرازی، پدر حاجی آقا شیرازی، از تجار معتبر پنبه بود و پنبه‌هایی را که از ولایات به شیراز می‌آمد و بعد به خارج صادر می‌کرد آن‌ها را باربندی کرده و با سیم می‌پیچید، به اسکروچی معروف شده بود. حاجی آقا شیرازی از شاگردان آخوند خراسانی بود و اجازه اجتهاد از او داشت. حاجی آقا در دوره دوم مجلس شورای ملی نماینده شیراز بود. او در این دوره از وکلای برجسته و فعال و خوش فکر به شمار می‌رفت. در دوره سوم از تهران به مجلس راه یافت ولی اعتبارنامه‌اش رد شد. مدتی در تهران ماند، سپس به شیراز رفت و قریه فاروق را تصرف کرد. این قریه ملک عسکر خان عرب بود که بیع شرط شده و در گرو پدرش بود. برادرانش مدت‌ها با او بر سر این ملک نزاع داشتند. حاجی آقا در ۱۳۰۸ ش. به تحریک دشمنانش، به دست «برزگران فاروق» به ضرب گلوله کشته شد. (مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۸، ج ۶، صص ۱۶۲-۱۶۳)

۷. قهرمان میرزا سالور، روزنامه *خاطرات عین السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۶۹۳۱.

۸. برای آشنایی با تعارض لرد کرزن، وزیر امور خارجه، با سایر اعضای دولت بریتانیا بر سر قرارداد ۱۹۱۹ بنگرید به: عبدالله شهبازی، «کانون‌های استعماری، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال چهارم، شماره ۱۵-۱۶، پائیز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۹-۴۲.

۹. امیرحسین تیموری، «علی دشتی و نخستین رساله در باب زندان»، شرق، سال اول، شماره ۱۳۵، یکشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۸۲.

10. *La nouvelle Héloïse, The New Heloise, 1761*

۱۱. آراین پور، همان مأخذ، ص ۳۲۴.

۱۲. عین السلطنه، همان مأخذ، ج ۸، ص ۶۲۴۰.

عین السلطنه صبا را «بدزبان و یاوه‌گو» می‌خواند و می‌افزاید: «هر قدر هم حبس شده باز چاره او نشده است. بلکه این شلاق‌ها چاره کند.» (همان مأخذ) او در جای دیگر صبا را چنین معرفی می‌کند: «برادرزاده مرحومان آقا عبدالباقی و آقا محمد امین ارباب [است] که آن دو برادر از تجار خوب طهران بودند. با همه مراوده‌ای که با خانواده ما داشتند، ما پدر این صبا را ندیده‌ایم. صبا خوشگل بود...» (همان مأخذ، ج ۹، ص ۶۷۲۲) و در صفحات بعد از صبا به عنوان «نوکر ارباب جمشید» یاد می‌کند. (همان مأخذ، ص ۶۷۶۶) حسین صبا مدتی شاگرد ارباب جمشید جمشیدیان بود. صبا، اندکی پس از قتل عشقی، در اوائل مهر ۱۳۰۳ به سکنه قلبی درگذشت و چون در اواخر عمر از مبلغان سردار سپه بود، برخلاف عشقی، جنازه‌اش در میان لعن و طعن مردم تشییع و دفن شد. (بنگرید به توصیف عین السلطنه از مرگ صبا در: همان مأخذ، ج ۹، ص ۷۱۷۸)

از «عصبی مزاج» بودن دشتی نیز سخن رفته است. در سند بیوگرافیک دیگر، که به مهرماه ۱۳۴۴ تعلق دارد، دشتی «ناراحت، فتنه‌انگیز و عصبانی» توصیف شده است. در واقع، دشتی زبانی تند و گزنده و شخصیتی مهاجم داشت. موارد متعددی از برخوردهای خشن او به دوستانش را نقل می‌کنند. زمانی دکتر لطفعلی صورتگر را، که از شیراز آمده و میهمانش بود، کتک زد و زمانی ابراهیم خواجه نوری را، به دلیل خودنمایی‌اش، به شدت مورد عتاب قرار داد.

دشتی زندگی طولانی، پرماجرا و ماکیاولیستی را از سر گذراند. او شاهد هفت دهه تحولات پرتلاطم تاریخ معاصر ایران بود و در مواردی از بازیگران اصلی حوادث به شمار می‌رفت. دشتی در تحکیم اقتدار مطلقه دو پادشاه، رضا شاه و پسرش، ایفای نقش کرد ولی در زمان ثبات قدرت آنان، به دلیل خلق و خوی تندش، کم و بیش منزوی شد و پس از سقوط هر دو سخت‌ترین نقدها را بر سلوک فردی و سیره حکومتگری‌شان گفت یا نوشت.

تهران، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳

۱. یحیی آراین پور دشتی را متولد ۱۲۷۵ ش.، برابر با ۱۳۱۴ ق. / ۱۸۹۶ م.، در کربلا می‌داند. رکن زاده آدمیت و سیدجعفر حمیدی زمان تولد او را ۱۳۱۰ ق. در کربلا می‌دانند که برابر است با ۱۲۷۱ ش. بهرام چوبینه در مقدمه خود بر بیست و سه سال (چاپ جدید، ۱۳۸۱) زمان تولد علی دشتی را سال ۱۲۷۷ خورشیدی برابر با ۱۸۹۸ میلادی، در دشتستان، عنوان کرده است. دشتی در فرم‌های مشخصات مجلس سنا، به خط خود، زمان و محل تولد خویش را ۱۱ حمل (فروردین) ۱۲۷۳ شمسی در کربلا ذکر کرده است. ۲. رکن زاده آدمیت به تحصیل دشتی در «مدرسه حسینی ایرانیان» اشاره کرده است. (محمدحسین رکن زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، تهران: کتابخانه خیام، ۱۳۳۸، ج ۲، صص ۵۴۶)

۳. میزان تحصیلات دشتی در عتبات، مانند پیشینه خانوادگی او، بعدها دستمایه مناقشات سیاسی شد. مخالفان دشتی نه تنها او را طلبه‌ای بی سواد و بی اخلاق معرفی کرده‌اند بلکه پدر و برخی دیگر از اعضای خانواده او را نیز هدف حملات خود قرار داده‌اند. در ورقه تایی که با عنوان «بیوگرافی آقای دشتی» در پرونده ساواک وی ضبط شده و به یقین نوشته یکی از مخالفان دشتی است، چنین می‌خوانیم: «علی دشتی فرزند یکی از کفش‌دارهای نجف است که در اثر حوادثی توقف در عراق عرب را جایز ندیده و به ایران آمد. چون تحصیلات دینی کامل نداشت و فقط عربی را خوب بلد بود ناچار با کمک برادرش که پیشکار خزعل بوده در فرهنگ خوزستان استخدام می‌شود.» (تصویر پرونده علی دشتی در مرکز اسناد ساواک منحل، شماره ۳۷۱۵۳/ سوم، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. از این پس: پرونده علی دشتی.)

یحیی آراین پور پدر دشتی را «از فحول علمای عصر خود» معرفی می‌کند که «به ورع و تقوا» مشهور بود. به نوشته آراین پور، دشتی «یک قسمت از اصول را در محضر حاج سید حسین فشارکی و کفایه آخوند را نزد حاج شیخ عبدالکریم یزدی، که هر دو از مجتهدین بزرگ بودند، تحصیل کرد.» (یحیی آراین پور، *از نیما تا روزگاران ما*، تهران: انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۳۱۸) دکتر سیدجعفر حمیدی از پدر دشتی با عنوان «شیخ عبدالحسین مجتهد دشتی» یاد کرده است. (سیدجعفر حمیدی، *فرهنگنامه بوشهر*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۱۷) با توجه به جایگاه محترم شیخ محمدحسین مجتهد برازجانی، شوهر خواهر علی دشتی، در مناطق جنوبی فارس و بوشهر و نقش وی در جهاد ۱۳۳۶ ق. بر ضد استعمار بریتانیا، ادعاهای غیرمستند و بعضاً متناقض مخالفان علی دشتی را درباره سوابق خانوادگی و مسائل اخلاقی دوران نوجوانی او باید از نوع اتهامات

۱۳. پس از قتل محمد مسعود، مدیر مرد امروز، رضا حکمت (سردار فاخر)، رئیس مجلس شورای ملی، گفت: «خدا رحمتش کند... با یک حقوق کمی مشغول اعاشه بود و با چند صد هزار تومانی از دنیا رفت و با اشاعه فساد اخلاق پول‌هایی به دست آورد.» (مذاکرات مجلس، سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۸).
۱۴. متین السلطنه ثقفی مدیر عصر جدید.
۱۵. عین السلطنه، همان مأخذ، ج ۸، صص ۶۴۷۵-۶۴۷۶.
۱۶. همان مأخذ، ص ۶۴۲۵.
۱۷. علی دشتی، "یاسمی، نخستین همکار ادبی من"، اطلاعات، شماره ۱۴۲۲۰، ص ۱۵. به نقل از: هوشنگ اتحاد، پژوهشگران ایران، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۳۳۷.
۱۸. فرج الله بهرامی (دبیر اعظم) منشی و رئیس دفتر رضا خان سردار سپه از زمان وزارت جنگ او و اولین رئیس دفتر مخصوص رضا شاه بود. بهرامی نطق‌های رضا خان را می‌نوشت. او مؤلف سفرنامه مازندران و سفرنامه خوزستان است که به نام رضا شاه منتشر شد. بهرامی ۷۰ ساله در سال ۱۳۳۰ در تهران درگذشت.
۱۹. علیرضا اعتصام [به کوشش]، به روایت سعید نفیسی: خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۱، صص ۱۳۶، ۲۹۷.
۲۰. شفق سرخ، شماره ۱۰، ۱۶ حمل ۱۳۰۱.
۲۱. عین السلطنه، همان مأخذ، ص ۶۶۷۴.
۲۲. همان مأخذ، ص ۶۶۸۹.
۲۳. همان مأخذ، صص ۶۶۸۹-۶۶۹۰.
۲۴. برای آشنایی با میرزا کریم خان رشتی و نقش تاریخی او بنگرید به: عبدالله شهبازی، "میرزا کریم خان رشتی؛ چهره مرموز تاریخ معاصر ایران"، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۵۵-۹۴.
۲۵. بنگرید به یادداشت‌های روزانه سلیمان بهبودی در: غلامحسین میرزا صالح [به کوشش]، رضا شاه: خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، تهران: طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۲، صص ۵۶، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۹۱، ۹۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۹.
۲۶. عین السلطنه، همان مأخذ، ج ۹، ص ۶۷۷۳.
۲۷. لشت نشا ملک خانواده امینی بود و میرزا کریم خان رشتی و برادرانش (پسران حاجی وکیل رشتی) مستأجر این خانواده بودند ولی حاضر به استرداد املاک فوق به مالکین قانونی آن نبودند.
۲۸. زین العابدین رهنما (۱۲۶۸-۱۳۶۸). مدیر روزنامه نیمه رسمی ایران. در این زمان رهنما، مانند دشتی و تدین، معمم بود. در سال ۱۳۰۶ مکلا شد.
۲۹. هوتل: اتومبیل، ماشین سواری.
۳۰. سید محمد تدین بیرجندی (۱۲۶۰-۱۳۳۰). در بهمن ۱۳۰۵ مکلا و با لباس جدید در کابینه مستوفی الممالک وزیر معارف شد.
۳۱. در انتخابات دوره پنجم افراد زیر از تهران به مجلس شورای ملی راه یافتند:
- ۱- میرزا حسن خان مستوفی الممالک، ۲- میرزا حسن خان مشیرالدوله، ۳- دکتر محمد خان مصدق السلطنه، ۴- حاج میرزا هاشم آشتیانی، ۵- سید حسن مدرس، ۶- میرزا حسین خان مؤتمن الملک، ۷- سید حسن تقی زاده، ۸- میرزا حسین خان معین‌الوزاره (حسین علاء)، ۹- سلیمان میرزا اسکندری، ۱۰- میرزا سید احمد بهبهانی، ۱۱- میرزا احمد خان قوام السلطنه، ۱۲- شیخ علی مدرس.
۳۲. میرزا محمد نجات خراسانی مدیر روزنامه نجات. شیخ ابراهیم زنجانی و نجات خراسانی هر دو عضو "محکمه انقلابی" بودند که، پس از فتح تهران، در روز شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ ق. شیخ فضل الله نوری را محاکمه و محکوم به اعدام کرد.
۳۳. محمدرضا تجدد (شیخ العراقرین زاده) و زین العابدین رهنما. در مجلس پنجم تجدد نماینده ساری شد و رهنما نماینده تبریز. تجدد مدیر روزنامه تجدد بود و رهنما مدیر روزنامه نیمه رسمی ایران.
۳۴. کاظم سرکشیک زاده اتحاد، مدیر روزنامه اتحاد. در مجلس پنجم نماینده
- لاهیجان شد.
۳۵. میرزا رضا خان افشار. رضا افشار به عنوان نماینده تبریز به مجلس پنجم راه یافت.
۳۶. علی اکبر داور. مدیر روزنامه مرد آزاد و لیدر حزب رادیکال. به عنوان نماینده شهرستان لار به مجلس پنجم راه یافت.
۳۷. جهان‌شاه خان امیرافشار رئیس ایل شاهسون افشار و زمین دار بزرگ و قدرتمند خمسه.
۳۸. مجموعه اسناد شیخ ابراهیم زنجانی، شماره ۳۲، صص ۵۳۲-۵۳۳.
۳۹. عین السلطنه، همان مأخذ، ص ۶۷۳۳.
۴۰. حسین بهرامی (احیاء السلطنه) برادر فرج الله بهرامی (دبیر اعظم) و هر دو پسران محمدعلی خان تفرشی بودند.
۴۱. همان مأخذ، ص ۶۸۵۶.
۴۲. در این زمان رضا خان سردار سپه ثروت فراوانی جمع کرده بود. عین السلطنه می‌نویسد: «بوم هند و رودهند محل بسیار معتبری است دوازده فرسنگی طهران، خاک دماوند. سردار سپه خریداری کرده و مشغول آبادی است. سردار سپه ایضاً در دماوند و مازندران املاک زیاد خریداری نموده است. دیشب شاهزاده نصیرالدوله [خواهر عین السلطنه و همسر میرزا احمد خان نصیرالدوله بدر] می‌گفت شخص موثق امروز به آقا [احمد بدر] گفته بود نزد رئیس بانک بودم، شش کرور تومان برای سردار سپه برات لیره خریداری نمودند. دولت و وزارت جنگ ما در این سه سال از همه ایام مشروطه بیش تر غارت شده است. غارت‌های یک کروری، دو کروری، پنج کروری. این‌ها کجا رفته، به حساب چه آمده که احدی مسبوق نیست.» (عین السلطنه، همان مأخذ، صص ۶۹۲۶-۶۹۲۷).
۴۳. شفق سرخ، سال سوم، شماره ۲۲۸، سه شنبه ۱۹ حمل ۱۳۰۳ (۳) رمضان ۱۳۴۲، ۶ آوریل ۱۹۲۴)، صفحه اول.
۴۴. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران: انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۷، ج ۳، صص ۶۰۶-۶۰۷.
۴۵. متن کامل این دو تلگراف در مأخذ زیر مندرج است: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: انتشارات علمی، چاپ ششم، ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۵۵۱-۵۵۵.
۴۶. عین السلطنه، همان مأخذ، ص ۶۹۳۷.
۴۷. همان مأخذ.
۴۸. قرن بیستم، شنبه ۷ ثور ۱۳۰۳ (۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۴۲).
۴۹. عشقی در ۱۲ تیر ۱۳۰۳ به ضرب گلوله به قتل رسید. مردم تهران در مراسم تشییع جنازه عشقی تجلیل عظیمی از او کردند. جمعیتی، به تعبیر عین السلطنه، «فوق تصور»، در این مراسم حضور داشت. دسته‌های متعدد سینه زنی جنازه را همراهی می‌کردند و نوحه خوان چنین می‌خواند: «کشته راه وطن، زاده سبط رسول.» (عشقی سید بود.) زنان بسیاری گریه کنان سردار سپه را نفرین می‌کردند و تعدادی از این زنان از فرط عزا داری بیهوش شدند. این در حالی است که عشقی در تهران تنها یک خواهر و یک برادر داشت. در آن شب فرخی یزدی، مدیر طوفان، چنین سرود:
- دیو مهیب خودسری چون ز غضب گرفته دم
امنیت از محیط ما رخت بیست و گشت گم
حربه وحشت و ترور گشت چو میرزاده را
سال شهادتش بخوان "عشقی قرن بیستم"
(عین السلطنه، همان مأخذ، ج ۹، ص ۷۱۵۲).
۵۰. سیاست، شماره ۱۸، ۳۱ حمل ۱۳۰۳.
- این مکتوب، که بر روی کاغذ رسمی سفارت بریتانیا نوشته شده، به نظر من، جعلی است. در آن سال‌ها، هاوارد، به دلیل ارتباطات و دیدارهایش با رجال سیاسی ایران و ارباب جراید، اعم از موافق یا مخالف، شهرتی فراوان در مطبوعات ایران یافته بود. ملک الشعراي بهار در تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران مکرر از هاوارد سخن گفته است. پس از شهریور ۱۳۲۰ آن لمبتون و آلن چارلز ترات، اعضای سفارت بریتانیا، در مطبوعات ایران شهرتی مشابه با

شهرت هاوارد یافتند.

۵۱. سیاست، سال سوم، شماره ۴۰، پنجشنبه ۹ جوزا ۱۳۰۳ / شوال ۱۳۴۲.

52. autobiography

۵۳. آقا شیخ علی مجتهد دشتی «از علما و فقهای دشتی بود که پس از اتمام تحصیلات و دریافت اجازه اجتهاد از نجف اشرف به بوشهر بازگشت و با تقوا و پرهیزکاری به ترویج احکام شرعیه پرداخت. شیخ علی دشتی تا سال ۱۳۰۹ ش. در حیات بود و به افاضه مردم می پرداخت. وفات او پس از سال ۱۳۰۹ در بوشهر روی داد. شیخ علی در شعر "معکوس" تخلص داشت و اشعار او بیش تر به لهجه محلی دشتی است...» (حمیدی، همان مأخذ، ص ۳۱۷)

۵۴. شیخ محمدحسین برازجانی مجتهد برازجان و از علمای مجاهد جنوب بر ضد قوای بریتانیا بود. در ۱۱ جمادی الاول ۱۳۳۳ ق. رئیس علی دلواری با ارسال نامه ای به شیخ محمدحسین مجتهد برازجانی کسب تکلیف در امر جهاد کرد و شیخ در حمایت از فتاوی علمای عتبات حکم جهاد را صادر کرد. شیخ محمدحسین مجتهد برازجانی در اواخر عمر به تهران مهاجرت کرد و در سال ۱۳۱۵ ش. در تهران درگذشت. (حمیدی، همان مأخذ، ص ۱۲۹)

۵۵. شفق سرخ، سال سوم، شماره ۲۳۹، یکشنبه ۱۲ جوزا ۱۳۰۳ (۲۳ شوال ۱۳۴۳)، صص ۱-۲.

56. Sir Charles Townhend

57. Ross Davies, "The tragedy of Kut", *The Guardian*, November 20, 2002.

۵۸. رکن زاده آدمیت، همان مأخذ، ج ۴، ص ۹۵.

۵۹. همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۶۴.

۶۰. عین السلطنه، همان مأخذ، ج ۹، ص ۷۰۷۵.

۶۱. شیخ خزعل که در این زمان بازار تبلیغات علیه او داغ بود.

۶۲. شفق سرخ، سال سوم، شماره ۲۴۰، سه شنبه ۱۴ جوزا ۱۳۰۳.

۶۳. «ملک المورخین می گفت وکلا را به جبر و عنف به توسط کمیسرها و آژان ها به مجلس بردند. عبدالله خان، حاکم نظامی، چندین مرتبه وارد مجلس شده و خارج شد. همین طور جمعی از صاحب منصبان دیگر، و آژان ها] متصل در آمد و رفت بودند.» از صبح خانه مدرس محاصره بود، «با آژان او را به مجلس بردند و با آژان مراجعت دادند.» (عین السلطنه، همان مأخذ، ص ۷۳۷۸). در میان ۸۵ نماینده حاضر در جلسه تنها ۵ نفر با تصویب ماده واحده مخالفت کردند. مدرس پس از اخطار قانون اساسی به عنوان اعتراض جلسه را ترک کرد.

۶۴. همان مأخذ، ص ۷۳۹۴.

۶۵. برای آشنایی با زندگینامه مایل نویسگرانی بنگرید به: هوشنگ اتحاد، پژوهشگران معاصر ایران، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱، ج ۴، صص ۵۲۸-۵۳۰.

۶۶. آراین پور، همان مأخذ، ص ۳۲۱.

67. Barricade State

۶۸. در یکی از اسناد بیوگرافیک دشتی در ساواک علت دستگیری او نطق وی در مجلس دهم ذکر شده «که بعدها معلوم شد این نطق علیه رضا شاه بوده است و به همین جهت پس از خاتمه وکالتش به زندان قصر رفته و یک سال در آنجا توقف کرد...» (پرونده علی دشتی)

غلامحسین مصاحب می نویسد: «دشتی که یکی از پارازیت های دستگاه رضا خانی بود، به علتی که بر ما معلوم نیست، مورد خشم دیکتاتور واقع شد و از درگاه او طرد گردید و چندی هم به حبس افتاد.» مصاحب علت دستگیری دشتی را قصور او در خبرچینی عنوان می کند: «توضیح آن که بسیاری از اطرافیان رضا خان جاسوسان شهربانی مختاری بودند و در مورد دشتی نیز همین شهرت در افواه شایع بود به خصوص که او از دوستان بسیار صمیمی مختاری بود. ما به علت نداشتن مدارک قاطع نمی توانیم در باب این شهرت ها اظهار نظر کنیم و برای کشف حقیقت باید منتظر روزی شویم که در ایران حکومت ملی مستقر گردد و پرده از دستگاه جنایتکار رضا خانی برداشته شود و اسرار این دستگاه

فاش گردد.» (مصاحب، همان مأخذ، صص ۳۰-۳۱)

اخیراً، به همت دست اندرکاران مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، مجموعه ای ارزشمند از اسناد محرمانه نظامی و امنیتی دوره رضا شاه، مرکب از حدود ۲۰۰ هزار برگ سند، به دست آمده است. امید می رود که این اسناد روشنگر برخی از حوادث ناشناخته دوران پهلوی اول، از جمله علت دستگیری دشتی و دوستانش، باشد.

۶۹. مصاحب، همان مأخذ، ص ۳۰.

۷۰. «رهنما، تجدد برادرش، بهرامی رئیس اسبق دفتر مخصوص و دشتی، به عللی که نمی دانم، توقیف بودند. با رهنما خصوصی داشتم. چند ماه هم معاون من بود. روزی به خیال من رسید توسطی بکنم. در شرفیابی عرض کردم: روی سیاه و موی سفید تکلیفی می آورد و اشخاص بی انتظاری نیستند. رهنما و دشتی و بهرامی اگر تقصیرشان قابل عفو است، استدعای عفو دارند. به عادت که شاه دارد و راه می رود، در خیابانی که بود رفتند و برگشتند و دوسه مرتبه این رفت و آمد واقع شد. آخر فرمودند: آن ها را بخشیدم، بروند به ولایت خودشان. و منظور رهنما و تجدد بود که توطئه عراقی اند. بهرامی و دشتی هم بنا شد از تهران بروند. عرض کردم: اجازه هست امر ملوکانه را به نظمیه ابلاغ کنم؟ فرمودند: بلی. ابلاغ کردم و امر رسمی هم صادر شد. رهنما و تجدد به عراق رفتند، بهرامی و دشتی به بروجرد و بهبهان. در مورد بهرامی فرمودند: نمی کشمش.» (حاج مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، تهران: کتابفروشی زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۳، ص ۴۱۲).

۷۱. علی دشتی، ایام محبس، چاپ پنجم، آبان ۱۳۳۹، تهران: چاپ شرق، ص ۱۸۹.

۷۲. همان مأخذ، صص ۱۹۰-۱۹۱.

۷۳. مذاکرات مجلس، دوره سیزدهم، جلسه ۱۰۸، پنجشنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۱، ص ۹.

۷۴. مذاکرات مجلس، دوره دوازدهم، جلسه ۱۱۵، سه شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، صص ۱-۲.

۷۵. همان مأخذ، صص ۲-۳.

۷۶. درباره غارت آثار باستانی ایران توسط محمدعلی فروغی و آرتور پوپ بنگرید به: گفتگوی عبدالله شهبازی با محمدقلی مجد، تاریخ معاصر ایران، سال ششم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۹۸.

Mohammad Gholi Majd, *The Great American Plunder of Iran's Antiquities 1925-1941*, New York: University Press of America, 2003.

۷۷. مذاکرات مجلس، دوره دوازدهم، جلسه ۱۱۸، سه شنبه اول مهرماه ۱۳۲۰، ص ۱۱.

۷۸. همان مأخذ، جلسه ۱۲۸، پنجشنبه اول آبان ۱۳۲۰، ص ۳.

۷۹. همان مأخذ، دوره سیزدهم، جلسه ۲۱، پنجشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۲۰، ص ۵.

۸۰. همان مأخذ، دوره سیزدهم، جلسه ۲۲، یکشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۲۰، ص ۱۹.

۸۱. همان مأخذ، دوره سیزدهم، جلسه ۱۰۸، پنجشنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۱، ص ۹.

۸۲. پسر حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی از علمای طراز اول تهران.

۸۳. در سند بیوگرافیک ساواک از دشتی به عنوان «مؤسس حزب عدالت» یاد شده و در ادامه آمده است: «پس از رفتن شاهنشاه فقید، در مجلس طی نطقی علیه معظم له صحبت کرد و سپس به فکر تأسیس حزب عدالت با دست جمال امامی و خواجه نوری برآمد.» «مؤسس حزب عدالت بود و حزب مزبور را با جمال امامی، عبدالرحمن فرامرزی، ابراهیم خواجه نوری و دکتر پرویز کاظمی تشکیل داد.» (پرونده علی دشتی، "بیوگرافی شیخ علی دشتی"، ۲-۳/۷۸، ب، مورخ ۳۷/۴/۲۲ [۱۳۵۷]).

۸۴. ایرج افشار، نادره کاروان: سوکنامه ناموران فرهنگی و ادبی ۱۳۰۴-۱۳۸۱ ش.، به کوشش محمود نیکویه، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳، ص ۷۲۵.

۸۵. بهروز طیرانی، اسناد احزاب سیاسی ایران: ۱۳۲۰-۱۳۳۰، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۶، ج ۲، صص ۹۵-۹۷.
۸۶. حزب زحمتکشان ملت ایران در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ تأسیس شد.
۸۷. حزب اراده ملی در بهمن ۱۳۲۳ تأسیس شد.
۸۸. اسفندیار بزرگمهر، کاروان عمر: سرگذشت خودنوشت، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۷۰.
- کتاب فوق قبلاً در خارج از کشور منتشر شده بود: لندن، انتشارات ساتراپ، فروردین ۱۳۷۲.
۸۹. در روز ۱۶ مهر ۱۳۰۲ سرهنگ محمد درگاهی، رئیس قلعه بیگی مرکز، با چند نظامی به در خانه قوام السلطنه (موزه آبگینه کنونی) مراجعه کرد و از او خواست که به همراه آنان برای ادای پاره‌ای توضیحات به وزارت جنگ برود. قوام گفت که شما تشریف بیرید من با اتومبیل خود خواهم آمد. نپذیرفتند و گفتند از این لحظه حق تماس با کسی را ندارید. قوام خواست تلفنی با احمد شاه صحبت کند ولی درگاهی مانع شد. سرانجام قوام السلطنه را با خود به وزارت جنگ بردند و او را در یکی از اتاق‌ها زندانی کردند. از همان دقایق اولیه بازجویی آغاز شد. قوام السلطنه متهم به مشارکت در توطئه قتل سردار سپه بود. طبعاً توقیف رجلی چون قوام السلطنه انعکاس گسترده می‌یافت. خانواده قوام السلطنه ماجرا را پیگیری کردند و مشیرالدوله، رئیس الوزرای وقت، مراتب را به شاه اطلاع داد. رضا خان سردار سپه، وزیر جنگ، در توضیحات خود مسئله را بسیار واقعی و جدی نشان داد. سرانجام پس از کشاکش زیاد سردار سپه موافقت کرد که به آزادی قوام السلطنه اقدام کند مشروط بر این که از کشور اخراج شود. چنین شد و نظامیان قوام السلطنه را از مرز خانقین اخراج کردند. اتهام قوام السلطنه مبتنی بر ادعای کشف یک شبکه تروریستی بود. در این رابطه سردار انتصار ظاهراً دستگیر شد و اعترافاتی کرد دال بر این که در رأس این شبکه تروریستی، که گویا قصد جان وزیر جنگ را داشته، قوام السلطنه بوده است. سردار انتصار (مظفر اعلم) از عمال رضا خان بود و در دوره سلطنت او به مناصب عالی استانداری رسید و یک دوره وزیر امور خارجه شد. او عموی جمشید و مجید اعلم، دوستان صمیمی محمدرضا پهلوی، است. مجید اعلم از پیمانکاران بزرگ دوران پهلوی دوم بود.
- رضا شاه در سال ۱۳۰۹ به قوام السلطنه اجازه بازگشت به ایران را داد مشروط بر این که در لاهیجان به کشاورزی بپردازد. قوام به ایران بازگشت و تا سقوط رضا شاه در املاک خود در لاهیجان به کشت چای و برنج مشغول بود. او در این دوره چنان با متانت و آرامش و تدبیر سلوک کرد که سوءظن یا حسادت دیکتاتور علیه او برانگیخته نشد.
۹۰. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران: ۱۳۲۰-۱۳۳۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: نشر البرز، چاپ اول، ۱۳۷۲، صص ۸۶-۹۰.
۹۱. ویکتور هوگو در اوج اقتدار لویی بناپارت (ناپلئون سوم) به تحقیر او را "ناپلئون صغیر" (Napoleon le Petit) خواند و کتابی به همین نام علیه "امپراتور" نوشت. کارل مارکس نیز لویی بناپارت را کاریکاتوری از ناپلئون بناپارت خواند و در سرآغاز کتاب هیجدهم برومر لویی بناپارت چنین مقایسه‌ای میان ناپلئون اول و سوم به دست داد: «تاریخ دوبار تکرار می‌شود؛ بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی مسخره».
۹۲. مذاکرات مجلس، دوره سیزدهم، جلسه ۹۰، پنجشنبه دوم مهرماه ۱۳۲۱، صص ۱۶-۱۷.
۹۳. نصرالله سیف پور فاطمی، گزند روزگار، تهران: شیرازه، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۰۴.
۹۴. مذاکرات مجلس، دوره سیزدهم، جلسه ۹۱، یکشنبه ۵ مهر ۱۳۲۱، ص ۲.
۹۵. سید مهدی فرخ (معتصم السلطنه)، خاطرات سیاسی فرخ، [نگارش پرویز لوشانی]، تهران: جاویدان- علمی، بی تا، ص ۶۱۶.
۹۶. باقر عاقلی، میرزا احمد خان قوام السلطنه در دوران قاجار و پهلوی، تهران: انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۶، صص ۲۹۱-۲۹۵.
۹۷. خاطرات صدرالاشراف، تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۴، صص
- ۳۰۶-۳۰۸.
۹۸. خاطرات سرریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران: طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صص ۲۰۱-۲۰۲.
۹۹. همان مأخذ، صص ۲۱۱-۲۱۲.
۱۰۰. همان مأخذ، صص ۲۳۱-۲۳۲.
101. Louis Goethe Dreyfus, Jr. (1889-1973)
دریغوس اهل ساتناباربارا (ایالت کالیفرنیا) بود. در سال‌های ۱۹۳۹-۱۹۴۴ وزیر مختار ایالات متحده آمریکا در ایران بود و در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۲ همزمان همین سمت را در افغانستان داشت. در سال‌های بعد وزیر مختار آمریکا در ایسلند و سوئد بود و در سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۱ سفیر کبیر ایالات متحده در افغانستان.
102. James S. Moose Jr.
103. Albert Casimir Corneille Embrechts
104. International Telephone and Telegraph Corporation of New York (IT&T)
105. Frank C. Page
106. Cordell Hull
107. Mohammad Gholi Majd, *Great Britain and Reza Shah: The Plunder of Iran, 1921- 1941*, Gainesville: University Press of Florida, 2001. pp. 367-369.
108. Anglo-Persian Oil Company
109. American Export-Import Bank
۱۱۰. گفتگوی عبدالله شهبازی با محمدقلی مجد، تاریخ معاصر ایران، سال ششم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۹۳-۱۹۵.
۱۱۱. عظیمی، همان مأخذ، ص ۹۷.
۱۱۲. بولارد، همان مأخذ، ص ۲۰۱.
113. J. K. Sheridan
۱۱۴. همان مأخذ، ص ۲۱۶.
۱۱۵. همان مأخذ، صص ۲۱۷-۲۱۸.
۱۱۶. بزرگمهر، همان مأخذ، صص ۴۴-۴۵.
۱۱۷. بولارد، همان مأخذ، ص ۲۲۴.
۱۱۸. همان مأخذ، ص ۲۲۷.
۱۱۹. عظیمی، همان مأخذ، ص ۹۹.
۱۲۰. همان مأخذ، ص ۹۸.
۱۲۱. یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی، تهران: انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۱۸۱.
- دکتر قاسم غنی در یادداشت ۱۳ خرداد ۱۳۲۹/ ۳ ژوئن ۱۹۵۰ "انگولفیل" های ایرانی را به ۵ دسته تقسیم می‌کند: اول، گروهی که پادو و حقوق بگیر و پادو و جاسوس و خبرچین اند؛ دوم، گروهی که «عملاً وارد کار انگلیس‌ها و دوائر و ادارات مربوط به آن‌ها هستند مثل اعضای ایرانی نفت جنوب و بانک شاهنشاهی از قبیل مصطفی فاتح... نفس شغل آن‌ها را بسته... بد و نیک حکومت انگلیس را بد و خوب خود می‌دانند.» سوم، اشخاصی که خود یا پدران و پشت اندر پشت تحت الحمایه انگلیس بوده و به کمک آن‌ها زندگی کرده‌اند مانند قوام شیرازی و ناصرالملک قراگوزلو، منصور، سید ضیاءالدین طباطبایی، مشرف نفیسی، ساعد، علی اصغر حکمت، سردار فاخر حکمت و سید محمد تدین. چهارم، اشخاصی که تازه‌کارند و می‌خواهند وارد طبقات سه گانه فوق شوند. مثل عبدالحسین هژیر و دکتر اقبال. «این‌ها فعالیت زیاد دارند و غالباً خطرناک تر از سایرین هستند.» غنی می‌افزاید: «یک دسته دیگر هم هستند غیر از همه این طبقات و آن‌ها جماعتی هستند که ایران را دوست دارند، جاسوس هم نیستند، حریص کار هم نیستند، ولی عقیده سیاسی آن‌ها این است که ما قائم بالذات نیستیم و خودمان به تنهایی نه قابل اداره خود هستیم و نه توانا به اداره خود. با روسیه که غیرممکن است کنار بیاییم. آمریکا منافعی ندارد و حکومت دورافتاده غیرمعمدی است که... سیاست خارجش متزلزل است... پس بهتر است و لازم است با انگلستان کنار

بیائیم و در پناه صولت آن‌ها باشیم. این‌ها به حسن سیاست انگلیس ایمان زیاد هم دارند و غالب این‌ها چون وجاهت ملی دارند از بهترین مروج‌های سیاست انگلیس و حیثیت معنوی آن دولت بشمارند: تقی زاده، حکیم الملک، مرحوم فروغی. غنی نتیجه می‌گیرد: «امروز در صحنه سیاست این‌ها مدیر و مدبرند و همه هر یک به نوعی خدام انگلیس هستند و هر پنج طبقه مذکور بر ضد آن‌هایی هستند که می‌خواهند ایران به آمریکا نزدیک شود. این‌ها با مصدق و طرفداران او بد هستند چون مصدق می‌خواهد آمریکا را به عنوان قوه سوم وارد ایران کند.» (همان مأخذ، صص ۱۷۸-۱۸۲).

۱۲۲. بنگرید به تصویر نامه قوام السلطنه در: حسین آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر بقایی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۳۶۲-۳۷۰.

۱۲۳. غلامحسین مصاحب، دسیسه‌های علی دشتی، ۴۶ صفحه، رقعی. رساله فوق فاقد مشخصات کتابشناختی است. از سیاق متن می‌توان دریافت که در اواخر سال ۱۳۲۴ منتشر شده است. در صفحه پایانی (ص ۴۶) به نطق «آقای هژیر وزیر دارایی کابینه فعلی» در جلسه ۲۱ آذر ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی استناد شده است.

در تعلق رساله فوق به دکتر غلامحسین مصاحب تردید نیست. ایرج افشار می‌نویسد: «مصاحب پس از شهریور ۱۳۲۰... به مسائل اجتماعی و سیاسی هم گوشه چشمی انداخت و به طور مثال یکی دو رساله در انتقاد سیاسی و اجتماعی منتشر کرد (۱۳۲۴). اما زود از پرداختن به مسائل اجتماعی منصرف و یکسره به کارهای علمی مشغول شد. هر چه روزگار بر او دراز می‌شد چهره‌ای فرهنگی تر می‌یافت.» (ایرج افشار، نادره کاروان، ص ۴۰۴) ایرج افشار در شرح حال دشتی می‌افزاید: «در شرح زندگی او دو رساله مستقل می‌شناسیم: یکی نوشته ابراهیم خواجه نوری (از سلسله بازیگران عصر طلایی) که دو سه بار طبع شده است، و دیگر رساله‌ای است انتقادی به قلم استاد مرحوم دکتر غلامحسین مصاحب که در بجه‌فیه فعالیت‌های سیاسی دشتی در سال ۱۳۲۴ به نام «شیخ علی دشتی» منتشر شد و سال‌هاست که کمیاب است.» (همان مأخذ، ص ۵۰۰) مصاحب رساله دسیسه‌های علی دشتی را چنین آغاز کرده است: «صفحات ناقابل این رسائل را که قدمی است در راه مبارزه با نادرستی‌هایی که ایران را به وضع فعلی کشانیده است به روح پاک پدر بزرگوارم که بالاترین سرمشق فضیلت و تقوی بوده و در حیات خود عملاً راستی و درستی را به این حقیر آموخت تقدیم می‌دارد. غلامحسین مصاحب.» مصاحب، سه سال پس از نگارش رساله فوق، در سال ۱۳۲۷ درجه دکتری در ریاضیات از دانشگاه کمبریج اخذ کرد. دکتر غلامحسین مصاحب بعدها علاوه بر نگارش کتب و مقالات متعدد در زمینه ریاضیات سرپرستی دائرةالمعارف فارسی را نیز به عهده داشت.

رساله فوق توسط دکتر محمدمهدی جعفری در دو شماره فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر تجدید چاپ شده است: «علی دشتی»، تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۲، صص ۱۷۱-۱۹۰؛ «دسیسه‌های علی دشتی»، تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۹-۱۰، بهار و تابستان ۱۳۷۳، صص ۳۱۲-۳۳۶.

۱۲۴. مصاحب، همان مأخذ، ص ۲.

۱۲۵. همان مأخذ، ص ۴.

۱۲۶. همان مأخذ، ص ۵.

۱۲۷. زندگینامه علی دشتی یکی از ۹ جزوه‌ای بود که ابراهیم خواجه نوری، دوست صمیمی دشتی، در سال ۱۳۲۲ با عنوان بازیگران عصر طلایی منتشر کرد. این جزوه‌ها هفتگی منتشر می‌شد و ناشر آن علی اصغر امیرانی بود. مشخصات کتابشناختی چاپ اول جزوه مربوط به دشتی چنین است: ۱. خواجه نوری، بازیگران عصر طلایی، دوره دوم (دشتی، دبیراعظم، امیرخسروی)، [تهران: چاپخانه باقرزاده، ۱۳۲۲، رقعی، ۵۵ صفحه. بازیگران عصر طلایی بعدها توسط انتشارات جیبی تجدید چاپ شد (چاپ اول، ۱۳۴۰؛ چاپ دوم، ۱۳۵۷، رقعی، ۲۰۴ صفحه).

۱۲۸. خواجه نوری، همان مأخذ، چاپ اول، ص ۲۳.

۱۲۹. مصاحب، همان مأخذ، ص ۲۹.

۱۳۰. همان مأخذ، صص ۲۹-۳۰.

۱۳۱. همان مأخذ، ص ۴۵.

۱۳۲. پرونده علی دشتی، دستنوشته دشتی.

۱۳۳. پرونده علی دشتی، دستنوشته دشتی، صص ۵-۱۰. زمان نگارش این نوشته مندرج نیست. با توجه به مضمون آن باید متعلق به سال‌های اوج گیری تعارض تبلیغاتی حکومت پهلوی و حکومت جمال عبدالناصر یعنی اواخر دهه ۱۳۳۰ باشد.

۱۳۴. خانه شهری دشتی در خیابان سعدی، زیر شرکت بیمه ایران، واقع بود.

۱۳۵. مفید از ثروتمندان بزرگ ایران بود که بیمارستان مفید را در خیابان شریعتی کنونی در تهران و مدارس متعددی به همین نام در شمال احداث کرد. خانه او اکنون محل مجتمع قضایی شمیران است.

۱۳۶. علی دشتی فرزندان خدمتکاران خود را به فرزندخواندگی پذیرفت و در وصیت نامه‌اش یک سوم اموال خود را به ایشان بخشید.

۱۳۷. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، شماره ۲-۳-۳۳۱/۵۶، مورخ ۴۰/۱/۱۲.

۱۳۸. پرونده علی دشتی. بنگرید به تصویر سند فوق (علی دشتی و ناصریم).

۱۳۹. پرونده علی دشتی. بنگرید به تصویر سند فوق (علی دشتی و مسئله شیعیان عراق).

۱۴۰. امام موسی صدر در اواخر سال ۱۹۵۹ م. ۱۳۳۸ ش. در پی فوت آیت الله سید عبدالحسین شرف الدین، رهبر شیعیان لبنان، بنا به وصیت او به این کشور دعوت شد. این دعوت مورد تأیید آیت الله العظمی بروجردی قرار گرفت. به این ترتیب، امام موسی صدر به لبنان مهاجرت کرد و در شهر صور سکونت گزید.

۱۴۱. پرونده علی دشتی، نامه محرمانه سفارت ایران در بیروت، مورخ ۷ فروردین ۱۳۴۱، به دفتر مخصوص شاهنشاهی.

۱۴۲. پرونده علی دشتی. بنگرید به تصویر سند فوق (نامه ۳ خرداد ۱۳۴۲ علی دشتی به عباس آرام- انتقاد از سیاست‌های دولت علم در قبال روحانیت).

۱۴۳. پرونده علی دشتی. بنگرید به تصویر سند فوق (تلگراف شیخ محمد علا، مفتی اهل تسنن لبنان، در اعتراض به سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲).

۱۴۴. پرونده علی دشتی.

۱۴۵. دشتی واژه «حکومت» را معادل کابینه و دولت به کار می‌برد و منظور او دولت امیر اسدالله علم است.

۱۴۶. پرونده علی دشتی، نامه علی دشتی به آرام وزیر خارجه، محرمانه، مورخ ۴۲/۳/۲۱، شماره ۲۸۰.

۱۴۷. علی دشتی، عوامل سقوط (یادداشت‌هایی منتشرنشده از شادروان علی دشتی)، گردآوری از مهدی ماحوزی، تهران: مرکز نشر و تحقیقات قلم آشنا، ۱۳۸۱، صص ۱۸۰-۱۹۰.

۱۴۸. جهانگیر تفضلی وزیر مشاور و سرپرست انتشارات و تبلیغات در دولت امیر اسدالله علم.

۱۴۹. *La divina commedia* کمدی الهی اثر دانته

۱۵۰. پرونده علی دشتی. بنگرید به تصویر سند فوق (نامه علی دشتی به محمدرضا پهلوی در اعتراض به جشن ۲۵ سالگی نویسندگی شجاع الدین شفا).

۱۵۱. الصلاح الدین المنجد، «السفر الادیب»، الحیاة، ۱۷ نوامبر ۱۹۶۳، صفحه ۶.

۱۵۲. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، خیلی محرمانه، شماره ۳۲۲/۸۲۶، مورخ ۴۴/۶/۹.

امام خمینی از ۱۳ آبان ۱۳۴۳ تا ۱۳ مهر ۱۳۴۴ در ترکیه تبعید بود و بنابراین در زندان نبود که دشتی آزادی وی را تقاضا کند. دشتی پایان دادن به تبعید امام خمینی را درخواست کرده بود.

۱۵۳. دشتی، همان مأخذ، صص ۱۲۷-۱۲۸.

۱۵۴. همان مأخذ، صص ۱۳۰-۱۳۱.
۱۵۵. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، محرمانه، شماره ۳۲۲/۱۰/۱۸، مورخ ۴۲/۱۲/۳.
156. Armin H. Meyer
۱۵۷. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، سری، شماره ۳۰۳/۲۰۰، مورخ ۴۴/۲/۲۳.
- بخشی از گزارش فوق، که مربوط به سابقه دوستی علی دشتی با آرمین مهیر است، احتمالاً صحت ندارد زیرا مهیر در سال ۱۳۴۰ در بیروت بود، در همین سال مأموریتش در لبنان خاتمه یافت و احتمالاً از این کشور خارج شد. دشتی در آذر ۱۳۴۱ سفیر ایران در لبنان شد.
۱۵۸. پرونده علی دشتی، گزارش خبر از ۲۰ هـ به ۳۲۲، خیلی محرمانه، شماره ۴۵۵۱/۲۰ هـ، مورخ ۴۷/۲/۷.
۱۵۹. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، شماره ۳-۲-۳۷۴۲، مورخ ۳۶/۹/۳۰ [۱۳۵۶].
۱۶۰. پرونده علی دشتی، گزارش اطلاعات داخلی، شماره ۳-۲-۳۹۰، مورخ ۳۷/۲/۱۳ [۱۳۵۷].
161. polemic
162. Gustave Le Bone (1841-1931)
- اندیشمند سیاسی و روان‌شناس فرانسوی. از اولین کسانی است که به تبیین جنگ‌ها و شورش‌ها و انقلاب‌های اجتماعی بر بنیاد اصول روان‌شناسی پرداخت و از این منظر کتاب‌های زیر را تألیف کرد: روان‌شناسی سوسیالیسم (۱۸۹۸)، توده: مطالعه ذهن مردمی (۱۸۹۵)، روان‌شناسی توده‌ها (۱۸۹۸، ۱۹۲۴)، روان‌شناسی انقلاب (۱۹۱۲)، روان‌شناسی جنگ بزرگ (۱۹۱۶)، جهان در تلاطم: مطالعه روان‌شناسانه زمانه ما (۱۹۲۰) و جهان نامتوازن (۱۹۲۴). او ذهن توده‌ها را احساسی می‌دانست و اندیشه برابری اجتماعی را، که مکتب سوسیالیسم بر بنیاد آن شکل گرفت، توهمی بزرگ می‌انگاشت. گوستاو لوبون به دلیل نگاه مثبت‌اش به تاریخ اسلام در کتاب تمدن عرب (۱۸۸۴) در دنیای عرب شهرت فراوان یافت و از این طریق در ایران نیز معرفی شد؛ ولی سایر آثارش در ایران چندان شناخته نشد. کتاب اخیر با عنوان تاریخ تمدن اسلام و عرب به فارسی ترجمه شد و در زمان خود از کتب پرفروش و تأثیرگذار بود. (گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، چاپ جدید، تهران: انتشارات افراسیاب، ۱۳۸۰، ۸۰۰ صفحه).
۱۶۳. احمد فتحی زغلول پاشا (۱۸۶۳-۱۹۱۴) برادر کوچک سعد زغلول پاشا (۱۸۶۰-۱۹۲۷) است. سعد زغلول پاشا رهبر حزب وفد و از سیاستمداران و مصلحین بزرگ مصر در اوائل سده بیستم و دوست شیخ محمد عبده و مانند او از شاگردان سید جمال‌الدین اسدآبادی بود. فتحی زغلول در جوانی در قیام عراقی پاشا (۱۸۸۲) شرکت داشت. او در دوره حکومت بریتانیا بر مصر در مشاغل عالی قضایی جای گرفت. فتحی زغلول از پیشگامان موج فرهنگی موسوم به "نهضت ترجمه" در مصر بود که پس از شکست قیام عراقی پاشا و اشغال مصر آغاز شد و از طریق ترجمه کتاب مصری به فارسی اندیشه سیاسی جدید در ایران نیز تأثیرات عمیق گذارد. از مهم‌ترین ترجمه‌های او باید به سر تقدم الإنجلیز السکسون ادمون دمون، سر تطور الأمم گوستاو لوبون، روح الاجتماع گوستاو لوبون و اصول الشرائع جر می بنتام اشاره کرد. در ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۲/ ۲۷ مارس ۱۹۱۵ در ۵۱ سالگی درگذشت. در سال ۱۹۸۷ سر تطور الأمم به کوشش عدنان حسین و اسعد الحسمرانی تجدید چاپ شد. (دارالفنایس للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۶۰ صفحه).
۱۶۴. Samuel Smiles (۱۸۱۲-۱۹۰۴)
۱۶۵. عبدالحسین آذرنگ، "علی دشتی؛ روزنامه نگار، سیاستمدار، نویسنده و منتقد ادبی"، بخارا، شماره ۲۹-۳۰، تیر-مرداد ۱۳۸۲.
۱۶۶. آرین پور، همان مأخذ، ص ۳۲۶.
۱۶۷. همان مأخذ، ص ۳۲۷.
۱۶۸. همان مأخذ، ص ۳۲۸.
۱۶۹. آذرنگ، همان مأخذ.
۱۷۰. پرونده علی دشتی. سند بیوگرافیک، شماره ۹۲۲، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۴۷.
۱۷۱. حسن میرعابدینی، صد سال داستان‌نویسی در ایران، تهران: نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ج ۱، صص ۱۵۵-۱۵۷.
۱۷۲. مصاحب، همان مأخذ، صص ۴۲-۴۳.
۱۷۳. آذرنگ، همان مأخذ.
۱۷۴. پرونده علی دشتی، پاسخ دشتی به نامه رضا قطبی، مدیر عامل سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، مورخ ۸ اسفند ۱۳۵۵.
۱۷۵. علی دشتی، پنجاه و پنج، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۴.
- یادداشت کوتاه دشتی بر آغاز کتاب تاریخ ۳ اسفند ۱۳۵۴ را بر خود دارد. بنابراین، کتاب فوق در اوائل سال ۱۳۵۵ به بازار عرضه شد. تدوین و انتشار این کتاب به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی بود. در سال ۲۰۰۳ میلادی چاپ دوم پنجاه و پنج در آلمان (انتشارات مهر و نشر البرز) منتشر شد.
۱۷۶. دشتی، عوامل سقوط، ص ۱۳.
۱۷۷. دشتی، پنجاه و پنج، صص ۲۳۵-۲۳۹.
۱۷۸. صبح امید، [نشریه حزب توده ایران در خارج از کشور]، ۲۵ فروردین ۱۳۳۸.
۱۷۹. پرونده علی دشتی، نامه اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی به سناتور علی دشتی، شماره ۳۹-۱-۲۰۰، مورخ ۲۵۳۵/۶/۲۴.
۱۸۰. رنگین کمان نو، شماره ۳۴، ۱۹ فروردین ۲۵۳۵ [۱۳۵۵].
۱۸۱. "ط" [احسان طبری]، "پنجاه و پنج در هشتاد و یک"، دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۵، صص ۲۶-۲۹.
- منظور از عنوان مقاله احسان طبری، نگارش کتاب پنجاه و پنج در هشتاد و یکمین سال زندگی دشتی است. دشتی متولد ۱۲۷۳ ش. است و در سال ۱۳۵۴ هشتاد و یک ساله.
۱۸۲. سید محمدباقر درچه‌ای (۱۲۶۴-۱۳۴۲ ق.)، فرزند سید مرتضی لنجانی از تبار میرلوحی اصفهانی، از معارف علمای سده یازدهم هجری، است. درچه‌ای از مدرسین برجسته اصفهان در اصول فقه بود. ابتدا در اصفهان در محضر میرزا ابوالمعالی کلباسی و میرزا محمد حسن نجفی تلمذ کرد و سپس از محضر میرزای رشتی و آقا سید محمد حسین ترک در نجف بهره برد و از این دو اجازه گرفت. در ۱۳۰۳ ق. به اصفهان بازگشت و ۳۸ سال به تدریس پرداخت. در مدرسه نم‌آورد تدریس می‌کرد و طلاب از تهران و سایر نقاط به محضرش می‌رفتند. به زهد معروف بود و می‌گویند غذای او در طول هفته چند دانه نان بود که از درچه‌ای می‌آورد. در شب جمعه ۲۸ ربیع الثاني ۱۳۴۲ ق. / ۱۳۰۲ ش. در خزانه آب غرق شد و فوت کرد. بیش از یک هفته مردم اصفهان و حومه به سوگواری اش نشستند. در تخت پولاد دفن شد. چهار پسر داشت: میرزا ابوالمعالی (متوفی ۱۳۳۳ ش.)، سید ابوالعلی (متوفی ۱۳۳۹ ش. در مشهد)، سید ابوالحسن، حاج سید احمد مرتضوی درچه‌ای. نوشته‌های پدر در نزد دو پسر کوچک‌تر در ۱۸ مجلد موجود بود. (میرزا محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، مکارم الآثار، اصفهان: اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان، بی تا، ج ۵، صص ۱۷۷۹-۱۷۸۱). حاج آقا حسین بروجردی در سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۱۴ ق. در نزد ایشان در اصفهان تلمذ کرد. (منظورالاجداد، مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست: اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی، حائری و بروجردی، ۱۲۹۲-۱۳۳۹ شمسی، تهران: شیرازه، ۱۳۷۹، صص ۴۰۳-۴۰۴). جلال‌الدین همایی نیز مدتی در نزد درچه‌ای تلمذ کرد. (تخت پولاد، ص ۸).
۱۸۳. [علی دشتی]، تخت پولاد، تهران: چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۱۸.
۱۸۴. همان مأخذ، ص ۱۹.
۱۸۵. تخت فولاد، یا تخت پولاد، تا سال ۱۳۶۳، که گورستان جدیدی به نام "باغ رضوان" ایجاد شد، گورستان اصلی شهر اصفهان بود و یکی از محترم‌ترین گورستان‌های جهان تشیع به شمار می‌رفت. این گورستان در جنوب زاینده رود و در حاشیه شرقی شهر واقع است. تخت فولاد از اوائل سده هشتم هجری قمری/ سده چهاردهم میلادی، از زمان اولجایتو خان (سلطان

به زعم او پیامبر اسلام «برجسته ترین پیامبران» و «پیامبری راستین» بود.

Thomas Carlyle, *On Heroes, Hero-Worship and The Heroic in History*, Elecbook Classics, Transcribed from the Everyman edition published by J. M. Dent & Sons, London 1908, pp. 51-53.

۱۹۲. دشتی، بیست و سه سال، به کوشش بهرام چوبینه، ص ۵۳.

۱۹۳. همان مأخذ، ص ۵۳.

۱۹۴. همان مأخذ، ص ۶۳.

۱۹۵. همان مأخذ، ص ۵۰.

۱۹۶. همان مأخذ، صفحه ۵۱.

۱۹۷. همان مأخذ، ص ۵۶.

198. anthropomorphic

۱۹۹. همان مأخذ، ص ۵۲.

۲۰۰. همان مأخذ، ص ۶۰.

۲۰۱. همان مأخذ، ص ۶۲.

۲۰۲. همان مأخذ.

۲۰۳. همان مأخذ.

۲۰۴. همان مأخذ، ص ۶۸.

۲۰۵. همان مأخذ، ص ۱۱۴.

۲۰۶. این مطلب را اسفندیار بزرگمهر نیز از ساعد نقل کرده است. (کاروان

عمر، صص ۳۶۶-۳۶۷).

۲۰۷. دشتی، عوامل سقوط، ص ۱۷.

۲۰۸. آذرنک، همان مأخذ.

محمد خدا بنده)، ایلخان شیعی ایران، مورد استفاده بود و به نام‌هایی چون "لسان الارض" و "مزار بابا رکن الدین" نیز شهرت داشت. درباره تسمیه آن به "تخت فولاد" روایات گوناگونی رواج دارد. طبق روایت معروف تر، این نام از سنگی گرفته شده که پولاد، حاکم اصفهان در زمان آل بویه، در این مکان ساخت و تا دوران ناصری کشتی گیران اصفهانی بر روی این سنگ کشتی می گرفتند. این سنگ را ظل السلطان، حاکم اصفهان، از میان برد. محل تخت سنگی فوق در محل بازار کنونی میوه بود. در زمان آل بویه از این مکان به عنوان گورستان استفاده نمی شد. در سده های پنجم تا هشتم هجری این مکان محل سکونت زهاد و عرفا بود که نامدارترین آنان رکن الدین مسعود بن عبدالله بیضاوی، معروف به بابا رکن الدین (متوفی ۷۶۹ ق.)، است. مزار بابا رکن الدین در همین مکان واقع است و بقعه آن، به علامت شیعه دوازده امامی بودن او، دارای گنبدی با ۱۲ ترک است. در تقسیمات سنتی، تخت فولاد جزو بلوک جی بوده است.

۱۸۶. همان مأخذ، صص ۴۰-۴۱.

۱۸۷. علینقی منزوی به تأثیر از برادر بزرگش به فعالیت های سیاسی جلب شد. ستوان یکم محمدرضا منزوی (متولد ۱۳۰۸)، پسر بزرگ شیخ آقا بزرگ تهرانی، عضو حزب توده بود. او پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر شد و ۱۱ ماه در زندان بود ولی به دلیل عدم کشف سازمان نظامی حزب توده تبرئه و آزاد شد و به بیروت رفت. پس از کشف سازمان فوق، به درخواست حکومت پهلوی و موافقت کامیل شمعون، رئیس جمهور لبنان، دستگیر و به ایران مسترد شد. در بهمن ۱۳۳۳ در زندان قزل قلعه در زیر شکنجه به قتل رسید. (رحیم نامور، هوشنگ حصاری، ژاله نوتاش، شهیدان توده ای، تهران: حزب توده ایران، ۱۳۶۱، ص ۶۸؛ سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ج ۲، صص ۲۰۳-۲۱۱).

علینقی منزوی دکترای فلسفه را از دانشگاه ژوزف بیروت دریافت کرد و در اواخر عمر حکومت پهلوی، به کمک علی دشتی و دکتر پرویز نائل خانلری، اجازه یافت که به ایران بازگردد. او مترجم کتاب دو جلدی گلدزیهر است که جلد اول آن با نام درس هایی درباره اسلام منتشر شد ولی انتشار جلد دوم آن، به دلیل پیروزی انقلاب اسلامی، متوقف ماند. منزوی در اوائل سال های ۱۳۶۰ به اتهام همکاری با دشتی در نگارش و نشر بیست و سه سال مدتی زندانی بود. ۱۸۸. اخیراً دو چاپ از بیست و سه سال با ذکر نام علی دشتی به عنوان نویسنده در خارج از کشور منتشر شده است: علی دشتی، بیست و سه سال، به کوشش علیرضا ثمری، اسن آلمان: نشر نیما، ژانویه ۲۰۰۳. چاپ دیگر، که مشخصات کتابشناسی آن را در دست ندارم، به کوشش بهرام چوبینه است. مقدمه بهرام چوبینه در خرداد ۱۳۸۱ به پایان رسیده. این متن به صورت فایل PDF در اینترنت موجود است. متن مورد استفاده من همین نسخه است.

۱۸۹. آذرنک، همان مأخذ.

۱۹۰. بنگرید به خاطرات جواد وهاب زاده در مجله رهاورد (شماره ۵۳، بهار ۱۳۷۹). مطلب فوق به صورت پیوست چاپ جدید بیست و سه سال (ویرایش بهرام چوبینه، صص ۱۸۰-۱۸۲) انتشار یافته است.

۱۹۱. Thomas Carlyle (۱۷۹۵-۱۸۸۱)

نویسنده و مورخ نامدار اسکاتلندی. ستایشگر مردان بزرگ بود. به این دلیل در سال های ۱۸۵۶-۱۸۶۵ زندگانی فردریک کبیر، پادشاه نظامی گرای پروس، را در ده جلد تدوین کرد. به زعم کارلایل قهرمانان سازندگان تاریخ اند. او پیامبر اسلام را یکی از این قهرمانان می داند و لذا دومین گفتار از کتاب خود، درباره قهرمانان، پرستش قهرمانان و قهرمانی در تاریخ، را به حضرت محمد (ص) اختصاص می دهد. کارلایل اولین مرحله قهرمان پرستی در تاریخ را در میان کفار می داند که قهرمان را "خدا" می دانستند. دومین مرحله در میان اعراب است: «اکنون پیروان قهرمان او را خدا نمی دانند بلکه ملهم از خدا، پیامبرش، می خوانند. این دومین مرحله در پرستش قهرمان است. اولین و کهن ترین مرحله از میان رفت و هیچگاه بازنگشت، و دیگر در تاریخ جهان هیچ مردی، هر قدر بزرگ، از سوی پیروانش خدا شناخته نشد.» کارلایل، برای ارایه نظریه تاریخی خود، در میان پیامبران، شخصیت محمد (ص) را برمی گزیند زیرا

بیوگرافی

شیخ علی - دشتی

۲-۳-۷۸

۳۷/۴/۲۲

۱- شیخ علی ۲- دشتی ۳- ۴- ۵- درحدود شصت و پنج سال دارد و در تهران متولد شده ۶-
 ۷- صورت دراز - بینی بلند - موی سرفغید - پیشانی تافرق سر - ته ریش بصورت ۸- سناتور
 انتخابی تهران ۹- بخش ۲ خیابان سعدی زیر شرکت سهامی بیمه ایران تلف ۳۸۰۸۰ - قلهك تیغستان
 كوجه مجد تلفن ۸۱۱۱۹ - ۱۰- شخصی ۱۱- مسلمان ۱۲- متاهل نیست وزن اختیار نکرد ۱۳- زن
 ندارد ۱۴- ندارد ۱۵- ندارد ۱۶- يك يادرد يگردد که در تهران دبیر انگلیسی است و قد ری اعمال
 غیر عادی و سفیهانه دارد ۱۷- ندارد ۱۸- جمال امامی - عبدالرحمن فرامرزی - سعیدی وزیر سابق راه
 و آلود پیرنیا - حسین خواجهنوری رئیس بانک کشاورزی ۱۹- ناراحتی کبد - تحت رژیم غذایی ۲۰- خیلی
 کم گاهی مشروب استعمال میکند ولی مشروب خارجی ۲۱- تمول ندارد ۲۲- ملك ندارد ۲۳- تحصیلات
 قدیمی در بین النهرین ۲۴- عربی و فرانسه بسیار خوب میداند ۲۵- کتاب فتنه و چندین کتاب دیگر
 غالباً رمانتیک ۲۶- نویسنده و مدبر روزنامه شفق سرخ ۲۷- اهل مطالعه شب و روز هر وقت فرصت کند مطالعه
 میکند بشعرو شعر اعلا قمند و اغلب کتب ادبی را مطالعه میکند ۲۸- گاه مطالعه و پذیرائی دوستان و گاهی شرکت
 در جلسات عیش و شوش ۲۹- زن و ۳- سریع حرف میزند - خند هروست - با حوصله است - شیک پوش
 ۳۱- ناراحت و فتنه انگیز - عصبانی ۳۲- چندان خوب نیست ۳۳- در فامیل و دستگاهاهی دولتی دارد
 ۳۴- وثوق الدوله وی را به نویسنده گی تشویق کرد و روزنامه شفق سرخ را منتشر نمود - رئیس اداره نگارشات
 در سال ۱۳۲۰ نمایند مجلس شورای ملی در کابینه علاء نیز وزیر مشاور شد - از سال ۱۳۱۴ وکیل مجلس شد و تا
 سال ۱۳۲۷ وکیل مجلس بود و در کابینه های بعد از شهریور و باروزیر مشاور شد و پس از افتتاح مجلس سنا وکیل مجلس
 سنا در دوره است يك بار هم وکیل مجلس موسسان شده است ۳۵- باهوش - نشانه های علمی ۳۶-
 قوام السلطنه او را در سال ۲۵ زندانی کرد - دشتی سید ضیاء الدین طباطبائی جمال امامی هر سه زندانی
 بودند و محل زندان آنها شهر بانی بود ولی محکومیت کیفری ندارد ۳۷- آمریکا و اروپا برای گردش ۳۸- در
 زمان وثوق الدوله ۱۹۱۹ دشتی مقالاتی با مضامین (ع - دشتی) بر علیه شرکت سابق نفت مینوشت که زندانی
 شد مدت آن ۱۰ روز بود که وبعثت یادداشت هایی که بنام (در محبس) تهیه و منتشر میکرد وثوق الدوله
 او را از ایران تبعید کرد ولی پس از رفتن به کرمانشاه کابینه اوساقت و مراجعت کرد - در زمان کودتای سوم اسفند
 وی ۱۰۰ روز در باغ سردار اعتماد زندانی شد - در زمان سردار سپه فعالیت داشت که در اثر ملاقات با او -
 طرفدارش شد مدت ۲۰ سال گوشه نشین و خاموش بود بعد رئیس اداره نگارشات شد و پس از رفتن شاهنشاه
 فقید در مجلس ملی نطقی علیه معظم له صحبت کرد سپس بفكرتاسیس حزب عدالت با دست جمال امامی و خواجه
 نوری برآمد از افراد درجه يك طرفدار سیاست انگلیس است ۳۹- انگلیس و ضد توده ۴۰- مؤسس حزب عدالت
 بود و حزب مزبور را با جمال امامی - عبدالرحمن فرامرزی - ابراهیم خواجه نوری و دکتر پرویز کاظمی تشکیل داد -
 ۴۱- مردی است بسیار عیاش و اقعا نسبت بزن دیوانه میشود منزل او همیشه مرکز عیاشی است و با جمال امامی و -
 سعیدی وزیر سابق راه در این قسمت با هم شرکت دارند و گاهی هم بیوک صابر را نیز مورد آنها كك میکند -

۱۳۳۶

اطلاعاتی درباره : علی دشتی

۱- مشخصات

نام شیخ علی نام خانوادگی دشتی نام پدر مرحوم شیخ محمد الحسین تولد ۱۲۷۵ کربلا
شماره شناسنامه و محل صدور — — — — — طایفه اسلام — — — — — تعداد اولاد
محل سکونت: شهر تهران خیابان سعدی زیر شرکت بهمنیان — پلاک ۱۰ تلفن ۳۸۰۸۰
شغل و نه این محل کار : ۲- خدایان قلبک تپهستان کوچه مجد تلفن ۸۱۱۱۹ پلاک ۱۰

۳- تحصیلات

آخرین مدرسه تحصیلی : تحصیلات ابتدائی را در مکتب های قدیمی آغازینجد به تحصیل معانی است
و کفایه و اصول در بین النهرین پرداخت (در ادبیات شخصیت برجسته ای است
شخص : —————

میزان آشنائی برزانیهای خارجی : برزانی های عربی و فرانسه بطور کامل آشنائی دارد .

۳- سوابق خدمتی (با ذکر تاریخ استخدام و مشاغل مهملی که بر عهده داشته و دارد)

ابتدا به شغل نهیستکی مشغول و روزنامه شفق سرخ را منتشر نمود . رئیس اداره نگارشات . نماینده مجلس در دوره
ششم و هفتم و نهم از شهر و سه دوره هم — به نمایندگی مردم — سفر کبیر ایران در قاهره — وزیر مشاور
کابینه مرحوم علا — دو دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی از تهران — پس از افتتاح مجلس سنا دو دوره مشاور
بوده — سفیر ایران در کشورهای خارج — مذاکره انتخابی از تهران .

۴- سابقه سیاسی (—————) شماره های پرونده ۳۷۱۵۳ و ۳۷۰۹۹ و ۳۷۱۲۰

۵- ادبیات مشرق : مشا را اله از نهیستدگان مشهور ایران است که چندین جلد کتاب مختلف تألیف نموده است
در سال ۲۵ بدستور نخست وزیر وقت (قوام السلطنه) در معیت سید ضیاء الدین طباطبائی و جمال امامی مدتی
در شهرهای باز داشت شد ولی محکومیت کبیری ندارد . روزهای جمعه هر هفته ده ای از روستای وی در منزلش
و شمع کباب است اجتماع کرده و طرز ارایه اوضاع روز سیاست کشور و دنیا مباحثه میکنند .

و شمع نباتی : مجرد است .

خصایل فردی و خصوصیات اخلاقی : معروفیت دارد ولی چندان حسن شهرت ندارد .

دوستان و معاشین : اغلب از رجال و نهیستدگان

معاشین : شیک پوش — خنده رو — باحوصله — سریع حرف میزند و معاشرتی و مردم دار است .

معاذ : عصی مزاج — عیال

اعتیادات مشهوره : ندارد



۱- مشخصات و تحصیلات : علی (شیخ علی) فرزاد شهرت دشتی متولد ۱۲۷۵ کربلا
در آشناسنامه شماره ————— طایفه اسلام —————

مجرد — تحصیلات ابتدائی را در مکتب های قدیمی آغازینجد به تحصیل
معانی و کفایه و اصول در بین النهرین پرداخت (در ادبیات شخصیت
برجسته ای است) برزانیهای عربی و فرانسه بطور کامل آشنائی
دارد — ساکن تهران خیابان سعدی زیر شرکت بهمنیان تلفن ۳۸۰۸۰
قلبک تپهستان کوچه مجد تلفن ۸۱۱۱۹ —

۲- سوابق خدمتی :

مشاغل خدمتی و معارفته از — ابتدا به شغل نهیستدگی مشغول و روزنامه
شفق سرخ را منتشر نمود — رئیس اداره نگارشات — نماینده مجلس
شورای ملی در دوره های ششم ، هفتم ، نهم از شهر و سه دوره هم —
نمایندگی مردم در ماوند — سفر کبیر ایران در قاهره — وزیر مشاور
کابینه مرحوم علا — دو دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی از تهران — پس از
افتتاح مجلس سنا دو دوره مشاور بود — سفیر ایران در کشورهای خارج
مذاکره انتخابی از تهران —

۳- سوابق سیاسی :

۴- صفات برجسته و اخلاقیات : قلبیست که به به خوشی — به خوشی — سریع حرف میزند

۵- نکات ضعف : نداشت — نداشت — معاشرتی زیاد — نداشت —

۶- صحت عقل و بدنی : ضعیف — ضعیف — ضعیف —

۷- حسن شهرت و معروفیت :

۸- عدل و بیطرفی :

۹- وضوح مالتی :

۱۰- اطلاع از تاریخ کشور :

۱۱- اطلاع از تاریخ کشور :

مشا را اله از نهیستدگان مشهور ایران است که چندین جلد کتاب —
در سال ۲۵ بدستور نخست وزیر وقت (قوام السلطنه) در معیت
سید ضیاء الدین طباطبائی و جمال امامی در شهرهای باز داشت شد ولی محکومیت کبیری ندارد .
روزهای جمعه هر هفته ده ای از روستای وی در منزلش
و شمع کباب است اجتماع کرده و طرز ارایه اوضاع روز سیاست کشور و دنیا مباحثه میکنند .

تألیف شده توسط
مهر سال ۱۳۴۴

١٥٦-٣٦

100

۳۵ - امتیازان دارای نشانه‌های علمی است.

کیفری تدابیر

۲۷- مسافران خارج از کشور با ذکر تاریخ - مدت - علت و محل اقامت قاهره (سفیر سفارت کبیرت ایران) امریکا و اروپا برای گردن.....

۳۸- میزان زیانان سیاسی در سال ۱۳۱۹، بحالت انتشار مقرر شد. علی شریعتی سابق نفت، ابتدا (معش) (بدستور و وثوق) دولت مدتها در روز تزدانی شد. و بعد، بسبب تهیه و انتشار بیانیه اشتغال بنیام (در سرخس) از ایران، تجدید و ملی شدن نفت، یکماهه کافیته وثوق، دولت سابق شد. و تا به روز پنجشنبه (۱۳۱۹) احتاجت مبین.

و چنان‌رهن شاهنشاه فقید در مجلس شورای ملی خاتمی
نموده است
۳۴- در حال حاضر یکدام بیشتر نمایان بوده سیاست انگلیستان

که بالاخره پس از محلات از طرفداران ایشان شده و مدت ۲۰ سال گذشته نشین شد و خاموشی اختیار ننموده

در کبد تاریخی سیم اسفند نیز بدین تاریخ و در تاریخ ۱۵ مرداد اجتماع زندانی شد و تا زمان سردار سپه فعالیت داشت

۴۰. بسنگی باجراب و جعبینا بافقا: جمال الملی - عبد الرحمن فرامرزی - ابراهیم خدیجه نوری و دیگران بزرگ
کافلی خیز سابق عالم، باشتیک دایره است.....

نظريات خود و سایر مخالفان را نسبت به وقوع این انقلاب هد و در آخر همین مبارزات اندی و تجدید شد در دوره پنجم نمایند مجلس شد و پذیرفته شد .

و دنیا را محاصره نمایند .
اکثر نفوذی جمع کرده ای از دوستان و یاران و از اهل طاعت و ریاضت و سیاست کفر است
و نیز سابق را نیز در این قسمت با وی همکاری دارند . و برخی اوقات چون سایر نیز در جلسات آنها شرکت دارند
مردی است بسیار عاقل و محنت داشتند . عاقل شدید به آن منزل او همیشه مرکز عاقل است و مجال امنی و سعیدی

[Illegible handwritten signature]

بیوگرافی آقای دشتی

علی دشتی - فرزند یکی از کمد ارهای نجاست که در اثر حوادش توقف در عراق عرب را جایزندید مویان آمد.

چون تحصيلات ديني کاملند است فقط عربي را خوب بلد بودند چرا که ايرانيان برادرش که

خود را انسان داد و در دوره طلوع رضاشاه با گرفتن امتیاز روزنامه شفق سخن می‌گفت

۱۰۰

یافتیم مستورها را در آن شهر نگه داشتند .
در دوران رضا شاه پیدایش این اعتقاد کردید که هرگاه سولتان مقتدر خود را با دختر شاهی باید چای می‌گرفتند و از این جهت پسران شهروراه چای را در حساب و شقی را -
و سیدند .

رسیدہ شد

در روز دهم مجلس شورای کنگر ازین قرار داد ۱۳۳۳ مجلس شورای ملی آمد و نشی نقلی کرد که بعد اها معلوم شد این نقلی طریقی باشد و نه است و همین جهت پس از اختتام کائناتش بزبان آن ^{مجلس} قضاوت و کمال از آنجا توقف کرد و کتاب (ایام مجلس انوش) (پس از تشریف بر ما میکاواست و در چهارده انتخاب گردید و وظایف های بسیار مهمی علیه رضا شاه میس از تشریف بر ما میکاواست و در چهارده انتخاب گردید و وظایف های بسیار مهمی علیه رضا شاه علیه آنکه مصدق ابراهام کرد .

... ..

این حزب یکی از مراکز مؤسسه‌های مالی - ناموسی - سیاسی و فئودال بود که همیشه یکی از لائسل

دشتی در زمان حکومت قوام السلطنه دست باقدا امای زن کمدهات یکسال توقیف گردید و سپس خراب نمود و در محمد و علیّه متعلقات در اوت پرورده .

حکومت حکمت

一、二、三、四、五、六、七、八、九、十、十一、十二、十三、十四、十五、十六、十七、十八、十九、二十、二十一、二十二、二十三、二十四、二十五、二十六、二十七、二十八、二十九、三十、三十一、三十二、三十三、三十四、三十五、三十六、三十七、三十八、三十九、四十、四十一、四十二、四十三、四十四、四十五、四十六、四十七、四十八、四十九、五十、五十一、五十二、五十三、五十四、五十五、五十六、五十七、五十八、五十九、六十、六十一、六十二、六十三、六十四、六十五、六十六、六十七、六十八、六十九、七十、七十一、七十二、七十三、七十四、七十五、七十六、七十七、七十八、七十九、八十、八十一、八十二、八十三、八十四、八十五、八十六、八十七、八十八、八十九、九十、九十一、九十二、九十三、九十四、九十五、九十六、九十七、九十八、九十九、一百。

تست و سپس در مجلس سماعی اول مسطورین بد

در مجلس سنا در بیان مخالفین محمد قزاق گرفت و حکومت قوام السلطنه را ی د داد .

یعنی از آن حلال می‌باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مستخلصات

•

۱- دشتی از نویسندگان بهزاد ایرانی است که برای اولین بار در بیان شرقی و مسامعاً شفا

خوش را

میستاید

- ۲ -

- با انتشار کتاب فتنه دشتی ارزش اجتماعی را پائین آورد و در نزد طبقاتیکه با اصول خانوادگی احترام میکنند منفور گردید . اما در نزد جوانان دارای احترامی گشت .
- ۲- دشتی زن ندارد و طبق کتاب خوش همیشه باز نائیکه شوهران آنها از دوستان خود او بوده اند معط شقه میکرد هاست .
- ۳- در زمان تصدی سفارت مصر خود در یکی از مجالس رسمی میهمانی اظهاری علاقه بیکی از خانمهای رجال سیاسی مصر کرده بود که با سیلی آید از آن زن مواجه گشت که با انتشار سروصدای آن در مطبوعات عربی و ایرانی از کار برکنار گردید .
- ۴- دشتی کسی است که از هیچ کاری روی گردان نبوده و از اینکه هر روز رنگی بیرون بیاید باکی نداشته است چنانکه پسر از سقوط رضاشاه با آنکه همه چیزش از رضاشاه بود در پشت تربیون مجلس بدترین و فحش ترین فحش ها را بر رضاشاه داد و لو در چندی قبل که بمناسبت انتخابات سناد رد در بار حاضر شده بود از طرف رجال ایران مدایحی  شان رضاشاه گفت .
- ۵- دشتی از دوستان نزدیک سپهبد زاهدی است که در زمان تصدی کارهای فرهنگی خوش در خوزستان در زمان خزعل بانامبرده ارتباط پیدا کرده است .
- ۶- دشتی روزهای جمعه در منزل خودیت رسیسیونی دارد که همه جور آدم انجا جمع میشوند از توده های ضد د کمونیست تا د رباریان صدی ضد کمونیست از عمال امریکائی کارگزاران - سفارت انگلیس ولی باید دانست که این جلسه جز به تفریح چیز دیگری نیست نه آنها بد دشتی - اعتماد دارند نه دشتی میتواند بآنها اعتماد کند .
- ۷- دشتی بزرگترین مرد روشنفکر اجتماعی است که از لحاظ فلسفه قاطع ترین نخریه را میتواند بدهد .
- ۸- دشتی بسیار عصبانی و از همه چیز ناراضی است .
- ۹- دوستانش را همیشه از خود رنجانیده است .
- ۱۰- ثروت دشتی به نسبت سایرین کمتر است اما باند از ه ایست که همیشه میتواند مخان عیاشی های او را د ر ایران و اروپا قاره غرب تامین سازد .
- ۱۱- دشتی افکار و عملیات خود را تحت نظر خواجه نوری و سهیلی سفیر ایران در لندن اجراء میکند
- ۱۲- عده های معتقدند که دشتی بمناسبت اینکه دارای مذهب اگریتانسیالیست میباشد - - - - - د بالاخره انتحار خواهد کرد .



سفارت کمر ای شاهنشاهی ایران در لبنان

شماره

تاریخ تحریر

تاریخ باک نویس

[illegible]

۱- اگر کسی به هم کلام می کند که اقتصاد را استوار کند و نامش از این
مهر و نبات است استفاده می کند ، این سخن فریاد است از بودم به هم و که از کلام اگر کسی
می گوید نه دست صفت تبیین ، دواضه زدنا بهتر افکار است ، ایجاد اعتقاد
در سایر کشورها می کند

در باب گنویسگی
۱- نامرکوبیت نیت و اگر بعد از نیت به نیت دیگر
۲- اگر مرکی این نیت به نیت دیگر برادر این صورت هم در اول و معروف
در گنویسگی نیت و اگر گنویسگی نیت و اگر گنویسگی نیت
۳- نیت خود را نیت دیگر و این نیت را صرف همان کار میکند که خود
نیت خود را نیت دیگر و این نیت را صرف همان کار میکند که خود
نیت خود را نیت دیگر و این نیت را صرف همان کار میکند که خود

اسلام فضیلت در صد و نهم گوییم، نیت بلکه در صد و اصداد در صد و نهم
دفع سرجه از الان در صد و نهم گوییم، نیت در صد و نهم گوییم، نیت

۱- قصصین الدینان هریت زنده . نام هر دو انگ و بدن اندیک ؛
 آندرانم که کیندن تو در کیندن . یا هر قصه کو دیگران اینست ؛
 لطیف در هر حدایت نایب گشت به اینه که نقشه سال ؛
 توانایی نام صوره گزینست . در سر قدرت اریک داران
 حاد و قصص آیتانم بگویم تو توانی اینز بود . ولایت در دد صیف
 میبود لطیف که زنده را رسال و نام سب . جلوه سید و
 ارطاف که در هریت ملک دایم از تمام یوز . از هر که زنده و جسدان
 اریک سال نامه . و حق عید ان راه طایفه در سر گزینست
 آیه هر صلح نهانست . این نام بهمان اسکندر و سوار داران
 به نام ملک سبست . قصه از او کی بود که نامه سخته اهداست . و بر فرض
 هر دو رفتی از زمین بر عالمی هر هریت و سر تمام یوز . کیند
 حاد و هر گزینست . هر زنده و نایب گزینست .
 طریقی بر بر سر تو که پیغمبر است
 در ان باب یک سواد که در دین قصه به استی که هر

[illegible]

[illegible]



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
بیروت

شماره ۲۱۹
تاریخ ۲۲/۴/۲۸
پیوست

محرمات

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه

چند روز قبل شخصی بنام شیخ علی سهیل که مدعی است رئیس عشیره^۱ بنی تمیم است بایسر خود بسفارت آمده و در باب اوضاع عراق و انتظاری که شیعیان آن سامان از دولت ایران دارند مذاکراتی کرد. گویا مشارالیه قبلاً نزد عبدالهادی چلبی که از اعیان متشخص عراق و از شیعیان بنام وایراندوست انجاست و مدتی نایب رئیس مجلس سنا و از دوستان نزدیک نوری سعید بود رفته و او ویرا بسفارت فرستاده بود بعنوان اینکه از شیعیان صاحب نفوذ است.

اقای شیخ علی سهیل در این اشفتگی که بر عراق طاری شده وضع — شیعیان را سخت دشوار و بلا تکلیف دانسته و معتقد بود اکنون بیش از هر وقت دیگر دولت شاهنشاهی باید به کمک آنها بشتابد و اگر چنین امری روی دهد حکومت فعلی قادر بدوام و ثبات نیست. انوقت برای تشریح اوضاع اجتماعی و بیان مقصود خود میگفت:

تکلیف ما شیعیان در عراق فعلاً بسیار غامض است اگر بخواهیم باوحدت عرب مخالفت کنیم تبلیغات ناصری خواهند گشت که شیعیان مخالف وحدت هستند و چون — مفهوم وحدت عرب و وحدت اسلام در نظر توده مردم یکی است ما را حتی مخالف اسلام و طرفدار استعمار معرفی میکنند. اگر بخواهیم با این وحدت که موجب تسلط ناصر بر مملکت ماست موافقت کنیم خلاف مرام و وطن پرستی خود رفتار کرده ایم و این معنی

شماره _____
تاریخ _____
پیوست _____

سازگاری شاهنشاهی ایران
پروست

۲

مطلبی است که آقای آیه الله سید محسن نیز گزینان هستند و همین مشکل برای -
ایشان هم پدید آمده است (توضیحا بحرحمیرسانند که شیخ علی سبیل پالایه الله حکیم
مربوط است و با ایشان مذاکراتی در این باره دارند) ضمنا اگر حزب بحث را تثبیت کنیم
معلم نیست که بحثی ها از ناصری ها بدتر باشند و بعد از اینکه با هم را می با قدرت مطلق
رسیدند مزاحم ما نشوند.

او معتقد بود که حزب بحث در عراق هم ضعیف است و هم بسبب ادعای هائی
که کرده از طرف ملت منسوب و مکرر میباشند و همکاری شیعیان با آنها باعث سلب محبوبیت
خود شیعیان خواهد شد. وی میگفت آقای آیه الله حکیم حاضرند فتوایی بر ضد سوسیالدم
که شمار حزب بحث در ستایه وحدت عرب است بدهند ولی بدور این فتوی موجب خواهد
شد که - وائان و روشنفکرانی که سوسیالیسم را حلال مشکلات میدانند از رهبران شیعه منزجر
و متنفر شوند. و میافزود که ما شیعیان در عراق تشکیلاتی داریم و برنامه ای هم تنظیم
کرده ایم و ارتباط بین افراد فعال برقرار ساخته ایم و عمده نیروی ما در ارتش است زیرا
۹۰ درصد افراد ارتش شیعه و اکثر از عشایر هستند فقط ضعف ما در اینست که انصار
برجسته و امرای شیعه ای که در ارتش داشتیم امروز یا باز نشسته اند یا از کشور تبعید
گشته اند. بنا براین چشم همه ما متوجه ایران است و انتظار داریم که از طرف دولت شیعه
ایران مساعدت و کمک دریافت داریم.

این مطالب قدری با هم نمیخوانند و بنظر ندهد خیلی هماهنگ نیست زیرا وحدت -
عرب و تبلیغ برای وحدت عرب مخالف اسلام است. در اسلام عرب و عجمی در کار نیست.
علاوه بر این در انتخاب بین طرفداران ناصری و بین بحث متوجه برای سیاست ما نیست که

شماره _____
تاریخ _____
پیوست _____

سازگاری شاهنشاهی ایران
پروست

۳

حزب بحث را رجحان دهیم ولی با آنها گفتیم (و حقیقت هم چنین است) که عراق باید یک واحد
مستقلی باشد و اگر دوست و همکاری بخواهد قبل از مصروحتی قبل از سوریه ایران است.
روابط سیاسی و اقتصادی و جغرافیائی آنها را بهم متصل میکنم. و چون اکثریت شیعه در
عراق انداز پیش از هر دولت دیگر بدولت ایران که یکانه دولت رسمی شیعه است در طلب میکنند
هزارها ایرانیانی که بپشاهد متبرکه عراق میروند و هزارها را قیانی که برنارت مشدد و هم -
میروند این روابط را طبیعی تر میکنند و بعین دلیل ایران همیشه طرفدار استقلال عراق
بوده و اگر بیرون قوم بخاطر داشته باشند در ایام اشغال عراق ایرانیان و علمای شیعه
بیر قدرار استقلال عراق بوده و مهادتانی خارج از حد تصور یکار بسته اند. اکنون هم
دولت ناشده اهی نهایت میل را دارد که به شیعیان عراق کمک رساند ولی این امر موقوف
برایست که خود شیعیان تشکیلاتی داشته باشند و هدفی آنها را در هم جمع کند. شیعیان
عراق اگر رشد سیاسی داشته و تحت رهبری علمای بزرگ خود باشند قطع نظر از مساعدت
و کمک ایران حکومتی موجود عراق بچیزوند برای آنها حساسی باز کنند و برای این طبقه گسه
افلا نصف ساکنین عراق را تشکیل میدهند. شایان و مزایای قابل شوند.

برای نمونه امروز متداول شده است که هر دسته ای برای خود شماری درست
کرده است و در زیر سایه این شمار - حملات را بحریک میاورد مثل وحدت عرب که اسم نا صریح
در نمای عرب بر سر زبانها انداخته و انتی در جهان آنها برافروخته با حزب بحث که اشتراکی
را شمار خود قرار داده و طبقه فقیر و محروم را زیر لواء خود جمع کرده است. شیعیان عراق
چه شماری دارند؟ خوب است شیعیان نیز شماری عامه پسند از قبیل (عراق مال عراقیان -
است) یا وحدت عراق را پیش بکشند که عراق خود یک واحد مستقلی است مرکب از سنی و شیعه

شماره _____
تاریخ _____
پیوست _____

سفرات کبرای شاهنشاهی ایران
نیروت

۴
و پیوندی وسیعتری از کرد و عرب و ترک و ایرانی اراضی مثبت دارد رودخانه‌های با بزرگ دارند منابع سرشاری از نفت دارند نه احتیاجی دارند زیر لای ناصرب دارند و نه هم خود را بسوریه ببندند بلکه متحد طبیعی او ایران است و وحدت عرب که ناصرب پرچمدان آن گردیده عالم اسلام را تجزیه میکند و تمام سلطانان دنیا از عرب جدا می‌کنند ناصرب که دعوی اتحاد عرب را دارد می‌خواهد مصر و رانده خود را بر جهان عرب تحمیل کند این مطالب را چرا شیعیان نمی‌توانند بپذیرند و در مقابل زهری که ناصرب در خون اعراب سی برانگند چنین پانز هری نمیتوان آورد ؟

شیخ علی سمیل نام این مطالب را تصدیق کرد و در باره مطلب مهم و اساسی که وجود تنگی‌لات منطقی از شیعیان در عراق است می‌گفت با تنگی‌لات منطقی دایم و در قشون هم دست دایم ولی کمک خارج می‌تواند مارا بحرکت آورد .

در طی مذاکرات ایشان معلوم شد که سابقاً با سپهبد پختیار نیز تماس گرفته و بوی و نده هائی داده شده و معتقد بود که این مواضع اگر در مواقعی بحرانی به میرسد در پیشامدهای سیاسی عراق میتواند وضع بهتری داشته باشیم .

البته چاکر بانها و نده داده که به عنوان گزارش داده و نتیجه را بانها بگوشس ولی استنباط خود چاکر اینست که مشارالیه ادم بانفوذی هست ولی نه بدره ای نه بتواند سر و سر حرکتی شود فقط میتواند یکی از عوامل باشد . بعد از آن با اتاق عبدالهادی چلبی که کاملاً طرف اعتقاد و از طرفداران عدیفی ایران است در باب شیخ علی تحقیقاتی کردم ایشان استنباط مرا تا به پید کردند معلوم شد ساکنان کاظمین است . نفوذی دارد و اگر مرکز نمایی در عراق یا خار از عراق تشکیل شود میتواند یکی از عوامل گردد .

شماره _____
تاریخ _____
پیوست _____

سفرات کبرای شاهنشاهی ایران
نیروت

۵
از عبدالهادی چلبی پرسیدم آیا برای مبارزه با این لوطی بانها نی که در عراق به راه افتاده شما نمی‌خواهید حرکتی کنید و بر سر ران سیاسی عراق خان مرونه یا شید اند که مشتی بچه رانان این کشور را بخان و خون کنند . گفت اینها مگر ران من ادمه و در این باب صحبت کرده اند و حتی اتاقی مران بدره ای اندیش دارند بود که می‌گفت همین حکومت از راه عراق را کمک و در این باب چیزی قابل ملاحظه که گفت این بود که در این سال و چیزی قبل که همین حرکت در آنها پدید آمده بود و راه خود را در این دید و بودند که از سه حکومت ایران و عربی سعودی و آن کمک بگیرند و بمان رفتن مطالب را با ملک حسین در میان نهاده بودند نخست ملک حسین روز خوبی نشان داد بود ولی بعد از اینکه اتاق چلبی گفته بود ما باید در دره اول از ایران استمداد کنیم و در تحت رهبری شاهنشاه ایران کار کم خوش نیامده بود و بعد از اینکه عبدالهادی چلبی برای تشریف حسین کار می‌کرد و قضیه را بدست افعال سپرده بود . نه در نتیجه مذاکراتی که باوی کردم هست که انهاد و یاره دردم جمع شوند و اگر یک هیئت رهبری باین صورت تشکیل شود بهتر میتوان با آنها کار کرد در خانه موضعی را که باید بحرس برساند اینست که از شیخ علی سمیل را به روایت اینها بطریقی سمونی سؤال شد اظهار می‌کرد در این باب با امیر فیصل مذاکره کرده و امیر فیصل با و رعایت محبت را کرده و قول همه گفته ساخته است .

از پیشگاه هلاکوتی استمداد از راهی مبارک و نظر صاحب خود چاکر بخیر --
نگذارند و چنانکه این مذاکرات و این گونه اقدامات را زائد یا نا بهنگام باشند امر فرمایند که به چاکر اشاره ای شود .



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

بیروت

شماره ۳۲۰

تاریخ ۱۳۴۲

پهوست

محرمات

جناب آقای آرام وزیر امور خارجه

کتابخانه

لطائف

در جواب رمز شماره ۳۵۸ و در تعقیب تلکراف رمز شماره ۳ خاطر شریف را مستحضر میدارد که بنده سالیست براین عقیده راسخ شده‌ام که سیاست و اداره امور کشور باید از هرگونه مداخله طبقه روحانیون برکنار باشد. دلیل اساسی این رأی (علاوه بر اینکه نظام اجتماعی مستلزم اینستکه هر صنفی و طبقه‌ای بشمار خود و در حوزه کفایت و مسئولیت خود مشغول باشد و تخلف از این اصل ناجز و مندر بهرج و مرج و افتادن امور بجزای نامتناسب و ناشایسته است) علاوه براین این نکته مهم و مسلم است که زندگانی سیاسی و اجتماعی بر من روشن ساخته است که غالباً مداخله افراد منسوب به روحانیون در امور سیاست خود سیاست و فهم سیاسی و ایراد نظر در امر عامه نیست بلکه غرض حقیقی آنها کسب وجه و نفوذ است و هراسی از امر خواه اجتماعی و سیاسی و خواه مذهبی و اخلاقی اگر در کسب و تجارت گردید نتیجه حتمی آن اختلال و حتی تباهی است. و همیشه بنا تمام حکومت‌های مختلفه ایران این تعارض و این اختلاف را داشته‌ام که خارج از حد ضرورت و لزوم نیایستی به تقاضا و مدعیات آنها میدان داد و معاشات خارج از حد معقول آنها را جری و دائره.

تقاضای آنها را وسیع خواهد کرد.

و نکته قابل توجه و مدح آنستکه معارضه اقلیان غالباً در امری ظاهر میشود که یک نوع تاریکی داشته و جنبه اصلاح امور مخفی عادی بخود گرفته باشد. در اینصورت است که اصلاح بشنود آنها بدعت و قابل مبارزه است زیرا در این صورت است که افکار غوی گرفته بقدم و اوضاع عقب افتاده به میان میاید و مخالفت اقلیان روحانیون زمینه‌ای برای کسب وجه میشود.

پس ز این مقدمه و بوضع این رأی قاطع و راسخ باید این مطلب را اضافه کنم که در مواقع مهم و برای اصلاحات ضروری که حتماً تضاد میان حکومت و اقلیان روی میدهد جزو احتیاط حکم میکند که دولت روش معاشات پیش گرفته و محسوس کند این تضاد زودتر خشن و شکننده نباشد. انهم نه از نقطه نظر مصالح آنها و مراعات نقطه نظر آنها بلکه از لحاظ اینکه عواضی در راه اجرا منظورهای اصلاحی پیدا نشود و اگر هم ناچار باید پیدا شود زیاد شدید و مداد نباشد.

دور برای اصلاحاتی که منظور نیات عالیله شاهنشاه بود بشمار من دولت و عباس‌ترین امور این حزم

و معائنات و سیاست نرمی



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
بیروت

شماره _____
تاریخ _____
پیوست _____

۲

ومتانت و سیاست نرعی را بکار نینداخته اند در صورتیکه بنظر بنده باکیاست ممکن بود از تمییج آنها خیلی کاست . و نتیجه این شد که حتی علمای نجف که دور از اغراض و تنگ نظریهای تهران و قم و مشهد هستند نیز باروحانیون ایران هم صدا شده و حتی اثار این هفکری و همدردی باین نواحی نیز رسیده و هم بوسیله نامه و پیغام و هم بوسیله اشخاص میان روحانیون شیعه لبنان ناراضیاتی بخش کرده اند که یکی از اثاران تلگرافی بود که چندی قبل علمای اینجا بسفارت کرده و بانها جواب داده شد .

بنده خیال میکنم که از هر فرصت باید استفاده کرد و در آرام کردن آنها اگر اقدام مؤثری روی دهد سودمند است و در این باب هم در مذاکرات حضوری اوائل فروردین و هم در طی گزارش نظر خود را عرض کرده ام و ابدا اطلاع ندارم که تهران چه اقداماتی کرده است ولی من شخصا جزو وظائف خود (نه وظیفه سفیر ایران بلکه وظیفه یک مرد سیاسی که باستقرار اوضاع و استحکام اساس دولت و پیشرفت منظور شاهنشاه علاقمند است) این میدانم که از هر فرصتی استفاده کرده و در هموار کردن راه بکوشم و بنا براین نظر بود که پس از دریافت تلگراف دکتر اصفهانی (اقا موسی آیه الله زاده) که در طریق بغداد یکساعت در فرودگاه بیروت توقف خواهد کرد در فرودگاه پاوی ملاقات کرده و مطالبی بایشان گفتم (و حتی برای اینکه فراموش نکنند آنها را یادداشت کردم) که خلاصه میشد در چهار نقطه نظر زیر :

۱- هر عصر مقتضیاتی دارد و اگر کشوری نخواهد ان مقتضیات را ببیند و بدان عمل کند دچار اختلالاتی خواهد شد که بیرون آمدن از ان دشوار است . پس اگر ملا حظه میکنید شاهنشاه ایران دست باصلاحاتی زده اند برای هوی و هوس نیست بلکه با فکر دوراندیش میخواهند ایران را از سقوط در مصائب شدید دیگری حفظ کنند الخ

۲- بقای ایران مسلمان و شیعه متوقف بر وجود سلطنت و شخص شاهنشاه است هرگونه خراشی به قدرت و استحکام این بنیان برسد بخط مستقیم برخلاف منظور خود آقایان است

آقایان نباید سر خود را زیر انداخته و از جریانهای که در تمام کشورهای اسلامی روی میدهد بیخبر بمانند . در دنیای عرب جوش و خروشی هست . ملت اشتراکی که دهلیر کمونیسم است علنا اعلان میشود . مع ذلک علمای سنی نفسشان در نمایند زیرا از دیاد نفوذ جمال عبدالناصر را باعث بسط قوه تسنن میدانند و علمای شیعه در تقویت و تائید اقدامات شاهنشاه ایران که رئیس یگانه دولت شیعه دنیاست مسامحه روا میدارند الخ

۳- هرگونه ضعف و فتوری بمقام سلطنت برسد استقلال و تمامیت ایران را بخطر میاندازد



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
بیروت

شماره ۲۹۱
تاریخ ۵ مرداد ۱۳۴۲
پیوست

جناب آقای عـلا * وزیر محترم دربار شاهنشاهی

در تاریخ ۱۳۴۲/۴/۱ تلگرافی از شیخ محمد علا یا مفتی جمهوری لبنان که بزرگترین شخصیت روحانی طائفه سنی است باین سفارت رسید که ترجمه صریح و متن عربی آن پیوسته است با همین نامه جوابی که بوی داده ام نیز برای اطلاع جناب عالی و رساندن بحضرش پیشگاه هما یونی تقدیم میشود .

سفیر - علی دشتی

شماره _____
تاریخ _____
پوست _____
مخاتبات کرامی شاهنشاهی ایران
بیروت

رونوشت متن تلگراف مفتی جمهوری لبنان بهری

تتغافر الانیة علی قسوة حكمة ایران فی ظلم علماء الاسلام هنا ان هذا العمل یشیر
سخط المسلمین و یتانی و ما تقضیه المعاملة الانسانیة للمواطنين .
نرجو ایلان مشاعرنا العتاة لمة الی المستغنین فی بلعم الحکم المیزور و ناه مل ان تستجیب الدولة
لصوت الحق فترفع سوط عذابها عن علماء المسلمین الذین یقولون ربنا الله .

مفتی الجمهورية اللبنانية

ترجمه تلگراف

اخبار مشور واصله مشور بر سخنگوی حکومت ایران در ایراد ظلم نسبت به
علمای اسلام در آن کشور است . این عمل خشم مسلمانان را برانگیخته و آنچه در ایران
میگذرد با اصول رفتار انسانی نسبت به تابعان کشور منافات دارد .
خواهند شد است احساسات مردم ناانمارا بمقامات مسئول کشور عزیزتان ابلاغ کنسید
و امید داریم دولت بعدای حق پاسی گیرد و تازانه عذاب خود را از سر لمدای مسلمان
که میگویند خداوند پروردگار ماست برگرد .

مفتی جمهوری لبنان

شماره _____
تاریخ _____
پوست _____
مخاتبات کرامی شاهنشاهی ایران
بیروت

رونوشت جواب به تلگراف مفتی لبنان - ترجمه فارسی

عالم ناب مفتی محترم جمهوری لبنان

اگر غیر از جناح عالی دیگری این تلگراف را کرده بود باو جواب نمیدادم زیرا امرایه نوع دخالت در
امور داخلی ایران تلقی کرده و بدین است که بکلی نا متناسب و نا بهنگام و ناوجه میدانم . ولی
احترامی که بشخص شما دارم و میدانم موجب شما در فرستادن این تلگراف و اظافه دینی و انسانی
است خاطر محترم را مسبوق میسازد که آنچه شما گفته شده به اساسی نوبی تبلیغات مضرة است
حکومت ایران هیچوقت دچار خشم و کینه نسبت به تابعان خود نبوده و هیچگونه قسارت و شدتی
حتی نسبت به مخالفین خود مادامیکه مخالفت خود را در حدود مقررات و قانون نگذاشته باشند -
بکار نبسته است . اگر مقصود شما جماعتی اخلاک و فساد جو که از ایام علنی داری عاصرا استفاد
کرده و بهای اینکه بوظائف و مقررات مذهبی عمل کنند و از این راه بخدارند و باصول انسانیت
نزین شوند دست پاشوب زده . متعزیزان در کوچه و بازار شده کتابخانه یازان شهر را آتش زده
و صد ها مغز و خانه را غارت کرده و اوسپیلیهای مردم را در هم شکسته اند و خلاصه بر خلاف اسایش
مردم و امنیت کشور اقدام باصلال تخلفی و ایداد رب و محبت کرده اند و حکومت ایران عدل و انصاف
نشان داده و تمهیداتی فراهم کرده و وظیفه هر حکومت قانونی چنین اقدامی بوده است .
موقع را برای تهدید احترام و عرض سلام مختتم میسازد .

سفیر ایران - علی دشتی



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
بیروت

شماره ۹۱۱
تاریخ ۴۶۹/۲۸
پیوست

بیشک مقدس پندگان اعلی حضرت همایون شاهنشاه روحی فدا

بر جان نثار نگارش این عریضه سنگین و دشوار است زیرا اولاً موضوعی است کوچک که ممکن است باعث ملال خاطر انور همایونی گردد و ثانیاً شائبه سعایت یا لا اقل بدگویی دران می رود که بر طبایع آزاد منش خیلی گران است ولی چون قضیه تماسی با دربار شاهنشاهی داشت و - ممکن بود اینگونه اقدامات که بیشتر جنبه خود نمایی و دارد خراشی بدستگاه وارد سازد و بعقیده جاکر هرگونه وهن و استخفافی بدان متضمن عواقب وخیمی است ناچار تصور میشود بعرض رساندن آن بر سکوت ارجح باشد باقی بسته براهی انور شک هنشاه است که اگر این پیشامد را قابل توجه و اهمیت ندانند این عریضه را گان لم یکن فرض خواهند فرمود .

به پیوست این عریضه نامه ای که آقای سعید نفیسی سفارت لبنان در تهران نوشته و تصریح کرده است که شورای فرهنگی سلطنتی با همکاری جمعیت قلم ؟ و جمعیت روزنامه نگاران میخواهد جشن ۲۵ ساله نویسندگی آقای شجاع الدین شفا را بگیرند و خواهش کرده است (یعنی گدائی - کرده است) که موسسات فرهنگی لبنان هم در این باب شرکت کنند تقدیم میشود .

همچنین نامه ای که کاردار سفارت لبنان بوزارت خارجه لبنان فرستاده است که ترجمه آن ضمیمه است تقدیم میگردد و از ملا حظہ آن بی اختیار این سئوالها بدهن میرسد :

۱ - آیا واقعا شورای فرهنگی سلطنتی میخواهد بجای همه کار برای آقای شجاع الدین - شفا جشن ۲۵ ساله گرفته و در این باب رساله ای منتشر کند ؟

۲ - آیا جمعیت قلم (۲) یا انجمن روزنامه نگاران از پیش خود و بصرافت طبع تمام نویسندگان و شعرا و بزرگان فکر و ادب و علم و فلسفه ایران را فراموش کرده و قبل از هرکاری میخواهند برای خدمات ادبی آقای شفا جشن بگیرند ؟

۳ - یا اینکه آقای شجاع الدین شفا (مانند آقای غضایی که هنگام تصدی اداره تبلیغات - مصاحبه میکرد و برای خود و خانواده اش شئون قائل میشد) میخواهد از این سمتی که در دربار - شاهنشاهی دارد استقاده کند و بعد از آن جشن وان رساله ای را که از کشورهای مختلفه گدائی کرده اند



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
بیروت

شماره
تاریخ
پست
۲

بعنوان سند لیاقت و برای بالا بردن شان خود در پیشگاه همایونی بکار اندازد ؟

۴ - آیا آقای سعید نفیسی از طرف شورای فرهنگی سلطنتی ماء موریت داشته اند که چنین نامه ای بسفارتخانه های خارجی بنویسند پس چرا جمله رادرنامه خود گنجانده اند .

۵ - اگر بعنوان شخصی نوشته است دیگر چرا خود را بعنوان عضو شورای فرهنگی سلطنتی معرفی کرده و چرا نام شورای سلطنتی را برده است و چرا روی سمت شجاع الدین شفا که مستشار فرهنگی دربار است تکیه کرده است ؟

۶ - بر فرض که همه اینها صحیح و غیر قابل ایراد باشد این سفارتخانه های خارجی چه ارتباطی دارد و چرا از آنها تقاضا میکند که مؤسسات فرهنگی در این مراسم شرکت جویند . -
مؤسسات خارجی چه اطلاعی از خدمات آقای شفا دارند و اگر هم بنویسند (چنانکه دانشگاه لبنان در این باب چیزی نوشته و تهران فرستاده جز رودر بایستی و اظهار ادب فحمله ندارد .
از این قبیل استقها مها بسیار هست که از بیم آنکه باعث ملال روح شفاف و روشن اعلیحضرت همایونی گردد از ایراد آنها صرف نظر شد ولی چند ملا حظہ ای در ذهن خلجان دارد که عرضه آنها به پیشگاه همایونی شاید بی مناسبت نباشد .

۱ - درست است که آقای شفا مثل اغلب جوانان آشنا بزبانهای خارجی از بیست سال و پنج سال قبل شروع بترجمه کرده است و بسیاری از داستانهای کوتاه یا بعضی اشعار احساساتی مانند لامارتین یا بلیتیس را ترجمه کرده و اخیرا نیز یک کتاب ادبی و مهمی را (کدی دیوین) بفارسی - در آورده اند و همه اینها برای آشنا ساختن ایرانیان باد بیات غرب مفید است اما ایشان هرگز اثری نیافریده و از خود چیزی بیرون نداده مخصوصا در شناساندن فرهنگ ایران بدنیای خارج کاری نکرده اند تا شورای فرهنگی سلطنتی بخواهد از وی تجلیل کند . چنانکه این معنی در دانشگاه بیروت روی داد یعنی مدیران آنجا متحیر بودند که راجع بیک آدم ناشناس که آثار وی در اینجا ابداء انعکاسی نداشته است چگونه میتوانند چیزی بنویسند و از وی تمهید کنند ولی رئیس دانشگاه از نقطه نظر ادب و اینکه این امر مربوط بشخصی است منتسب بدربار شاهنشاهی و انجام - ندادن آن تقاضای او ممکن است سفارت لبنان را در تهران دچار ناراحتی کند چیزی تهیه کرده اند



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
بیروت

شماره

تاریخ

پست

۳

که مضمون آن این معنی را بخوبی نشان می‌دهد .

۲ - شورای فرهنگی سلطنتی که تحت حمایت شاهنشاه پیداشده است برای این منظور بلند -
با بهرصه وجود گذاشته است که فرهنگ درخشان ایران را بجهان معرفی کند . این هدفی است
ارجمند که اگر بدان عمل شود ایران را بلند آوازه کرده و سهم این ملت را در تاریخ نشان می‌دهد .
و بدرجه ای ذخائر علمی و ادبی در این کشور هست که اگر شورای فرهنگی سلطنتی همت بگمارد و بکار
افتد در طی نیم قرن هم نمیتواند ارزش حقیقی فرهنگ ایران را نشان دهد . ایا با این مقدمه سزاوار است
است که نخستین اقدام شورای فرهنگی سلطنتی تجلیل از یک مترجم متوسط باشد .

۳ - شورای فرهنگی سلطنتی قطع نظر از کیفیت ترکیب آن که محل تأمل و نظر است باید د بیری
داشته باشد که در محافل ادبی صاحب وزن و اعتبار باشد . اگر کسی چون دکتر خانلری بواسطه
اشتغال بوزارت نامزد این مقام نباشد لااقل اشخاصی از قبیل آقای نصرالله فلسفی یا دکتر یار شاطر
یا دکتر معدی یا دکتر ذبیح الله صفا یا دکتر رضازاده شفق باید این مقام را اشغال کند که با
روش علمی و تحقیقی جرج این امر خطیر و مهم را (یعنی معرفی فرهنگ ایران بجهان خارج) بکار
اندازد .

این عجیب و تا سفاکی است که هر مقصد ارجمندی در مقام عمل فرو افتاده و الوده باغراض
شود و نیت عالی شاهنشاه اینگونه دستخوش و انیته و حقارت های نفسی اشخاص گردد . در مقابل
جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران جشن ۲۵ ساله شجاع الدین شفا گرفته شود . شورای -
فرهنگی سلطنتی باید امثال ابن سینا و فارابی و ابوریحان بیرونی و محمد زکریای رازی و حجة الاسلام
غزالی و اخوند ملا صدرا و دهها دانشمند و فیلسوف یا شاعران عالیقدری چون فردوسی نظامی -
سعدی حافظ جلال الدین رومی خیام ناصر خسرو و غیرهم را بدنیای خارج بشناساند و قیافه
دهها انسانهای کامل چون شیخ ابو سعید ابو الخیر و عطار و سنائی را ترسیم کند و خدماتی را که
فرهنگ ایران بجهان انسانی کرده است وانمود کند .

اعلیحضرتا همانطوریکه نمایش صنایع هفت هزار ساله ایران در عالم خارج اثر عمیق کرده و
متفکران را بیاد ایران انداخته و حتی عقیده آنها را در باب اثر هنر یونان تغییر داده و سهم بزرگ



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
بیروت

شماره _____

تاریخ _____

پیوست _____

۴
را باز شناخته اند. نشر آثار و حالات و زندگانی هر یک از بزرگان اندیشه ایران بزبانهای خارجی
(مخصوصاً عربی) انقلابی در بینش و قضاوت دنیا نسبت بایران ایجاد خواهد کرد . نیت اعلیحضرت
همایون شاهنشاه متوجه این مقصد ارجمنده بوده است . اجازت فرمائید قیانه حقیر و مسکنت امیر
بدان بدهند .

علی دشتی

۱۳۴

ماه

درست دانسته است که اگر من ضایع کنم بیع، اله صفا
 چند روز قبل از این در یافتم که از من میگویند بیع بعد از (بشران است اما بنیاد مولای)
 چند ماه قبل ضایع هر یک به خود به یکی بنیاد مولای بنده در بن گذاشتند و من آنوقت عرض
 کردم که اگر چه استناد این کار با من نیست، پس از آن که حضرت را تشریف آورید و فرموده باشد
 محمد بن برادر چنین امر را فرموده اند و از من خواسته اند که بیعت کنم، و باز حضرتان عرض
 کردند که ما هم فرمایید
 قطع نظر از حالت خرابی و بیشتر رفتن بنیادها تا تصدین فرمایند که طبیب
 در اینکه کار بیعت نکرد، اما داوران از آنکه کار بر سر نهاده و بعد از آنکه و انفعالات
 روحی است و طبیب کار آنست که شود و تکنیک و بیعت کار لازم دارد از من بیعت نیست
 از همه آنها که گفته اند که این بیعت نیست، بنیاد مولای بیعت است، این بیعت به
 لکن این دارد که این بیعت بیعت است که هر منسوب به بیعت است و نقطه بیعت بیعت
 من بنیاد بر دافعه اند و باید مطلق من در طرز فکر و عقاید و ادراک این عقاید
 بزرگ اینها است؟ پس از آن اگر بنیاد من امر ظریف و پیچیده میگردد بیعت است اما چه
 و نظیر دارد؟ این برادر بنیاد مولای است و این بیعت بیعت است؟ و بیعت است
 باید از آن مطلع باشند؟ این بیعت من که بنیاد و تقصیر من در منور در روان
 بگیرانفعه رطوبات گفته اند و دارند که بتوانند گفت مگر در دو او اینها باشد
 بنا است که من در این باب شک کنم. مطلع ترین شخص در بار مولای
 مرحوم فروزانفر بعد از امیر و کشوری ارادتمند هم به صبح و صبح در بیان سیر

علی دشتی

۱۳۴

ماه

دست زد و هم بروج مژدر برداشت که سینه پخته و نه کرد . با همه اطلاعات و سیر که از مژدر
دست و مژدر می توان گفت از آن کتاب استماع شده بود . بعد از آنکه نقایص محسوسه در کار داشت .
برای آن در حقیقت که عیب سه که به بنی احرفیله دست زدند . تنها ردیه ای که کارها نداشت که لایه
نقد از اخراج آن بود . به مولد شنبه و در برترین بار اول و مطالعه از همه این . نقص
کار در این است که از یک زاویه خاص بخوبی نمیکند : تمسح اولی از زاویه حقیقی تر و دیگر
و صحنه از زاویه مستقیم صحنه ها هر یک با ده لوفت و بعد مستقیم بود
که مولد از تکلفات آن نیز خبر داشته است

باز حقیقت که فحش و جفا از در صد این به آن به آن در این کارها از مژدر

رتفع فرایه بدون آنکه جانب به بعد عزیز از حقیقت برسد

در خانه دلم بخواب از صحنه ها که مرکز اینگونه فعالیت هسته سوال که به کمال
باز این و مولد و نظر گرفته بود . در این استخوان عده ای بسته که مولد و حقیقت سنده و طعنان
دارند و مژدر حقیقتی نسبت به در آن از آنجا دعوت کرده ایم . بنابر این
قصه ضمیمه می مضمون شد .